

Volume de 146 Feuilletts
Les Feuilletts 93. 101 sont Mutilés
29 Novembre 1873.

و صورت که گفتیم از قتل و کشتن
اینست

147 pag.

Pers. 154.

histoire d'un Roy de perse



و صورت نگون که در بدجست قبولی بیان خلاق و دین
زبانای بدو صورت نگون باشد صورت اوج و یاد و سپرد و
بوز

n^o 368

1553

manuscrit en persien 1114^o au quel il manque le
commencement et la fin l'écriture est en manuscrit et le
feuille sont presque tous pourris et est en mauvais état
l'humidité et corrompue un trait de l'écriture aux
les figures ouvrages rempli de vers et mal écrits.

Comme
[Signature]

بیان پر ایسی منزل ذراع عجایب از

تقدیر باری حکامه و تقالی بر منی نوع فرشته بود که نام وی
جن طاغیایل بود و صورت وی مانند صورت آدمیت هزار
باله چهار دیت دارد و دیای مجوز پای لیسان تازی
و دریل دیت لوحی کوفته و دریل دیت مرغ هدهد و دریل
دیت قضیای کوفته و دریل دیت دو ک از لیسان پند
کوفته و دریل خواغه لبره رود و روزی روی کوفته مانند
رخس نهنگ در بنور داین طلسمات را مثل و زعفران و زرد
و الیای شوز قر را بنویسد به درپه و سی که نام در شود بود
یعنی در تفرش باشد و در موم کید و در از است نیک
و جدا نکره بود مانند نکره و نابره تعالی

والله اعلم بالصواب

الحاصل الحر على المطبق ϕ_1, ϕ_2

دعوت به اسلام و دعوت به خدا

خدش خدا
 تا کار
 بایر است
 دوازده

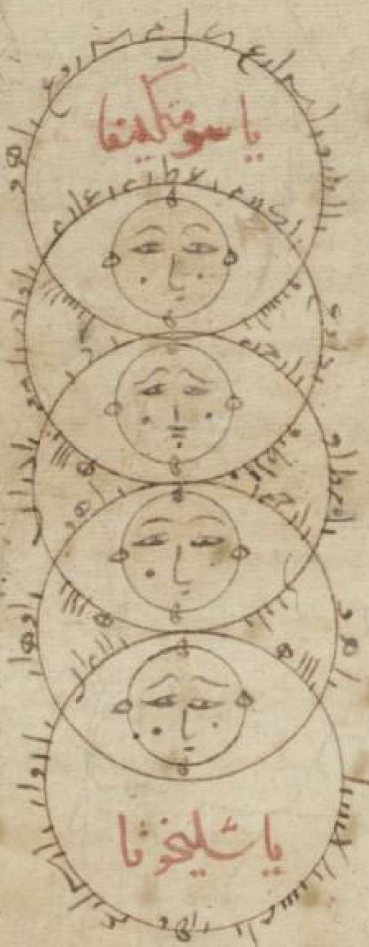
۱	۱	۶
۳	۵	۷
۴	۹	۲

بایز
 نام هفت

والبن قلان را بر کشته بابر اسفل و بر سوزان مازم بابر بارکی نقل
 دیدد ملایکه این هفتاد نام ملایکه را هفتاد کسوت میاید
 خوانند و هفت نفوس میزند در روزی خوانند و این ملایکه اند
 له بر یاق و کل اند **اینست** ملاخا هایل ملاخا هایل
 کما فار عایل پلا ملا هایل ملا فار عایل فاما هایل
 افلا هودایل صفلا هودایل سفا هودایل کما عایل
 قضا طایل دضا هایل سفها طایل عما طایل
 اما هودایل کما یارایل اسرافیل مک طایل
 ملا قایل عما طایل فلا هایل پلا کما طایل
 بلا کمال دلا کمال قضا کمال سجا عا طایل
 مضیکاز ملکوا عا طایل پلا طور فلا کور ملا طایل
 ملا طایل سفها هودایل ولاد عایل کما کاروم
 فاما طایل کما طایل نوریا فودا طایل نصطایل
 قضا عا نام فاما طایل سفا طایل عفا طایل
 ففلا طایل کما طایل فاما طایل او صطایل عفا طایل
 ففلا طایل عفا طایل فاما طایل افلا طایل عفا طایل
 ففا طایل سفها طایل افلا طایل کما طایل
 ففا طایل یونا طایل مروان طایل مرا طایل
 عفا طایل عفا طایل فاما طایل فاما طایل
 فاما طایل فاما طایل فاما طایل فاما طایل

ذکر فتوحات این دعوت و ظلمات شریف انیسیت
حاصل از باران و روح الاوار و نه اسرار

يَسْجُدُ لِلَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ الْعِلْمُ الْعَظِيمُ
عَدَدُ مَا خَلَقَ وَنَزَعَهُ لَخَلْقِ وَنَزَعَهُ مَا هُوَ خَلْقٌ وَمِلَ الْخَلْقِ وَلَا مَا هُوَ
خَلْقٌ وَلَا مِثْلَهُ وَمِلَ الْأَرْضِ وَمِثْلُ ذَلِكَ وَاضْعَافُ ذَلِكَ عَدَدُ ظُلْفِ وَنَزَعَهُ عَرِشُهُ



رسنتي رحمتك ولا ضلالتك وبنيام رضا وحقوقي واذا ارضى وعاد كما دلته
بيهم ظفري جميع ما مضى وعدا ما هم خاضكوه بياقيني يا كل بيعة
يدرجعت ديوه دليلك وسليحتي من امر قد دل ادراك لائق الا بالملك العظيم

صورت این موکل را باید که مغرم بشی خود طه و بعد از آن اما
لاله را بخورد و بعد از آن چهار و نیم نام یاری سحانه و نقل خفت با خوان
و بعد از آن دست بعلت زد و میل احتیاط کند که درین عمل هیچ
سیر بود چمن انش علیله ای اید و اگر بشر اینک بخورد قصد شد

کفیم اینست - خلجیوش حقیطوش حقیطوش
 شلفاقوش شلفاقوش سلکامطوش و صوره
 توفیق جفی این بود که این و کجی الجایب دوانید **الفیت**



یا ز ابرار سیر منزل هفت و عجب این

اندر خاصیت منزل هفت از فرشته که برین منزل موقوفست نام وی
 صاحب قیل بود و حق پیکانه و تعالی او را مانند صورت او در این
 است ایست چهار دست و سر وی مانند هر دو بود و پای وی مانند پای
 که در دو پای کارز و بدستی سرنای که در بدستی جلوه بین
 که در بدستی شانه لوفه و بدستی خنجر و خنجره و بر وی چند
 فرشته در بصر و کتب و نام از فرشته مکان

خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل
 خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل
 خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل خارایل

و هر خواهد که تمیاز حاصل آورد این دیوان را در کوچه یا بلندی طلب
باید کردن بجهت بوی اعظم در کتاب پخیل الارواح یا در کتاب
ذاتی الحادقین یا کنوز المعرفین هفت کتاب است که من
نالیم و کرد. ام بجز الله تعالی

پانزدهمین فصل در تعریف و لطایف او در خطی

از فرشته که برین منزل موکلست نامش حکما طاعیل بود
و صوره وی مانند صوره ایت بود و در طی برشت و نفاذ
در بالای رجل صغیر فاذه کسوز و در زیر شکم ایت خردی دهان
کسوز و پرها کسوز یعنی باطل خواهد رفت و صوره آن جنی
که تکیون و بیت مانند صوره بوی ایت بود با دو جبهه خورا
لب خورد نام وی در پرها غور بود و بوی هفت فرشته که
موکلست و نام آن فرشته کان

سیزدهمین فصل در تعریف و لطایف او در خطی
سوه کارهاست
شصت و هشتاد و یک

ماجرایی خواهد که کار کسب کسوز گردد یا مردی
با سبب است بود بکشان بیازد باره جری بید و برون
خوب است این طایفه را تمام مثل فرغون و آب انار در
وقت که مرد در منزل خود بود و بر بازوی کت بند یا
در آن بوم در آن خانه دیدن جای پاک بنهار کند

[illegible]

نامهار اثونا انست

يا اثونا سقنا . يا اجنونا جشنا . يا اجدون وجونا
يا جش طيمعينا . يا اذغاشا بقاشا ذشا . يا ابهيطنا
يا اجدينا جشطننا . يا اروز تكتي برطشا . يا اخصلو
طيميطشا كشميطيا . يا اطوال طيمعونا . صديا . يا
اروجا اخر عواد . يا ابا الكس طوا برعا كطرا . يا الوفا
فانا صيغنا . يا الموطا طينا صا صيا . يا اقنوا غينا
فا طينا . يا ايكه شانا صلا . يا افروا شيشكنا طونا
يا ارضوا طرا طويا . يا اوطيشا طحنشا داريا . يا اودد
غاشا شنا . يا اشرجنا . يا معيشه طينا . يا اثو
تخنيج عينا . يا الكوا كرا فيمن . يا اخر جشوا
قر شايخا . يا اطلواديا طاطرشيا . يا اعطوا
عذار زيني حلي ام عليه وسلم . داین اما را غیر و محرم باید گرفت

باب انور بیان در راه حق و اولاد عیسی

چنین فرماید شیخ الاسلام القاضی الکامل الواحد الدع الباق القاضی تادیه الزمان العجوب
الدوران وقف الیوم معقر الانبیاء جلاله الله والذین قدس اسم اوله للفرز که این دعا هاد
و این دعا از رسول علیه السلام روایت کنند از رسول الله که این دعا که هر کس بخواند
و بخواند محرم ملتود دنیا آخرت نایرها نمایند همیشه در تقاضای **ورد اول بعد صلوات** صبح
الهم انما احبنا لعنهم الاسلام و حکمنا الظالمون من میلهم المصطفی علیهم السلام انهم اخرج صدور

[illegible]

باب افریایان ملک جلیان حجت موکل

یده

چنین گویند پستانان مغرب که ملک جلیان بسیارند و در هر خانه
کروهی موکلند و اما در هر خانه که معزم خاص اند باید که ملکان
مقام را دعوت کنند و موکلان را در هر خانه که در آن مقام حاکم
بشد و گاه اند که در هر خانه که موکل نباشد از کار مکرر شود که حامل گردد
و اگر هر یک از گروهی که حکم جلیان است و جلیان را ملکان و وزیر
هست و قاضی و سران و عاض و خطیب و مجلس و مدبر و معلم و
و طایور و لیل و حاکم کربن ملک جلیان است که از او موکل خواهند
چون دعوت ملک کند معزم خاص باید که بگوید که ای ملکان و موکلان
باید بار و وزیر و قاضی یا از عاض و از مدبر یا از خطیب یا از شجعه
و غیره موکل خواهند که البته هیچ از ملک نخواهند و دروغ می خورند
و اما اگر خواهی که ملک جلیان را ساظم گردان و از ایشان جلیان خواهی
باید که به روز و روز گیر و بعد از سه روز به روز و روز و روز و روز
بیشتر مانند کار معزم در ملک و خط جلیان را بگوید که در اند
و معزم با خود اندان میانه اند و باید با کتاب خود و سخن بگوید
ما خود را که از معزم دید و در این میان شد و اول را که از افریایان بگوید
ایفیت ملک ملک سلوی سلوی سلوی سلوی
و ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک
و ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک ملک

جان

هَذَا كِتَابٌ بِأَعَاهِدٍ عَلَيْهِ بِلِيَامَ بْنِ كَاهِدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِنَا عَاهِدِ
الْجَنِّ وَالشَّيَاطِينِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ مَا يَقُولُونَ وَحِيلَ عَاهِدِ
بِعَهْدِ اللَّهِ وَمِيثَاقِهِ وَأَسْمَاءِ الْمُقَدَّسَةِ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الْقَدِيمِ
وَبِعِزَّتِهِ وَسُلْطَانِهِ وَجَبْدِهِ وَطَاعَتِهِ فِي خَلْقِهِ وَعِظْمَةِ عِزِّهِ
وَكُوسِيَّتِهِ وَارْضِهِ وَتَعْمُوَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَنَارِ فَلَاحِ لِيَامَانَ
ابْنِ كَاهِدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ لَا يَخَافَ عَهْدَكَ وَلَا مِيثَاقَكَ وَلَا
مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ الْمُبَارَكَةِ الْمُبَوَّحَةِ الْمُقَدَّسَةِ أَنْ لَا يَقُولَ
لِي مِنْ قُرْصِيٍّ بَعْدَ يَوْمِنَا هَذَا ذَلِكَ وَمِنْ ثَمَرِهِ

در فرقاهای هور و ...



و چون همدگر این طرز کنند باید که آفتاب را بکشد
 کنندنی از در چشم و بوی چهل کند عدا و اگر بگوشت
 بناید بهر جد و صورتی بگویند این بود **اینست**



و بعد آنکه که این عمل کرد. باز خامه را در جاه اولی و هم بران
خطوط و نیز خامه ایست. ~~لا اله الا الله~~ ~~محمد~~ ~~ص~~

بیان رسوم این امر در مرقع ثریا بقدره ربانی

آن فرشته که در مرقع ثریا و ضمیمه صورت وین مانند
صورت مرد نیست. و بیشتر به طوطی نشسته و در وقت
کار همچون دست ادمیان و دستهای محزون و قناع گرفته
و بر پیشانی مرد و چشمه اش گرفته و هم در تمام قاطعش بود
و تمام در این نیست. ~~لا اله الا الله~~ ~~محمد~~ ~~ص~~
و در هر دو لاله که این را از راه باز بخیزد و بوییدن این طلسمات
دست زبان میان پیل مثل بریان تخته پیدا یا قواقی در
زیر پیل نزد که لاله و بسکوبید پس شمله فلان را این فلان
و با خود بار کل بیتان از کل شور خنای و مانند آدمی
سازند و تمام درین را بر پشت از صورت نقش کرده و بگوید
این صورت فلانیست و این طلسم را هرگاه بخویدد و در کون
درین بندد طلسمات غایب اینست



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ان خريستد ايلک سوزما فیده دو گشت دده بر یونی جریویدگی
 میگویند ددوی بقعه است که نام **اینست**



و اما آن چو آن تکوین آن خریسته است صوره دکن مانند سوره
 خریست سوزی چون رغان و دو پر مات و سوزای پاری چون
 پاری سبانی و دم دن بجان چون رافق و نام نما خدیویش
 بود و نام که نام و در مدیم و متعالی و شکرت از این
 ترا بود و نام سوزی بودید و مشکلی و مشکلی و سوزای طیم
 از سوزای طیم و نام که نام و سوزای طیم و سوزای طیم

اندر طبع شوند و صود و اوردی اهو و یزد فذل **تکون ایلست**



و لوح را بر نفس تو یزد و یزد ششم ساعت که سله شود
 یزد یزد بعد از آن یزد یزد نفس کند و در کعبه خود
 نگاه دارد که هیچ کس از آن دور نشود و یزد یزد یزد یزد

لوح در دیبای گ بود اندر یزد
 و قدری مشک و غالیه بیم بدارد
 و اگر لوح را در آب اندازد و در
 خورده دیوانه دهد که هر پس
 ما و بخش خود مانا دست کرد
 و شفایا به بعون الله تعالی

اندر بیان بیوتی که بکواکب بسیار

بغوره یازده خانه و تفاتی چهار که هر یک کب بسیار از فضائل
 در جهان تا به آن برسد می آید که همان کواکب بسیار است

و صورت ان فرشته که نوک است برین فلک این بود



و نام این دو ارد فرشته دیگر که اول باید خوان
 پیش از خل ایست غیا طار ایل طار غال
 کا عبور قبا طایندار کا قبا طار نور قبا عبور
 سین طاعار کا طار هورش سیم طار
 طار حایل سقا طار وین قبا طار غورش
 و صورت ان جن که فلک این فرشته است مانند صورت
 غلو است و چهار پای دارد در پیش چپ کاسه ناز
 بلای و نام دن سقا طار ان بود و صورت وی سیم
 ان که بود و یا بویند و دو خانه زین و ان او برند و

ز سوزان

دفع حرامیان و دفع ان مرغ که زبوان بای خود و ظلم و کین
 اینست نادادع الالا نادادع الالاعلا عاعاعاعاع
 و صورت ان جنی که تلوین این متراپیست



و جنی که کوید است از ان مرغ که هذکعب و طامه الایس
 انان خالیت که برنگین و نوشته بود و به پستو
 یتر شد اما بر مرغ جدیدنه باید نوشتن و الله اعلم و لکام

بیان چهارم از اسرار و سیر منزل دیوان

قدرة ماری خانه و قنای فرشته بر منقول دیوان و کلیت
 باش فرشته و دیگر و نام وی انیر طاییل بود و صورت و کین
 اتمه صورت اندها پست با و دو سر و دو پر و درم و حمزه
 و لحن در پیش و مایستاده و جنی که را که هذکعب

و باخود هلاک کرد و بامر اسد فاک بنویسند اسما را بر پوست پیاز
و بمغز انار و پان گندجند و چوبه و ... و باخود
بنویسند این طلسمات و بخورند در سیاه بپایه کفر و در بنفوس
و در کندن بنام خرم با فشر نام **اینست**
کها طایل کها طایل کها طایل کها طایل کها طایل
در عاجلا طایل و طلیات تریض **اینست**
~~در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد~~
~~در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد~~
~~در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد~~
~~در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد~~
و بعد از آن اسما و طلیات را عمل آورده باشد از خاتم
با بنویسد بخورن تان و در جبه کهن اندازد خاتم **اینست**
~~در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد در حد~~
شماره بخورن و عهد نامه همان بخورن هم هفت بار
و بخورن و هم در طلیات در حین عمل تاثیر بر زندانی
نقل و ملز الاجتبه طمان و کافران تا از عقوبت نکات یاری
و در هر چه در این صورت و موطن ضرر ازین بار بسیار
است اما اینون مخورن داشته اند تا بدست جاهلان
بقتل انداخته بمانان کنند و هزار هزار نفر را
مورن

که مصحف نیست و صورت فرشته ان بود



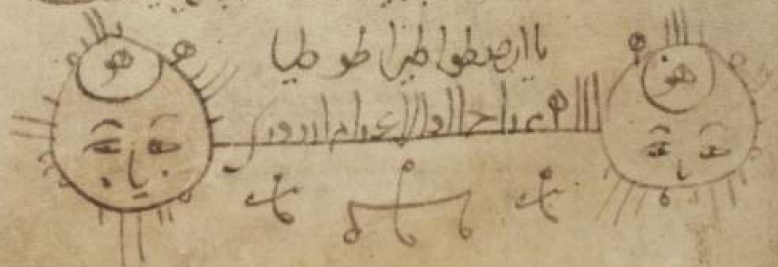
و صورت نگون یعنی ان جنی تا و کل بر حاکست صورتی مانند
 صورت بلخفاش بقد باد و سو و ماهی بد هان کس و قوام
 سلفا طور بود و صورتی جهت دحوة جن بلار اید و پسند
 بهمان تا غدد خان و در اسپاب از قطب انوار و کور و طار
 دهند جهت رونق بازارها و کستودن کارها و مردم خانه و نیز
 اگر خواهی که اسپاب رایج نبیب بایستد بر لوح قلع و درفش
 را و نام این شمشیر را بعلوم و لای نقش کند و در زمان در خطب
 انوار اسپاب را ببرد اما با پادشاهند بسیار کند و پادشاهان در میان

لوسفندار

و صورت وی مانند صورتی بود باد و بجه و علف خند و بار
 از چشم و نام گفته اند اما اگر چه خواهد که اعدا کو پندار
 بسیار شود یا رنج که بگویند افتاد. بازند متع کند
 این نمنا که تعلق برین تلوین باز و بوییده متع
 نغزل و درین مقام کو پندار دهن کند و فردی و بار
 پاک و کور خود و تکه و لادن و صفا اند و عهد نامه را
 خواند صورت تلوین این بود **اینمیت**

القاسم

و صورت تمامها المیت و مجتبی و نامهای پیر یا نیست



و اگر خواهد که کبک را کار و مکسب کبک نماید که میجوید و او را
 کار و مکسب باشد او را بیاورد این را بود که من از کدو خانه
 کهن داین طالبه را بخورید همچنان که گفتیم و بگوید که
 بستم کار و مکسب فلان به همان که آن در آن کدو خانه
 می خورد و دست و پایش را بپایست فلان را بپایست
 و صورت این **اپست**



و در آن زمان که این غزل را می گفت اسماء سیاطین خواند و گفت
 سلطان ایست **قطا طاهور** **عطا غاقور**
هطا قور **طاطوقور** **سقا طوقور** **بنا طاقور**
ربا کاغور و نام از جانی که تکوین نیز در این است
 بعد از طاطوقور و این نام جانی را دو جا که
 از آن و در نگار ویر که نویسد بر این کلمه و این عبارت است
 باری عز و جل که در این است و این عبارت است

بیان ایستادن بر سر منبر و خاصیت آن

تقدیر افروخته کار جل ذکره آن فرشته که بر سر منبر ایستاده و کلیت
نام وی هیچگاه مایل بود و صورت وی مانند صورت ادمیت
و به سر دارد سر ایشان را بر سر منبر و سر منبر را بر سر منبر
پیشتر و چهار دست دارد همچون دست از میان و در یک دست
بان موی آدمی و در یک دست پیه و در یک دست کلک و در یک
دست فلان و در یک دست راد عود که کند جهت نهج و عود نوم و اما
باید که اختیار طالع کنی و بیاوردی نعل سوراخ ناکرده ایشان اسپان
بروی نوید این طالع را با مشاک و عود و حق تان از وفاداران



و بعد از این چون فرشته ایشان این سخن را گفت باز فرمود

و چون بگوید که ای قینا الفنا و الینا یا محبت مود و محبت
فلان نیز فلان و بعد از آن بفرماند که ای فلان و باید که آن
بگوید و بدین معنی فمیر باید و او یکشنبه یا دوشنبه بعد با اختیار
طالع و از پادشاه و از آن و در میان نگاه دارد و بتفلیت که بد
یا بتبدیل و اقبور این بود

نعل اندن نسیان ماه افغانان ایرامه دالان شیر اند غلین
بیل اند خیلان مار اند غلطان برق اند خشان دیوانه دالان
بیل اند لوان آب اند سیلان خاک اند دیران مار اند سیلان
باد اند لوان تیر اند پیران سیغامه بران عشق اند لوان
و این بلفیق را بعد از این معنی بگوید

نعل اند نسیان ماه افغانان تیر اند دالان شیر اند غلین
بیل اند خیلان مار اند غلطان برق اند خشان دیوانه دالان
بیل اند لوان آب اند سیلان خاک اند دیران مار اند سیلان
باد اند لوان تیر اند پیران سیغامه بران عشق اند لوان
مازان که اشک اند چندان و که فلان اند کریان لنتیست دالان
امد بدل بریان اندیر غلطان لید تو خیلان اند که خشان
اند که بجان اند اند که خان اند اند که جان اند اند که دالان
اند که عیان اند اند که خشان اند اند که عیان اند شیر اند خشان
اند و بعد از این خاتمه را بگوید و بعد از آن خطا اند دالان
در آنش اندازد و بگوید خطا اند اند که اند اند که اند اند که اند

و عشر



و تکیون نیز فریستد انامون لها کوه هوش بخند و معرة و کی
مانند صودق فرافه بود و سر بر دشت چرخ هزار ایست



بیان اسرار منزل نیر و عیال

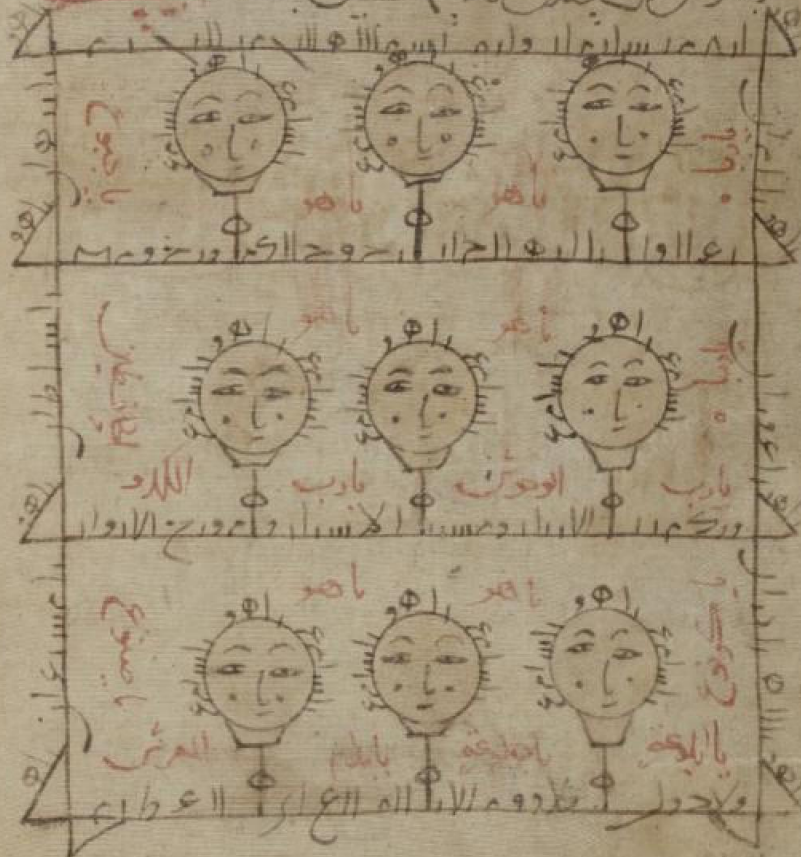
تولید و پرورش منزل حاکم و نام وی ها کا طایل بود

در صورتی که چون نام وی ها کا طایل بود و در صورتی که

و چون کسی خواهان که از طایفه کند چهار روز و روز یکروز
دارند شش روز و غنما و حیوان برهنه کنند شب از بعضی اکولات
عیل و باطن و بعد و آثار و مدبر و نکند و غنم و ریش و در غنم
لجید بلوغ کنند و آثار و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند
افکار را همه به روز و روز و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند
شب یکبار هفتاد و سه بار بخواند و در تمام این روزها
بچین کردن و عهد نامه ای از روز هفت بار و شب هفت
بار یا از خواندن و طایفه بکشد و بخورد و از حیوانات نگاه
داشتن و به و پنج نامها بخواند و در روز یکبار خواندن و بعد
از چهار روز منزل حاکم را بر بالای کوه بلند کشید و دعوت از
را به سوره قل اوحی یا هفتاد و سه بار بخواند و این طایفه را
همان سکه مثل در عقاب نویسنده و در روز هفتم با خود
گاه داشتند و چون طایفه را بدیدند همه را در یک روز
با سبزه و درین بار هر یک مثل نمود و او را در تمام

که در کار کافور بنویسد و در طلمات را بر حریر بیداند و در شتر
بشال و در عسل و در خن دهد و در خن لبو ترشیده چنانکه کنیم

اینها که در خن بکنند و طلمات این بود **ایلیست**



و صورت این چنان که تصویر این عمل بود نام دی صورتها صورتش
همه و شعله و مانند شکل تنانیت با جا در بدو نقاب
در دور بوی بسته و در دود خن که جل هم با جا در بدو در بدو
در تنانیت و در روی نادی کرد و چون بپای راهوس بود
که زمان عالم رو و غن کرد و صورت بوی و بخت

براهمها غداين نامها وبراياي صوره وبعلائين بنوبنوبينه
صوره كه هي قلوب النساء الحلال للعالم محتما هفتا ففنا
بهي الله العبد الاعظم وحرمة هذه الدعوات الحن ودعوات الملايكه
الوجا الوجا الوجا للجهلاء العجلاء العجلاء الرعه الرعه الرعه
يا ملك الملك الاشراف يعون الاعظم جون اين انصار يكون بعلائين محمد
كنه ونامها اين **بوند**

بسم الله الرحمن الرحيم في سبعين اللهم
لطيف كرمك مع الملايكه المقربين وانبياي المرسلين
ايكده بخن وبلدش العظيم انتما للبيده الرطبه المعذله
اللطف احسن الخلق الفخامة صاحب الزينه والحيله والذهب
والجواهر والطراقة والهدوء والطرب فالغنا يتحرك لها الادوات
والاهدان واللعب المراح والمقام والمفايله والالطف العادله
الشعبه على الانبياء محب للعبس والطرب سرور وان والطيب
ايكده من زيل بزينه الهدوء الطرب فيعمل في كذا فكذا ان سنا الله

ترايط وبقودرين باب ترتيب تمام

وجون اين دعوات را بخواند پنج امله بخواند سيست
سوزاند يا تشرينه دود واما بايد له جاها انكس اندر بوند
وارد جواهر بر خرد مطرا كند وشمش در عتق و
دخاتم را در اشر هذا بالخير يلكا يلكا غلته ان
هي داند سسر احمد سسر احمد سسر احمد



بیان ایلر پیرمترک شتا و عیالان

بقدرت حق تعالی چون این ترک ملوک کنند بوی فرشته دو کل خود
از دو جانبان و نام وی علامه قاضی هایل بود و صورت وی
انته صورت آدمی بود پهلوی باز ده خوش و خود و دقت و زبان
و نام این پهلوی ایواند و است کرده و چون کسی بخواهد که
انته میانی و بگوید درایه و غم و غم و غم و غم و غم و غم
که در این نامها را با اء پیروی و زین نامها را
و نامها را با اء پیروی و زین نامها را



وغير نیز نیز یقیناً چنان حکم این ملک است ام طبعاً چنانچه
 در تصویر و در باطن تصویر بلکه چون باد و پس در دکن
 رای خرد و خون از این مدور است و خام از نگرین
 که در کورن لب بدو بشکل در حفظ و این شکل بود

و در این امر و در این امر و در این امر
 و در این امر و در این امر و در این امر
 و در این امر و در این امر و در این امر

و این عمل را نواست که کتد را پس کند و ذوالقرنین علیه السلام که وی را با خود
دو پیر داشت و هر جا که روی می نمود آن مرد هزار مرد بود که از پیش
وی میفرمود می شدند و او را دو تارده هزار مرد بیشتر نبود و اما طالع ابر
را بار تقاع اصغر را صورت بود و هر کس طالع ابر را می بیند و همچنین
اورا جامه زرد پوشانند و هر کس جامه بپوشد و رنگ کون پوشانند
اورا طالع عطره یا پیر کون بود و هر کس طالع کون و ترخ بود ابر
جامه پیر خ پوشانند و هر کس اورا طالع ثور و زهر بود ابر جامه
سبز و اغدی پوشانند و هر کس طالع حور و طالع بود اورا جامه
سبز و زنگار کون پوشانند و هر کس طالع جد و زحل بود اورا جامه
سبزه و بنفش پوشانند و هر کس طالع قوس و مشتری بود ابر
اورا جامه ابر کون و کسکون پوشانند و بعضی را با بلبل
کمان بود و بعضی را با بلبلان شیر و خمر بود و بعضی را

شان و در قه بودن و بعضی را اگر و عود بودن و بعضی
نقطه و انش بودن و بعضی را قلا منیل و خفیف بودن و بعضی
بعضی بودن که پیش رفتن بودن بعضی را بغیر بودن که از سر پشت
بودن و بعضی را بغیر بودن که بدست کلینت رفتن و بعضی
را بغیر بودن که بدست جبه رفتن و بعضی را بغیر بودن که خود را
نگاه می داشت کاجرم عالم را میسر خود گر کانیز بود و خضر علی
السلام و بر بنده نیک و نیک بود و هم گویند که خواجه نازد بود و حکایت
بسیار پیدا با جوج و حاجج و عجایبها را از درون ظلمات و یافتن
پیشما و یافتن خضر عین الحیوة و لجات دیگر گفته شود بقدر

بازن کاز و تغار بازن ایزد ایزد منزل صرفه و لحوالو

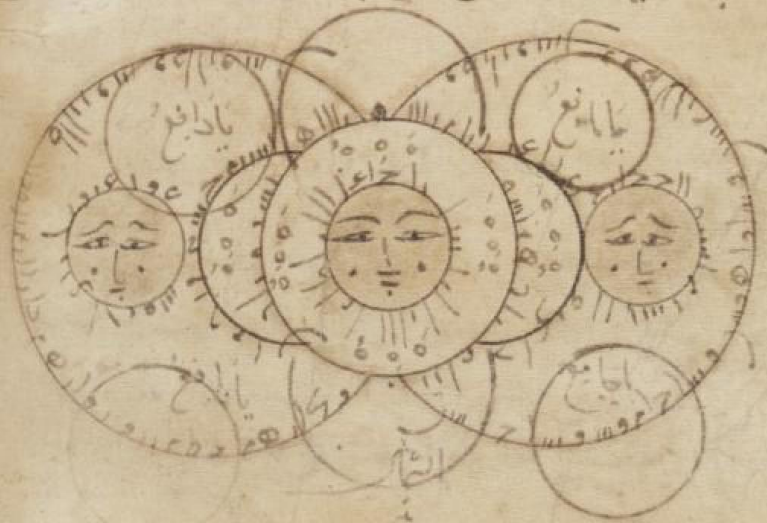
بامد باق جمله ذکر در حق منزل فرشته موکلست از درو اعیان و نام
عرصها طاهایل نزد و صوره و مائده صوره ادبیت و
سر دارد بیک و مائده سر کا و بود و بیک و مائده سر کا و
جماد بست دارد و در مده دستها کوزه قفاح گرفته و اگر کسی خواه
له یکی را از مشت خود بپزند که کاند باز در لوجی از سر و بر و نوزید
این طایمان را نام و بغیر کاند تا نقش کنند و بیک و مائده
از جا تا بیک از درو نزد و حمد نامه را هفت بار بخواند و بخورد و شکر و
و مصطفی می بخوراند و نام خضر منزل بخورد و همان طایمان
داند و مائده منزل بخورد و نام خضر منزل بخورد و همان طایمان

غلوبی کمان و صورقان موکل این بود **اینست**

و عزیمت و نجات و طلبات اینست از تغلریت **اینست**
عزیمت علیکم یا اعیان البحر و الوساوس و اهل النار من جنود ابلیس
سید الشیاطین و یامعشر ابائے الذکر یوسو یسول فی قلوب
نعم و ممان و اجمین بتمهت مختلفه و لذت شتی و نطق و زنی
للعالم بقضای حرج مواهطه مواهطه مواهطه مواهطه
مواهی و مواهطه مواهطه مواهطه مواهطه مواهطه
مواهی و مواهطه مواهطه مواهطه مواهطه مواهطه
و حطی و حطی و حطی و حطی و حطی و حطی و حطی و حطی
و لا تأت الذکر من ثقبه و اقامه و اقامه و اقامه و اقامه
و اقامه و اقامه و اقامه و اقامه و اقامه و اقامه و اقامه

بیان ابرار پر مزل عوا

مریدی چاه فعال بین مزل فریتته موکبست فقام هاکامایل
قد و صورت کن مانند صورت فریتته یاد پروکان دبه
جوه نیر اندک کوروتو شعی یا شعاعان نزدیک کن فکاه و هر
هله که نیروی بر نشانه امیر الیدان طلمار بنویسند
بربان رن لهور و بر قضا کان نند بطلع قوس مثل در غزلان
و خون کبوتر سید و هر خواه که چشم در مان ایندن یاری
خون خفاش را و خون موثر دشتی و این طلمار بنویسند
بربان بدست کبوتر سپاه و در زیر بغل طلمار بنویسند اما باید
که کور عطار کند و بوقت بیشتر اندر خانه خالی تنها بود و هیچ
کس نباشد از شب چهارشنبه صکده هفت روز در اقل ماه نیم شب
و طلمار این بود و این عمل را چاه البدن خوانند



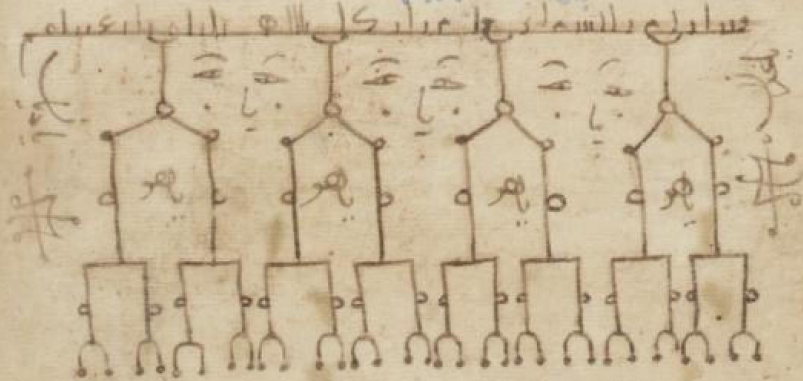
و صورت این چنانکه تکرین این مکتوب است صورت و کلمات آن صورت
خارجه است و نام وی غفور و عفو است **ایفیت**

درباری شش و دو مو کلیم و نام دیوان اینست —
 اما صاحب دیوانی است که نام او صاحب دیوان
 و لا کا صاحب دیوانی است که نام او صاحب دیوان
 قطعا صاحب دیوانی است که نام او صاحب دیوان
 و لا کا صاحب دیوانی است که نام او صاحب دیوان

بیان ایزدیه منزه از اشیاء و عجایب

سدره باریک جهان و تعالی برین منزل فرشته و کلیت منوره و
 اند صورت فرشته است بر کوهی نشسته و دو ماهی بدو
 دست داند و نام وی پنجه کا طایل بود و کلر که خواهد
 که ازیم دریا این بارش و یا ازیم بیل و پسر این طلسمات را
 بنویسند مثل وز غفران و بار کل و خون یاق بر پاره ورق اهو
 و در سینه سفینه بند از غرق شدن این که دزد و کلر بنویسند
 و دو کشتن از بنده ازیم بیل و تنگ ک فارغ بود و اگر خواهد نویسد
 بر پوست ماه و در طشت نهد و بعد از آن غیر تو بر بالای
 طلسمات هذاب بران غیر می ریود بنیت بلان آوردن و حو
 تر را بخواند و مخور قمر می سوزاند در حاکر مادر یایند با امر اله تعالی

طلسمات عجایب اینست



ایست ای دای و ازان دست خ لایق

دل خود کند و هفتاد بار این نامها را بخواند و بعد از این نامها این
نامها را بگوید و بخواند که برای هر بار نامها را بخواند اما اول
نامها را بخواند و بگوید

[illegible]

و نامهای ملائکه که باید خواندن اینست

جیب طایل جیب طاهایل طاکاهایل شاکا
ماکایدایل در طاکاجایل افلاقو طازیل
غاطناید کما غاریغایل در سا عاهایل
غفراکاهایل طاکاغایل پیغم طاطایل
در بردن است از مصحف آدم علیه السلام

و حقیقت چون این نامها را بخوانی در حال آزارن جیبان که و کلید براد من
در دوان ناله که را بیاورد با سر آمد تعالی و چون بگوید بیاید عظیم
سویبت و صلابت بر من و مقتدیوم خود که مرد با نگر نند و نوع کنه اما صبر باید
کنی و اگر نه نیم هلاکت بود و صورت این بود

دان جانی که بگوید این نیز است سوره وی با مقتدا دمن بود
و شش همچون پیرا شتران دلف کورد و بر مرغ نشسته و دو کشت
خاورد همچون پیرا ایمان و یک دست و بی یک در قه مدور گرفته
و نام وی هلا طیتور ش بود و مقام وی دوا بر بود و مقصد
هر روز هفتصد هزار و هفتصد هزار و صد هزار و بار صد
هزار و چهار صد هزار و صد هزار و دو بیست و صد هزار و حق
دیگر حکم این جانی باشد و اما را ایشان را میگویند که باید
والا ایوه فرشته یا بیغمیر نراند و الله اعلم و انکم ربیب

بیانِ اپلا پیرمتر غفر و شکفت و

بقدره افرید کار جل جبره برین مثل فرشته موحیست و نام دکن
کفیا طاهایل یوز و صورت وین مانند صورت ادمی یوز باد و پس
و دود پست و دویان و دو پر میخون پر ملایکه و دریل زنبورک کوفه
و دریل صورت لغاب کوفه و وی موکل است بر جیای عاصی که اکوین
بر جیای موکل بنودن جیای عالم با خراب کردند که کنون حق تعالی
این فرشته را موکل آورد است تا ازیم وین درین عالم هر پانچ باشد
و هر که خواهد که بیاید یا بیاوین و که افتد سید باشد یا کند
دالین و حج او را این کرد اند یازد کو پند سیاه و قرمز کند که رحمت
برد کند کو پند میش و از جهت زن کند کو پند توان طلسمات را
بنویسد مثل و غفران و در کردن و بنزد شفا یا بدعوت است تعالی
اسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم
الاسماء و اعزها الاعز اسم الله و اعزها الاعز اسم الله
و اعزها الاعز اسم الله و اعزها الاعز اسم الله
و اعزها الاعز اسم الله و اعزها الاعز اسم الله
و این اسم را در نظام التماس موعود بنویسد در حق العرش العظیم
و جهت التماس التقرین و انبیایک الدلیلین و السلام
این کار را خواهد کرد اول بعد نامه نامه یا بخواند و بخورد و
کند و بعد از آن این طلسمات را بنویسد بر پارچه کاغذ و در کردن

وکی بند بقدره حق تعالی شایانند و این نامها را بنویسند و در هر کاوش
و در آتش افکندند بجهان را که بران بخود و کل گشته بامر الله تعالی منعم
باشد و هر که بپزد **اینست** احوال اعیان **یا الله یا الله یا الله**

و صورت از جنی که یونان فرشته نام وی هبطاطا طور بود
و صورت وی مانند صورت دیو مار بود و هم یچینک و در ایشان
مانند روی آدم و سیرفها دارند و برهه ای همچون **بر مرغان اینست**

بیان پر از پیر منور از بانا و عجایب آنست

بنیان تباری خانه و تعالی برین منور فرشته بود کاست که نام وی همنظایر
 بود و صوره وی مانند منور فرشته بود و عظیم نورانی بر کمر
 نشسته و در پیش روی منقاری پهلوان شوزان و در کار و پر
 از نطف بدست گرفته و بدستی دیگر کالبدانی جعفره الکرمی
 خواهد که مقامی خراب حکمت نایبش را با قلستان که اندرون
 دم و دزد است با انور بسوزاند و از آن روز که قریب منور بود
 خور از آن و این طلسمات را بنویسد بران کاغذ خون دهد
 و خون کلاغ جمل و بعد از آن با خور بهم سپوندن و طلسمات

مع طلسمات الحاحی ساز از آن الله و اهل
 و هو هوده و ملاک طعمال تم

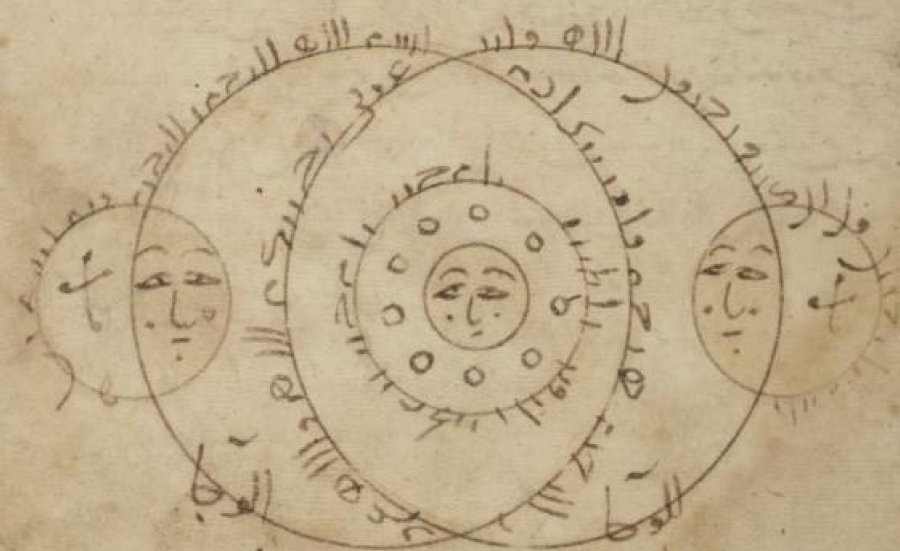
بیان اسرار ستر احوال و شکایت

سند. باری خانه و قلم. بین نقل فرشته جو کلیت که صورت
در مانند صورت ادی بود و دو پسر دارد همچون پسرکان
نکاحی و دو دست دارد بدستی مادی گرفته و بدستی جویت
لونه و یح اود مانند یکان فنام می صفیه عینان نوز و لار
که خواهد که از این یکان و عوالم این سرور و چون یکن
که اینم سرور و اود ها این سرور و یکن این ظلمات را
بشکل و زعفران باب کل ماری کاغذ و قی کا طالع شرک
باشد و بخود می دهند **طلیخ اینست**

حاله الاحوال اول اود ها اود ها
عنا اسم اوع اسم اوع کل اسم
مادع اود ها اود ها اود ها
ک داد حار اسم اود ها

بیان اسرار پرستار قلب و عجب از

بقدره باری سبحانه و تقال برین قول فرشته و کاپیت که نام
 وی سغیا غال بود و صوره وی مانند صوره آدمی است
 و برپوشیده پیشه و پووی مانند سر کلان و یک دسته خیز
 صحنه و یک دست کاپیه و اگر کسی خواهد که ملکی یا پادشاهی
 را بطبع خود کند باید بدین طریقی را پیش و زعفران
 و آب بلبل و نیسان و بعد از آن در یک کوزه در زیر نور دهن
 کنند اما بظایع خود باید کردن روحا پسند و صلیب حد شد
 تا کار چسب براد خود **طلحات ابلیس**



والله اعلم
 و یغفرکم ذنوبکم
 و یغفرکم ذنوبکم

فصل در بیان اقسام زمین و آب

و تلوین این بقول را صوره مانند اردها بود و در پروردگست
نار و همچون دست ادمیان و بجهت دم و در نزد گل درخت
و چشم اندرین درخت و اگر کسی خواهد که اندرین خانه درود
اندرین اید این صوره تلوین را بویزد و بر بالای او و ک این
هفت نام طهال طهال عورطال فداطال عطاطال
سهاطال صدطال



بیان امیران سیئه اول شوله و عجایب آن

بقدره باری حکماء و فعال برین قول شوله همیشه و کلیت
نام وکی ضغفها عایلین خود و صوره وکی مانند صوره وکی
خود وایب رهنه پوار شدن و خود نیز رهنه و پستی پال
ایستاد کمرته و پستی حربه کمرته وایب را نکل کبود
بود و وکی خواهد که میان سرکه لشکر اندر ایدر معجم خود
جوبندان نامهارا بشکل و زعفران و در کردن خود بندد و
واین طلمات را در بازوی خود و نامهارا اندر کردن بندد

نامهارا ایست

سیطوب صطوب عطوب کطوب

یا امان الخائیر یا دینار المعین یا دهاب یا قلاب
یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو

طلمات ایست

یا امان یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار

یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار

یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار

یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار

یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار

یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار

یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار یا دینار

و تکوین این بدن را نام عصا طان بود و صورت و رنگ
 آن در صورت زنبور بود و گویند بخت زنبور بود
 و هر که خواهد که در زنبوران افتد و از حرامیان
 این بود و عمل بسیار باشد و از نه اختها دان و در این
 این طهارت بسیار بنویسد و هر کس صبر میاری نافه
 و از آن نفع زنبوران این را و نیز در و خود و دیگر بخند



بیان امیر ارسیر منزل نعام و عجاایب آن

بقلمه ربانی برین منزل فیشته حوکتیست که نام وکی عفتنطایل
 بخود و صورتی که ماتفی صورتی ادیع بود باد و پوسوی آن
 کوه سفید و پوسوی آن در میان و در دیت کارزد و دور دارد
 بدنی شمشیری کوفته و بدنی دره کوفته و الکیه خواهد
 از دام و دزاین کوفته و الکیه را لب یا اسیر بگریزد و خواهد
 که باز آید و همان ساخته آن جانور و کی خانم و صاحب خود فندان
 با مهارت و پوسوی خورد و خوردان حیوان دهند و این بللمات
 را پوسوی خورد و خوردان آن جانور بند و الکر در زمان بحال شود
 این اسما را بخواند و طلمات را بخورد کند بخود و یا

و نامها اینست

بسم الله الرحمن الرحیم و به استعانت الله باخلاق الدواب و الحیاء
 یا رب العالمین یا رب الهیة یا رب المحبت و اللود من قلوب الخلائق
 یا رب الارباب یا مدبر الامور یا عالم مافی الارصد و یا رب
 الارباب یا سید السموات یا مفتاح الابواب یا هو
 ولا حول ولاق الا بالله الیه الملق الفظیم فست السماء

طیادار و ملامت اعدا
عالم را بر سر پا
کمال و کمال و کمال

و تکوین نیز منزل را نام طعنان بود و صوره دیک مانند
صوره دراز گوش بود و سرش همچون پیرامین
و اگر صوره اول در خانه نکازند دین خانه پسر دنیا

فنگون بر نزل را نام عقیال خود و صورتی که مانند صورت
هد هد بند اندر قفس اندر محبوس کرد. و صورت
رایل بود نکاشتن جهت که بر خاها یک کبوتر را
افت بر خیزد بسیار شود
و دیگر گویند که اگر کسی خواهد
که صید مرغان بسیار کند
این شکل را با خود دارد
تا صید مرغان بسیار
تواند کردن با مراد نقل
و حل

و تکوین نیز مثل دایام عقیق خال بود و صورتی مایل
 صورت صفد بود سبز در میان چشمه نزد رخت
 و اگر کسی خواهی که راه کعبه را بیند و خالک از آن شده و از آن
 مقام نتواند رفت و اگر رفته بود باز باید بصره ربانی بیارد
 از همه راهها خال و صورت صفد بسیار از اماخون زنان از
 دکان فضاخان بیستاند و با بوی کاد بسیار عجیب کند
 آن خال را آنکه صورت صفد سازد و در دیکر نهند و در
 زمین دفن کنند تا نام و این طلسم بر آن صفد نوشته
 بر کعبه مصر

۴۰۱ و آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یوسف و داود و سلیمان و عیسی و محمد و آل
 علیهم السلام و ارحم الراحمین و الله اعلم و هو اعلم
 سوره قلان را بر قلند باذن صاحب

بیان اسرار و مآثر ذالنج و عجایب و کرامت

خون فریدین نعل بد بقدرة باری خانه و نفاک فریفته و کلیت
که نام وی صغیفاییل بود و صورت وی مانند صورت مردی
است و خوش را اندو بر کمر نه و هر که خواهد که میان خلائق
عزیز و محترم بود این طایمان بنویسد بمشعل در عفران
و آب باریان نیسان بر باره ری افه و اندو هم ببرد اندر
موم پیزد و بعد آن هفت و کت باز گذارد بر آفتی یک ناله
در سه سوره اخلاص و بار بار انا انزلنا ما الیه النذر

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
 من حار من لاوادد عامه من قال دمه في السماء
 ولا في الأرض من حار الذي حار عامه
 من حار الذي حار أساطينه من حار
 الذي أعظم ركبانه من حار الذي أعظم
 زمانه من حار الذي لا يورثه من حار
 من حار الذي أعظم من حار الذي أعظم
 ولا له إلا الله العاقل الأعظم

باز از آنکه این را خواهد نوشت روز دوازدهم و بطام
 آنکه در روز دوازدهم ده روز بعد به بیخ کوه خطا
 کند و از آنجا که در آنجا که کند ماه اعلم شود

و تکوین نیز مقرر با نام کفینال جنة و سورۃ و ما علی صورة مرغمان
 باد و پودری هفت طایفه حکل بوند و نام آن طایفه ها هر در اینه جیف
 موی دیشک و زعفران و درخند کچ که ده که او را صرع رسید و در حال
 شفا یابد طفهاییل صطفهاییل صفهاییل
 ططهاییل درعاطفهاییل طعطفهاییل یفطهاییل

و چون این اعیان اوید و خود و شکر خود کنند و این اعیان
 بر اینه جینی یا کاپه یا طایر یا کثر یا امام یا کثر و آه کثر

بیان اہل بیت علیہ السلام چود و حکایت از

بقدره باری جان و نفع برین منرا بخود فرشته بود کست فام و ک
صفها کلیل بود و صورت وی مانند صورت مردکی بود بر
بالا باشد سید سواد و ک با تمام پیروز جامه پیروز و لیاقت
سزا اندر دست داشت و بر تاج وی این نام نوشته الا انی
الله پیرو الامور و هر که خواهد که براد حجاز رود و اندر آن
نفع باشد این نامها را که اندرین طلمها نقشه شود اند
خوب و مثل روز غفلت و کلاب و ماخذ دارد بر بازوی
است به

اسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا
 أن هدانا الله

حکایت عجایب صورت صنم و صام اینست

چنین آوردند از ایشان مغرب که مردی بود نامش سلیمان
الغریب و امامش معزم خاص بود و همه علوم از نجوم و غیره تمام گشته
و روزگار بسیار دیده و عالم را بسیار گشته و کتبها را قیاس بسیار
طالع کرده و درین باب علم علوی بسیار پیچ برده و سخنهای باطنی
کرد و روزی در اهوس افتاد که سزایین علمها چنانچه بگویم بازند
که حاصل این مدق درین هوس اختیار طالع کرد که آفتاب از برج
حمل یعنی در شرف و اما را را تثلیث یا شکر و صاحب حد عطاره
و عطاره مستقیم و غیر نیز در برج شود و زحل بتدیس مرغ
و درین راه تثلیث یا ما چون بفضل ربان این راه را بیانند
خداوند عز آفتاب بطالع اسد معلوم شود از گوی یا بیارود
و یک در نیار بدو خاد و بدو و کند باز که سپهرها را کار چون
رفان را بیانند بفرمود در کار که از صلب صورت آدمی بخت بکس
نشسته و بای حرکت بر بالای بای چنانچه از چون در کار
صورت و انام بسیار بسته به سلیمان مغرب و طالع سلیمان
ان صورت را بستند و بالای صندوق قوه می نهادند
گفتند استاد هیچ این صورت را بای این صندوق می
حرکت می کنند و اگر گفت ای خداوند صلب حرکت در کند
بر سلیمان بخندید و صورت از بای صندوق و حرکت در
یک در نیار در درون صندوق ظاهر صورت را در نیار و بالای آن

ان صندوق الهاد بر صوره ماری تبارک و تعالیٰ صوره صلب
 اند حرکت در اندوه و حقیقت سلیمان همان دنیا را از دور
 صندوق بیرون آورد و صوره را بر بالای همان صندوق
 الهاد صوره بمیچ کوه تکراری که در یاره در صندوق دنیا را باز
 و صوره را بر بالای صندوق الهاد که بیان صوره در حرکت اندازند
 بر یک سو جمع شد و گفت این احوال چون نزد سلیمان گفت
 التفتی به پالست نام از عالم می شود و این سلیمان را از طالع
 این اتصال و عظمی التفتی خرد که مرا که گفت کرد التفتی
 در عالم هر جا که می رود را بتوانم یافتن بران جا را که آن
 بر کعبه می برند چون نیز صوره را بران مقام دهند بر در زمان
 صوره اندر حرکت اندازند و گردان تمام کعبه می شود و می کشد
 روی التفتی شد بر رفت و در کعبه چیرت مانند این حکایت را
 حقیقتان آوردم که طالب این علم باید که اصول را نگاه دارد
 و کار و کزاف نکند و پیرها را نگاه دارد و ازین منزلت
 بسیار چیزها بیکر تواند کرد و از این علوم حاذق
 خود مصنف این مختار محمد بن ابراهیم حنینی گوید که
 بسیار ریاضت و مجتهدم و این معنی را می فهمد و من
 معنی می توانم تا طالبان پوشیده نماند و در این کتاب
 و این عالم حقیقت را با یاد آورد تا ازین علوم منتفع
 کرد و در این عالم الغیب الی الله و الله اعلم بالصواب

و تکیه این عمل را نام غفیظتال جود و صوره وی مانند صورت
ملی بود یاد دوسید در منزل باب جود و هر خواه که ایست
را بچ بنویسد این صوره را عین ظلم را بنویسد به زیر ستون
که دندان ایست بند از الله و بخما این باشد
یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین

33

33

بندهان باری تعل برین منزل فرشته و کلبه که نام و کت
عنها طایل بود و صورت و ک با تدو صورت مریک بود
نماه لاج و بر لبی سیاه پیاده و کل خا هذ که شب از هیچ افریده
تر ندان ظلمات دین شتر بنویسند سخن صعل و درو پاه

و باخذ دارد که مجرب است **طالیه** البیضا

الاحزاب والاولاد والبنات

سبحان الله الذي لا اله الا هو

291, 311, 411, 591, 5110 511

ایک طرح دایا دو کلاب و دو رو

کرم و کی سے بسے ۲۰ ج ۱

هذا اعرضه في الكفر

ملاحول ولاقوة الابانة للبع المظيع

همین است که در این عالم طاعت و عبادت و صورت و مظاهر و غیره
و تفکر در این عبادت که کونکان اندر خواب به تسبیح و ذکر این
و یا کونکان کونکون عبادت و ذکر و غیره این است که ذکر که شکر

مع کونکون این عبادت **طاعت** **طاعت**
طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت

بیان از پیشتر مقدمه و احوال آن

مقدمه بر این کار عالم برین است که فرشته موکلین کفایت
کفایت طاعت و عبادت و صورت و مظاهر و غیره این است که ذکر که شکر
و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت

بیان غایت

و تلوین این قتل را نام هیکان خود و صورت و کلمات صورت
 کدوئی خود چکان بدست گرفته و درون چرخ طلسم نیت
 اهن کدوکان را برنج و طبع کدوئی بدید لیز این نامها را بخند
 ما بخند و شکر و لاف خاص و کند در سید **ایقیت**
 ماک ماک ماک ماک ماک ماک ماک
 ماک ماک ماک ماک ماک ماک ماک

بیازایه اسرار مقرر و خورشید شکتان

بقدره ابد شاهان عام بین قتل نمیشد و کلیت که نام و ک
 قطنها هایل خود و صورت و کلمات صورت و کلمات
 بیازده با خود و چرخ سید و کدوئی کدوئی خواه که لیس
 میان مردم خوار کنند این طلسمات را بنویسد تا نام انیس له خواهد
 مملکت نکار کوز با پر که اینست و کافور و در که چوبان درخت کند
 اکثر میان خلایق خوار کرد و نام اینست و کافور و در که چوبان درخت کند
 و مکن الی مکن چمن ظلمان و غیب دشمنان و بدویان

باب بیاز مجزاة دواتره نامر اسیر

روایت کنند محمد بن علی الترمذی المتطبیع غفر الله له وجميع المسلمين این
 در عالمین که اورد. اما من ماندم که روزی پهلای محمد بن سکن
 خدایه قهر که خواجه چهر میبندد را پیش خود خواند که در روزی و گفت
 مرا چه دیدی؟ او گفتیم و بجز تو بکسی دیگر نگفتم و خواهم گفتن الا با تو
 و در روزی که او فردا روزی داشت حق تعالی این طلبه و از تو طلبم و چون چهر میبندد
 از حشمت بیخود می شود و گفت ای پادشاه اسلام همه این دنیا را بخوار
 قمر الفیض بسیار بهم بگریختند و در میان سلطان محمود غلام خاص را بر نمود که رو
 ندان بخور و فلان صندوق را روی بیاورد غلام در میان رفت و فلان کجور صندوق
 بیاورد

الطاهر و حسن و عابد

سلطان محمود و سلطان محمد بن محمود و کلبه از ارکله خود به روز
 آوردند و در این بود

دارمیان صندوق صلاهی برین آورد و یک توکمان کلا را با شکافتن دراز
نام ایل را بدین آورد که بدو نوشته که انرا از توکمان برین آورد و بدو
و بزبان عربی شرح آن کرد و بدو بعد پست چیز میبندد و از چیز میبند
انرا بستند و برقه بعد از روزی چند سلطان محمود و کاتب یافت و بعد
انرا سلطان بر حقه فیشتند و بعد پستت فرار گرفته و در لعلهای اعراض
بگذشت سلطان محمود پانصد که سلطان محمود و کاتب چیز میبندد و
چیز پست است بر بنو که خواجه چیز میبندد و انرا آوردند و از آن خواست
و بدو چیز میبندد که خواجه در لعلهای اعراض پست و طبع کتب پست
که او را عذاب میکردند و او را بدو تا نماز پیشین در او میبندد و میزدند و هیچ غم
نخورد پس سلطان محمود خبر کرد که بدو از آن پست و طبع کتب پست
بر آتش بر شام و نهاده اند و از آن پست تا نماز دیگر هم میبندد و میزدند
هیچ غم نخورد و شام و در کتب پست و در آن روز که او را
تیر بابلان میبندد و تیر بدو و در آن روز که بدو تیر میبندد و تیر میبندد
هم اثر نکرد و بابلان تیر بدو و او را در بای پست و تیر میبندد و تیر میبندد
او را بدو میبندد و او را بدو میبندد و او را بدو میبندد و او را بدو میبندد
و ها که همایان میبندد و او را بدو میبندد و او را بدو میبندد و او را بدو میبندد
در هم میبندد و او را بدو میبندد و او را بدو میبندد و او را بدو میبندد
و درین بدو او را بدو میبندد و او را بدو میبندد و او را بدو میبندد و او را بدو میبندد
است چاشنی پست و بدو چیز میبندد و او را بدو میبندد و او را بدو میبندد

گشت و داشتند بفرمان پادشاه نعلی چون عیال خیزد بندگان حضرت
 به نامی بکشد و یکبار دیگر بپند من سلطان محمود از تخت بر آمد
 و در پای خواجه چهره چندی افتاد و فوبه کرد و عذر ها خواست و بگفت
 بصدور من آن بود که بجز این دوازده نام منظوم را بدانم و صادق تر
 کردم و این دوازده نام را بیرون آورد از دهان خود و سلطان محمود
 داد و گفت خواجه که هیچ کس ندهد و این روز سلطان محمود هزار دینار
 در مصون شکر داد بفرمان صلح و شرح این بسیار است **حکایت**
امیر در شهر قندهار ایامی از طالبان علم سیف از رفت و بیست سال امامی را
 خدمت و بعد از بیست سال چون این نامها را بداد و گفت که من بستم
 که اندر خواب بیدم و این تمام بیرون آمد و نابت به نسیا بود و دیدم
 و بر سر چهار سیور نام هنگامه کردم و گفت که می دهم یک دینار که
 فریز و بدهم دوازده نام ابر که قلان امام بدوازده دینار خرید این است
 و این نامها از تورست حکم یزدان و روایت است از سلطان محمود **سنگ**
 و از سلطان محمود و از خواجه چهره چندی افتاد و فوبه کرد و عذر ها خواست و بگفت
 آن امام را دیدم که بر یک سیوری اندوختی گفته ای مرا از حق این نامها
 که بلبان دیگر بگو یکبار دیگر بگو امام ای بزرگوار خوش رفت و جز این
 باز اندک این نامها را کار بستان سید که در هنگامه یک دینار دهد
 و در پای دیو ایامه و گفت که ای امام پهلوان این نامها را اصل از کجاست
 گفت اصل این نامها از کجاست و عرض است و بعد از آن عالم بقوه این نامها
 بیاید و حق بسیار است و هر یک این نامها را بیاورد و از عمری دوازده و دیگر
 و این بسیار بود

و این نامها را سرها بسیار دارند و هر نای هفتصد عمل دارند و هر روز از هفتاد
تول کشند این دو نوزاد نام کشند که در بعضی الله تعالی

و هرگاه که این نامها را بنویسند باید که سه روز روزه بگیرند
و بعد از آن بنویسند مثل در عفران و کلار و اب یارن و پسان و باخذ
دارد اما بطالع بعد شوا وجود بنویسند بر یک شمشیر یا بر یک
که دکان و اب سوره اصفهانی بنویسند و اگر چشم خنده بریان بنویسند و اما
ایشان بخیر گویند بنویسند و میان خفیه بنویسند بر ستم دکان فلان

و این فلان بنویسند فلان بنویسند و در پستان کشان اندر بنویسند و در ستم دکان
بنویسند و در دجیب یا کیمیا یا علا یا بر نادر بنویسند
بنویسند بر یک انگور بنویسند و اگر هم خرد بسایند و طعام در خرد که دهد
ای قره کورد یا الله تعالی بنویسند و اگر نقره یا زعفران بنویسند
و در سورا یا بنویسند بر سر علمها اندر او بنویسند که بر اعدا نمود و در سورا
و چون دشمن او را بنویسند و در کار هر بنویسند بنویسند بر جام
ایلیه و بنویسند و در خرد صاحب علم دهند و زمان بنویسند بعضی الله تعالی

خوار هفت بریان کشند و قدری شکر از مالک و در سورا
مرغان اندر بنویسند که بنویسند و در بان از هر مرغ کان پران بنویسند
توانند و اگر کشند و در خرد حیوان دید که دهد که دیوان یا از خیار
افت کشند و در کار بنویسند بنویسند بر جام یا بر عاب
حیثی و یا بنویسند و در خرد که دهد که او را جادوان بنویسند

ایک خواهد که زنان یکی را چند جناسی هیچ نمی تواند گفتن از خان
 چهارم بر یکد و هر یک را در یکی کند و یکی را در کورستان و فر کند
 و یکی را در بزرگوار و یکی را در بخت خردگان و یکی را در کنار
 مرعیه خراب و اگر کسی خواهد که بر او روز و میل و روز و راه برود
 از هر دو بر کند و در دو روز کند تا جای میزند و اگر کسی خواهد که از
 خانه که در این شهر بر کند و در روز یکی را اندازد و یکبار در خورد
 از دو روز که در هر یک را خورد کند با خود و شکر و لکری خواهد
 از این را بخورد کند چهار شب چهار شب از خانه را خورد کند
 و چهارم در یک در چهار گوشه خانه اندازد و روز و اگر کسی خواهد که مال
 در این شهر بر کند و در روز یکی بخورد کند با خود
 یکی دیگر در این شهر بخورد کند و اگر کسی دونه و نصیب خواهد پنج مهر
 که در هر روز یکی را اندازد و بخورد کند و عهد نامه سلیمان را بر سر
 خواهد خواند از این دونه که در دونه و کند و در دونه و اگر کسی خواهد
 که میان حرم و عداوت اندازد از این مهر یا بر روی دوازده و در
 بخورد و اندازد از مقام بهشتانند نام ایشان عدو و پدید آید و اگر
 کسی خواهد که همه ظالمین او را محبت و دوستی آرند از این مهر
 بسیار بر کند و بخورد کند و هر یک را در حرم و جامی اندازد و
 بخورد کند و از این مهر در هر یک از خود و اگر کسی
 خواهد که لشکر را متحد کند که با اندازد از این مهر بیست و هشت
 بر کند و در هر یک از این دونه و بخورد کند و اگر کسی خواهد که

شکر و لکری

شکر

این مهر را بشکستم فلان لشکر شکسته باز و شمشیر اندر دست رهنه
 کنند و با آنکه می زنند می جنبانند و می گویند که فلان کرد و فلان
 یعنی برودان لشکر را باید از دست بداران و در جمل روز نام نگرند
 که از لشکر همه صندرم شوند باین راه تعالی و باین دعوی و اولج بود که حق
 تعالی از دو فرشته را که نام یکی حولیت و نام یکی قوت بران لشکر
 فرستد که آن لشکر را بشکند و اگر کسی علم بکیمیا و سیما خواهد
 چند روز از کوه مغاره طلب کند و روزی که مهر را بخورد از طعام
 سبب جمله الهی یابد از آن علم بعون اله تعالی و حد

و این طرز را عرب سیف الله خوانند و سیف الله را کارد



در قفسه

و عزیز باید داشت که عجبهای بسیار از دست

در حال شود که در جبین ابرهیم کیدله از میان شصت و کافر
 بیرون ایدم از بکاف این نامها بود
 و دو آواز در هر فرشته برین نامها و کلیت و هر یک یک دخت
 ظاهرند کوفتار کرد و این نامها هر یک بیازمانند که بداند و نایزاده
 جدا اند و شرح هر یک در نیت نامه **ایفیت**

بسم الله الرحمن الرحیم در نیت
 ۱ اللهم یا مبینخ الاهاموه شفیثون
 ۲ اللهم یا ذابون ملکون مشون
 ۳ اللهم یا رفسد خلا یون
 ۴ اللهم یا برهموشهوش ارخان خمشون
 ۵ اللهم یا هیلا هیلا اذونا ز اصابون
 ۶ اللهم یا دهیسا هلمون مطراد میطرون
 ۷ اللهم یا میثور الرقر دار علیون
 ۸ اللهم یا رعیش واثون هلیمون
 ۹ اللهم یا الشارثه بنج اشفا اشفون
 ۱۰ اللهم یا علام وان علام ترثون
 ۱۱ اللهم یا شفع قلا ثون
 ۱۲ اللهم یا ملکوا بر مللکون

باب اول از میان سوا القوجو الهای دواتر خانه

پیشوال اول از خانه اول از پیش اگر پرسند که خانه اول را چرا طالع
خوانند و چرا اینک غیر خوانند حقیقت باید دانست که **جواب اول از پیش**
و طالع اول طالع پس آن گویند که آن لحظه که نقطه در دم افتد آن را طالع
افتد بیرون طلوع کرد پس طالع خوانند و او را از خانه پیش خوانند که بر پیش
از نقطه باین کاران گذر تاجیه و شرک مذهب آن را هم دلیل کند **طالع اول از پیش**
الملک و حیل اگر گویند که خانه دوم را چرا خوانند ما اولی و معاش و حیات خوانند
که دلیل و حجت باید گفت **جواب دوم در طالع** این سبب که فو در دم
حیوانی اتفاق است و چون نقطه در دم افتد ضرورتی باشد از چهار نعل
و ناپای در هر یک و غیره و هر یک نام طالع باشد و در این باب ما می
این نقطه داخل باشد و طبع و خلق هر یک از این در خلقت نقطه دهند و فو
ما یکبار و دیگر دارد و از اجتماع دارد بعد از آن به نیاز و دیگر می این نقطه شدن
باشد طبع شتر و گاو و نرم است طبع خون و گوشت و دیگر در این است این
نقطه بعد از بدی و قمار و دیگر است خون و در دیگر است و دیگر و دیگر
تمام برین باشد و این خانه ما و معاش و حیات و نیز مالی از جان شتر و بزرگان
له در و شتر و دیگر است **طالع اول از پیش** و این **طالع اول از پیش**
سوم از پیش و دیگر و دیگر و دیگر اگر گویند که خانه سوم را چرا خوانند
و بدان و اقربا است حقیقت باید گفت **جواب سوم** خانه سوم دیگر و دیگر

جواب اولایست انکه بذر نطفه را در رحم بنهان گهاذ می باید از خانه
بزد و بنسوب باشد و مادر میان انجن زنان خزاندا بوجدی آورد
باید که بنده ترین خانه بون هفتم دان هم است و نیز چون خلاف نیست
که خانه چهارم از آن بذر است هفتم چهارم خانه زن بذر است دان مادران
نطفه باشد بجان یک خانه هفتم خانه زن ان طالع و جراحه هفتم خانه زن
ان طالع است بچاره خود گفته شود پس درین ماه برین ان نطفه افتاب باشد
کی قوه روح حیوان از وی است درین ماه جهام دل کدر افزین شود و در کوی

تمام در وی باشد بذر شود بقدر باری دعا **سوال** پنجم از خانه **جواب**
الو که نیک خانه پنجم جراحه خزان زن است و جراحه دوستان یکله و هدا یا دریل
است **جواب** الا انان است خانه خزان زن است طالع و پستان صادق

له بقلیت نظریه کنند با طالع و نظر تلیث خفته شد که کوی نام دارد
نیز بدیخ گفته اند از آن که طرح زهر است خانه هدا یا دریل است ان که
نوهید و بپول طرح طالع شود و طرح خاصیت زهر است درین ماه که
موت زهر باشد از آن این که خور و صورت بدین حکو ذکر دهد و صورت

او بنکار کی خدار تعالی زهر را بخورد و زهر افزین است **سوال** ششم از خانه

ششم اگر بر سنده خانه ششم جراحه غلام و کیزر است **جواب**
انان است که ماه ششم که ششم روح افتاب بین باشد از آن روز که در
دو شکم مادر امان درین ماه ششم برین از خرد عطار باشد داغ از کوازل
افزین شود از آن سیه که داغ از آن عطار است و نیز عطار خاضق
دارد که دطیم که الک است که بعد بعد و الک باخس خیر باشد و الک باخس

و از با آذینه صفت نیرکان دارد و از آن سبب که بخار با این خرد دهند که
 با و با این بر جل منسوب اند و چنین گویند بشارت که عطار فرزند زحل است
 که در ذکاوت و خفقت خرد کلری بر جل مانده و زحل کارهای بزرگ کند و با این
 خرد نیاید زحل بر منسوب کنند **سوال هفتم** ارباب هفتم اگر که نیکه خانه
 هفتم چرا خانه زمان است چرا خانه ضدان است چرا خانه شرکا است چرا خانه
 دشمنان است بگوید بعضی **جواب** اهل سبب خانه همبازن است که مقصد
 طالع است و با طالع بر این می کنند و بر یکدیگر تامل می کنند و نکر و فلان سبب
 خانه زمان است که چون طالع بر آید او فرود شود و زن نیز هم بعضی شریک
 مرد است نه بی بی که بشارت یکدیگر خرد و آید و نکر و فلان بشارت
 یکدیگر کنند و از آن سبب خانه را بشارت است بگوید بعضی که ماه هفتم چون
 اقاب هفتم می برزد در آن ماه هفتم مرد این خرد می آید شتر این خرد آید
 شود و دل را با آذینه دهد و دل را با شتر در آن می باید التون این خرد تربیت
 هفت صولک نام یافت هیچ چیز در نفس کنز ناکش ناند حرکت کند بسیار
 و از آن حرکت پنج باید سبب پنج وی را نیز خانه را بگوید و گویند و بسیار
 افتد که درین خرد نیکه نایند و نیکه نایند که این خرد برهد **سوال هفتم**
از هفتم اگر که گویند خانه هفتم چرا خانه نیکه و شرکا است و چرا خانه شرکا
 زمان است حقیقت باید که **جواب** اهل سبب که چون
 ماه هفتم در آید و اقاب هفت بر نام بر دوازده تربیت این خرد و زحل افتد
 و زحل طبع مرکب دارد که طبع زحل سرد و خشک است و درین خشکی برین
 خرد که درین خرد در شکم ماز و حرکت نکند و فلان سبب که اگر درین خرد

نمایند و یا خود مرد. زاید و باشد پس من مادر نیز و یا خود مرد. زاید
پس سبب نظر و بیعت من خانه هفتم و خانه مریک نیکست نمازند و از آن
پس خانه مال زنان است که هفتم زن است هفتم خانه مال زن است
چنانکه اول خانه نفس است و دوم بتیلاک **سوال** **از خانه نهم** اگر گویند
که خانه نهم چنانچه پیغمبر علیه السلام در آن علم و ادب است چنانچه خواب
و دیدم در خانه و حق است **سوال** **از آن** پس است که ما نهم و دیدم
این زن در شهری که در میان خود بود و کار و حکم و در آن از خاصیت
و بیت اندرین بجه بود و در آن و بخند و نگر و یا خود بداند و طلب بنگاری
چون باغیاب نیز چون نه ما تمام شود بختیست و آن درجه اول که خود که خود
از آن بنظر می رسد نظر کنند نظر انبیا بختیست بعد از آن در سعادت یار
بلکه است و سعادت اقبال و سعادت شهری که بعد از آن در بین عالم پس
درازا است اما خانه اول که ما در بود و بعد از آن از علم ما در در علم دنیا آید
و مگر نیست از دنیا باز شایم ما در روز این پیغمبر در آن خوانند و اما
خانه علم سیاحت که فرح انبار در آن و باغیاب و بختیست اقبال عالم است
از همه کمال و اور و محض است و در جهان که خود که گویند که کمال عالم
است و در آن نیست بختیست ایشان است که ادبی عالم کشفیست که به خود
و کلام به پیوسته در صحت و شهود و شهود دارند و باین **سوال** **از خانه نهم**
است که در علم و علم است که اند ایشان که نوران و از شرف و عظمت یار
بخانه و نیک نور و نور یافته اند و خود کمال است و در میان خود
بفعل حکمان و بنمایان **سوال** **از خانه نهم** اگر گویند که خانه نهم

و شو است خانه سلطان و خانه **دوازده** خان و خان او میدوزد
 و بلیت در بر نه است **جواب** حکیم که از آن سبطان ده بلند تر
 جای نیست و نیز انطباق و بعضی گویند عشر است و گویند که دو کت اند
 فیض این ملک بیک تر آنکه یک یک است پس شرف از خانه برده خانها باشد
 جز از آن طالع که طالع در تراید است و از آنست خانه دوازده است که احوال
 مازد در دوزخ خزند میان اجزای است و بیدار است و بوشیدم نیست چنانکه
 خانه دهم بیدار است **جواب دیگر** جواز تناسخ طالع بیکه نه درین
 دوازده خانه نوی اند و اوقات طالع و بطام و هفتم النون طالع بخوانند
 طالع دوازدهم و چهارم بیدار و هفتم بر آن دلیلها از تناسخ که کوند النون چون
 بر سبب و کسب و وجود در زنده اما در نیز محینه است و نوی بیدار دوازدهم و نیک
 مازد نیز بیدار است که بمشاکت هر دو خزند و وجودی اندر دهم اولیه که هفتم
 چهارم است و خانه هفتم با تناسخ از آن تناسخ **سوال یازدهم از خانه**
یازدهم اگر کوید که خانه یازدهم هر خانه منصب خانه م است **جواب** یازدهم
 این سبب که نظر بر دس دارد و خانه نعلت کاتیکه و کجراتان خانه با
 و هر که منصب خود نیکه و جاری میکند **سوال دوازدهم از خانه دوازدهم**
 اگر کوید که خانه دوازدهم هر خانه تفاوت است در خانه جار بیان
 بود که است هر خانه بیدار و زندانیست و خانه اعداد و در حکمت
جواب خانه بیدار و زندان و تفاوت سبب نیست که پیا قط است
 از روی و اگر کویدی بعد از آن افتد عادت نه هفت و مزج اولیست چون نقل دوازده
 خانه افتد خوب است حکمت دهد پس آن که بطام هیچ نظر ندارد و چون

بنویسند
 که کویدی

شد

خوبستند و ضعیفی نیزند هذا الخ داد و جابر بر کس در قیاس و در لغت
بزرگ جنتان گویند که هم از دویست و دیار امارت در و نیز خانه نقل
است که طراز خانه اول شاد و در دهان جنت پستاند و چون جان شناس
اعلا و بزرگ خاسته و را یعلم الغیب الا هو الله العا و علی کل حال دانه اعلم

باب بیان در خط و خط و عجایب

چنین فرایند ابو الحامد محمد بن علی السجستانی که در عالم را عدد هفتاد
سیار که دیدیم و بیان هفتاد و دولت و در شمار باران جهان و تفکر دیدیم
و هر یک که می رسیدیم و فان از قوه های اوستم و خطوط در و از ایشان
رای اوستم و العصر معلوم طالبان این علوم که خط عجایب خط
سیر یا نیاز است که همه دیوان و پریان بنان خط علی کنند و هر که خواهد
در علم نازکانه و غایب و یا باید بنان خط شروع بارت و اگر که خواهد که
محب یا عدوت یا تعید التوفیق یا بلیط یا قلیل یا کثیرین خط
تواند کردن مثلا هر نای که خواهد یا عری یا خاص یا بدین خط عمل کند
یعنی از حروف و را بدین حروف بدل سازد مثلا الز خط عرب یا بحج
نامی بیاید از خط یا از کاف و یا از دال را بدین خط نوید
که بهر نوعی خطان کند و از نمونه است دانه اعلم

خط سیر یا نیاز اندر خط عری و فارسی و محبت خلیل

علم و نافع است بخاطر این که حقیقت باید دانست که طلبات نیکو
و صبیح و مجربین حروفها یافتیم و چون معزم خاص را باید از تنوع
طالع بگذرد که اگر چه نویسنده عمل و صلاح این کار بر حسب طالع خود

حروف براتی اینست

حروف براتی اینست
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن و س ه ط ی ک ل م ن و س
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن و س
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن و س

خط فقرات و مباحث تفریق و تلبیط

چون خوانی که عمل خطای مکتبی میان حروف و میان دو خصم قرار گیرد
نامها را اینان و بنویسد بر هر مرغ خاکی سیاه و زمین دله و حش
و زمین کبوتر بید و زمین کلاغ سیاه و بنویسد و می نماید در تیر
بلد یا نعام بود بطالع عقرب و خود مرغ دهد و در سه سبه اندر
زمان عداوت بدیناید و هیچ گونه خطا نکند اگر این شرایط بماند
اوردن و بر سر از رخ تواری و مکتبی البانی که مصلحت باشد و نه از نهاد
که میان دو حلال یا بدو فرزند مکتبی که البته قصود یکدیگر کنند
و نو اندر عقوبت عظیم بماند اگر چه مکتبی بکن از خجسته و لوطه
و غیر اینها که ثواب عظیم باشد که اندر همه عالم بهر این در
تفریق و تلبیط بنویسد اینست و نخواهد بود از البانی نوع
از لغویان و مکتبی بماند و در دمار و مجرب است و الله اعلم

اینست حروف فلک الموات

ا ب ت ث ج د ه و ز ح ط ی ک
 ل م ن س ع ف ق ک ح ط ی ک
 ل م ن س ع ف ق ک ح ط ی ک
 ل م ن س ع ف ق ک ح ط ی ک

مخبر علی و کاف و ذی زیادت تا معلوم باشد و الله اعلم

خط عبرانیان جهت تعقید و ترخیص

الکلی قولند که خطی را بنویسند چنانکه ازین خطان و نحو هر کس
 فراز گیرد که بسیار را و از بنا کوشی و خطی بنویسد و از آنجا که
 بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
 که عقد نوم فلان بن فلان که عقد لیل الیاجوج و الما جوج
 و از حروف و بنویسد حروف بدل کنند یعنی این عین را بنویسد خط
 که عین غیر است و از قاف و بنویسد قاف خط ایشان بنویسد
 و از دال و بنویسد دال ایشان بنویسد علی هذا القیاس و اما قیاس
 بسیار که فم در برج هیزا بودند طالع دلو و کور و طارد پیوند از
 بایه بلند اند و اینست که یاد شریع بنویسد و گویند و بور و بنویسد
 بودند و از درخت بنویسد و اینست که بنویسد و بنویسد و بنویسد

اسدیان مهر اسد و عقرب از علم بدیدید

چنین آوردند اندک کتاب تدبیر چنان که میخان شاه چنین جمع اندودان
هر را بیرون آوردند و خواجه این را حاضر فظاهر کردند و این مرد و تمام بسیار
ناید و هم نمودند و نه گفته شود بیارد این چنین و این ملک ملک مملکت
و عورت را بر این نقش کنند و قی که انخاب اندر خانه خود بود و طالع قوس
و نحو و متی که کند و عمر این بر میان یابد و بود و بعد از آن این را با خود
دادند و اگر آن هر یک بنام کسی اندر او نبرد و اما خواب انگلیس می شود و اگر
دو مهر بنام او در او نهد و اندر خانه بیدار نماید و این را بیاید و در مجلس
سی و دهن کند انگلیس و بپندار کرد و اگر در مهر و طالع و در دربار و بپند
و بر سلطان روز حاجت و اگر در دگر دو مهر و طالع و بیاید که بیاید
اندر او نبرد و این را بیاید اگر چند ساله را بیاید و بیاید و اگر در

خَطُّ بُونَانِيَا ز جَهْتِ عِلْمِ طَلَبِ كُنُوزِ غِيَا

اندر حکایت آورد. اندک پیش لیان بزاده علیها السلام بونانیان جزند ایشان
را حق بکانه. تبارک از بسیار داد. بود و عمر بسیار شکند و مگر کسی را صد هزار
بیشتر و در نیز گویند که از کتب بسیار قافیه علم کیمیا دانستند و در آن زمان
علم کیمیا معروف بود و بعد از آن گویند آن قوم را ملکی بود نام وی عیسیا
بود و هر روز هفتصد بار از شاهی کرد و بعد از آن ناکا. از جانب مشرق آورد و
بیزاشد و بار چندین ملکی پشش از یک شکست و عیسیا شش از یک شکست
افتاد از امر منجمان و اختر شناسان را خوانند که هر اقلیمی و طالع و خرد و دیگر گفتند
و بعد گفتند که طالع دشمن از طالع تو کون برست و چو دل از لعل دلخواه گشت
و در بیل خرد حاضر دارند و گویند که هفتصد و زیاده است و بدید کرد و
و گفتند که طالع او از دشمن بدید است و بدیعی یک نفر مالها را در زیر زمین
دفن کردند و در آنجا نشاها کردند و بعضی را در زیر دیوها و بعضی را در
زیر اسبها و بعضی را در زیر قلعهها و کوهها دفین کردند و خطوطها
بر سنگها کشیدند و روزیها گفتند و صورتهای مختلف نیز
کشیدند تا دایره ماند و حوک و مانند شیر و مانند کاه و مانند
صلیبها و بعد از آن ایشان از مقام خود بیرون آمدند و بجانب اسیطبول
رفتند و جمعی را در آنجا اسیطبول بعضی مردند و بعضی بدید
فرج گشته گشتند و از آنجا و از مالها و دینار و دینار که در آنجا
بودند بماند اکنون بسیار مردم باشند که چون از آنجا بگذرند



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

باز ایله سیرت و شایع ایست

بغمان حق تبارک و تعالی برین سیرت فرشته و کلیت و نام و کت
قطبنا کاییل خود و صوره و ک ما ندن صوره مردن
بند که با طایفه ای می افشاند و صلا خواهد که تمام را اب
دهد یا جامع را که خسر گشته است ایستاید بدید اورد یا بلان
خواهد از حق تعالی این با صارا بنویسد بر پغار اب
نا رسید و دین جا افکنند و اگر خواهد که بلان باز دین
ا ماسارا بنویسد و کتب صلا و بار کاغذ بغداد و طشتی
بر آید بخند و این با ماسارا دین اب طشت اندازد و بلوید
ای باز خدایا قویان و است حق و حق قار و سیرت او ادیت

با ماسارا ایست

اللهم یا خالق الارض و المطر اللهم یا جامع الارض علی الارض حیون
عز الحیا اللهم اقمی حاجتی یا ذا المزد و المذا یا ذا العفو
و الرضا حق جرح حین شیدا حل بلا یا قاضی الحاجات
یا مجیب الدعوات یا الله برحمتك یا ارحم الراحمین

و اما هنر پیر ناما را بنویسد خفته کند و مثل سدره و المرنه
به مملکت ^{علا}



و تدبیر این مقرر را نام غفر کار بود و صورت و در مانند
صورت پیل بند و مکر خواهد اندر دریا و رود ها و از پیل
دقیق هم خورد این طلسمات را با خود کار و بنام بر خود

دهد یا مراشته **طلسمات ایلست**

اسم الله الرحمن الرحیم و عیدم تسبیح را بر این خط
دارد و هر روز و هر جمعه و هر ماه و هر سال
از سر آید و هر روز و هر ماه و هر سال
و در این روز و در این ماه و در این سال
و در این روز و در این ماه و در این سال
و در این روز و در این ماه و در این سال



و این امر را ستاد از آن که تازی پارس بی ترجمه گویم تا به دست
 رافایده دهنده پس از این را در عالم بهتر ازین کسی که
 و العلم بعد از این تواریخ و الحکم اعلم بعلوم

حکمراندرا منزه از محرم روز و زک

حکمراندرا منزه

اگر در روز شنبه بود زمینان پیر و جوانان بسیار و بسیار
 بخشد بود و هر که بخود خان بود و تنه بسیار بود و انبیا و سیرها
 خزان بود و کشتی بسیار غرق شود و در روم ربا بود و عرب غلامان
 و سودا جیه را کار چوب مراد باشد و صنعتها را آتش را میل بود

حکمراندرا منزه از یکشنبه

اگر در روز یکشنبه بود زمینان خوش بود و با آن بسیار و صنعت

بسیار بود و انکسار و تنبیه بسیار بود و در بابل نوح کوان
 شود و سرک در بابل افتد و در روم غلبه کنند بر مسلمانان و
 طغیان از آن بود و قتل بسیار شد و مسلمانان را غنیمت
 بسیار بود و آخر کار مسلمانان قوه گیرد و الله اعلم و الحکم

اگر روزی یمنه بود زمین پر از بود و مکی باران نهار بود و در راه هشتاد
 قطعه قتل بود و بسیار کرب بود و عرب اسعار بود و اهل یمن
 بر سلطان خروج کنند و غلبه سلطان بود و رویان از اهل
 مغرب رنج رسیده و زود بصلاح انجامد و الله اعلم و احکم

جدول احکام کلی بر روز و ماه و برج خانی

جدول دوم در احکام کلی است بر روزها کردن و دین
 امر و اسفیلان و صید و سوار و غور و دین و قات
 و غیر اینها و قصد کردن و غیره و قتل و حرمت کردن
 و الله اعلم



یکست ابتدا کارها کردن و با فغان و عازت و غور و قات
 و غیره و دین و سوار و غور و دین و قات
 و الله اعلم



نیکست مطالعه کردن و خواندن اشعار و اخبار نامه
نیشتر در پهل فرستاندن و دین و دنیا و کتاب
و عا پسته عال دو کیلان کردن و الله اعلم بالصواب



دو

نیکست درون پهل خورن و در طم شدن و نو
بریدن و نو بو شدن و نامه و پهل فرستاندن و در
بغیة نشیتر و صیاق کردن و آب دادن
و الله اعلم بالصواب



دو

نیکست ابدان کارها کردن و مضا اشعار و نما
و دنیا یاد ساختن و بزرگان و قولیه و لایه و اعمال
و حمد و بیان کردن و کارانش و هو زن و الله اعلم
بصواب



دو

نیکست علم و خط و هندیه و نجوم امتحان و جمع الحان
و لغات کردن و دین بزرگان و نامه نیشتر
و عادت کردن و تفسیر تصویر و تزیین و هو زن و الله اعلم



دو

نیکست سفر و حلقه کردن و نور دادن و بو سبزه نامه
نیشتر و پهل فرستاندن و دنیا و نماز و کتاب
و عادت کردن و تفسیر تصویر و تزیین و هو زن و الله اعلم



دو

نیکنست چارون مهمل خوردن و در هم شدن و موی
 باز کردن و قصد شمن و مکن پلختن و شیخون
 خوردن و عمارت و ضما و کارها و بینان و موهون
 و الله اعلم



نیکنست دیدار علماء و محضا و ایه و ارباب و رخ و زرو و سیم
 لذت و جواهر خریدن و زین و پلختن و کارانش
 فرمودن و قصد و حاکم کردن و الله اعلم



نیکنست شمار و ساد و شاخ و دهاتین و عمارت الماک
 و مزاج و موهون و سپرد و حرکت کردن و صید
 و سپارد و نامه نبشتن و رسول فرستادن
 و الله اعلم



نیکنست انداز کارها کردن و باها دادن و عمارت
 الماک و مزاج فرمودن و دیدار و ساد و شاخ
 و درخت نشانن و عهد و پیمان بستن و الله اعلم



نیکنست دار خوردن و در هم شدن و موی باز کردن
 و دیدار ایه و علماء و ارباب و رخ و اهل سال و عمارت
 و عهد و پیمان بستن و الله اعلم



جدول الحکام و ماه و میاد خود ز غلها

49

موافق و برهیز کردن از ناموافق از حکم یونانیان

دین ماه اذ این پند را است قصد حجامت کردن و دارون
سهل خوردن و دین ماه با دشمنی با هم کم شود و خون ناک
کودک حلت است که غذا و شمای لطیف و نایب بهر
و از خوردن بیازد و بهر باید کردن و حجامت
ماندقت و جامع حکم باید کردن و شراب غنای باید خوردن

دین ماه نیکسان ایها و جودها زیاد شود و ماهی
فربه کردند و باذ های چند نافع از غلها بریان خوردن
و خوردن با سیرک و گوشت صید و جامع کردن
و بکرم به شدن و آب بنام خوردن و بهر
بریان و گوشت کاه و شاید خوردن و جامه از
و شدن

دین ماه ایها باذها خوش خنده و در لغزین مثل پسر
ایده میل به صرناوت شود برهیز اندک چیزها
شور خوردن و بهر بریان و گوشت کاه و صنعت
و بکرم به شدن و حدوس و بیدان و جامع
کردن و ناما و سید و شدن و اعم

درین با چیزین بادشاه خونم شود و صفرا زیادست طبع
انگلی باید خوردن و شراب سیاه نباید خوردن و مثل و عنبه
باید بپزند و شمعوت کنند و تهای برده خوردن
و خیار شیر و ماست و بنبر و از لیمو یا ترهیز باید
کردن و شیرینی نیز نباید خوردن و الله اعلم

درین با نموز لید لید شود و بلخ بپزد و لبها باز کرد
منفعت کنند اما شور خوردن نباشد و طعمه
سود و شراب تاج بسیار کنند و جیره ها لطیف
خوردن خون گوشت بزغاله و چیزهای سرد باید
بودن و جامه های سرد پوشیدن حلاله اعلم

درین با آب بویا بخت خود و زکام بخند و
دستب باذهای نمال چند مزاج را برد باید است
و درین با منفعت کنند است خوردن و
کنند انما و چیزها شور خوردن و مار و جمل
خوردن و الله اعلم

درین ماه ایلوب هوا خوش شود و اینلا کنند تا این
 و باز شای پیودا قوت شود و لب کنند تا در
 پهل خوردن و بکرا به اندک نفق و بویهای خوش
 پوشیدن و استعمال مختلف بکارها شتر و ترش
 خوردن نیک بود و از خیار و ترهها برهیز کنند و مسلم

درین ماه تشریال درین ماه با خیار مخالف مختلف چمد
 طبع کنند و نمک خوردن و پهل خوردن و نمک
 بود گوشت فربه خوردن و انار ترش و شیرین
 بعد از طعام خوردن و جله گوشتها نمانند از آب
 اندک باید خوردن و الله اعلم

درین ماه تشریال آخر ابتدا کنند بنام تخم افکنند و بک
 اید بسیار آب در شب بناید خوردن و مذکوبه
 برهیز کنند و جماع هم باید کردن و هر ایلاد
 آب هم بنام شب بناید خوردن و از ترهها
 هم برهیز کنند و الله اعلم

درین ماه کانون اول سرما غت شود و باد سرد چند منفعت که از آن
طعام که در شش اول باید کردیم ضرر کنند از طعام سرد خوردن
و شواب را منسوخ اندک باید خوردن و پرهیز کنند از قصد
و حمام کردن و از بویهای خوش و عطر نباید بو کردن
مگر بخور عود و لادن و از جامها سرد سفیدی و سدن و اسه
اعلم

درین ماه کانون آخر باد شامی با بغم قوت شود باید از اندک
الکیم و چار دارد و پسندیده بود جماع کردن و جمله گرفتاریها
نخوردن و از ترها و کرم پرهیز کنند و از دال و روز
یکم بر دهن و از آب است پرهیز و خورد کند و در سنگ
باید کردن و جاسار نیلگون باید پوشیدن و الله اعلم

درین ماه شباط باران بسیار آید و باد های مخالف جهه
و درخت شایسته اند و درین ماه آب بر حدیست و در
منفعت کنند خوردن و از جلواها پرهیز کنند
و از بسیاری حرکت کردن و حمام اندک و از
و بخور عود و جامه سیاه نکل و الله اعلم

كتاب اية دقانو الحقل

من اية العبد الحق الذي جاء الى الدنيا
 في اية من اية الحق الذي جاء الى الدنيا
 في اية من اية الحق الذي جاء الى الدنيا
 في اية من اية الحق الذي جاء الى الدنيا

٩١
 ٦٤
 ٢٧

بسم الله الرحمن الرحيم
 والى الله المرجع

انما هذا كتاب من كتب الحق
 والى الله المرجع

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم فاهذا كتاب المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم الذي هو نور وخالق النور وكان
الارض وخالق الفضايع وخلق النار ومدر الليل والنهار وخلق فلک الدوار الذي على
حركات الافلاك مسير النجوم جارية ومعرفة بعودها وحولها وتأثيرها في العالم
الكون والفساد وغير ذلك من الامور والاشياء والجمادات فبسم الله من خلق الكون
والفساد وجعل فيها سائر الوجودات وخلق الملائكة وخلق الانبياء وخلق
الاربع وخلق الخلق في السما والارض وخلق سائر المخلوقات وخلق الانسان **صلوات على محمد**
من راجع من راجع صلى الله عليه وسلم سيد الانبياء وخلق الدنيا والآخرة للذين آمنوا به وصدقوا
صلوات الرحمن عليه وسلم والصلوات على سائر رسله وخلق سائر المخلوقات وخلق النار
قدرة او رزق من رزق الله تعالى في ذلك وفي غيره وخلق سائر المخلوقات وخلق النار
ومن مزايا شانه في هذه الخلق عالم نام بجل قلمه بديان عودا يند وخلق النار
نور عظيم يجمع ارجاء عالم اوسط يخلق **جعل الشمس والبالا** وخلق سائر المخلوقات
شبه سائر المخلوقات فيكون في كل واحد منها من سائر المخلوقات وخلق النار
التي يندد في النار في كل واحد منها من سائر المخلوقات وخلق النار
يكون في كل واحد منها من سائر المخلوقات وخلق النار
وخلق سائر المخلوقات وخلق النار
وهذا هو الحق تعالى في كل واحد منها من سائر المخلوقات وخلق النار
صوتها في كل واحد منها من سائر المخلوقات وخلق النار
في كل واحد منها من سائر المخلوقات وخلق النار

ما فی حال حیوانه آورد **عجل الارض بعد ما دلائل خروج** زمین را از رستگاه
 جانوران ساخت هم از بطن زمین بیرون آیند و هم در بطن زمین الم و قرار یابند
 که **و جعل الارض مهادا** و هم از میان یافزید تا او که سبب عازت باشد و هم بیخ
 زمین باشد که حق تعالی زمین را یافزید از جهت آن قرار نمی گرفت حتی بخلاف
 و تعالی که هم از میان یافزید که زمین قرار گرفت که **و جعل الجبال اوتادا** و خلایق
 را از وجودش و ظهور و جن و انیان همه را جفت آفرید که و جدا نیست صفت باریک
 بنادک و تعالی بود که **و جعل الخلق ازاجالا** و معظمت خود ایشان را بدو این عالم
 سفلی ساخت که تا خلایق را به توفیق صانع او معلوم کرد که **و جعل السما سقفا**
 و بنادگان غیر بسیار کان اما بنا را بنا بر است ثبوت حالت خود که در کلام
 غیر مخلوق نمی آید که **دریناها لنا ظهیر** و بادشاهی که روز رستاخیز
 همه خلایق را زنده گرداند و ملایکه را بفرماید که ایشان را صفه صفیایا بیدار
 روز روز بزرگ بودند و هیچ بیغایه بر این عالم و قال یا شذا الله جلیل و لکران
 کردند و جاما همه بر خیزد از وجودها بودند پس بیرون آورد و همان لباس
 را در پوشید که این لباس روح بود و روح امر حق تعالی بود که **یوم یقوم**
الروح وللا یتصفوا لیتکلمون للفرادین **الرحمن فقال صوابا و اذ روح**
 هم جن و خوانند و هم جان و جان همه با نوران بود اما از حضرت جلت
 باریک بنادک و تعالی توفیق خواست می شود که عمر و صحت و خیر و در تلف
 این مختار عجاب و نام کتاب نماید شد قایق الخفا و جبهت اهل ایام ایشان
 عالم را معلوم نیست که حق تعالی چنانچه او بید و تمام ایشان را تمام
 و لوال ایشان کف شود ان شاء الله و تعالی و حد و برین گفته اید و علم

فهرست الابواب

بدر از فضل الله که فهرست ابواب را پستاد از انستادان از انستادان که الکیه را کارنی و حاجتی
باشند ان باب در فهرست طالع مذکور و بعد از ان عدد از ان باب را که پستاد از ان باب مطالع
گذرد و مقصود خود را حاصل کند و بعد از ان حق را بگذرد و شکر کند و مقصود را بگذرد و یاد
آورد تا از ان علوم متع و در خود کار کرد و این کتاب لطیف و جمیع ابواب را بنماز آمد و السلام

باب ابواب اسرار نامهای ابواب عقاب باب ابواب نامهای مخفی

باب ابواب طالع و مذکور باب ابواب دعوی و کتب

باب ابواب افکار و عین باب ابواب صندوق

باب ابواب بیان نامهای باب ابواب الوهم و کتب

باب ابواب علم و حدیث باب ابواب طعن و طعن

باب ابواب علم سیمیا باب ابواب علم کیمیا

باب اندر بیان ی باب اندر سار ی

باب اندر سار ی باب اندر سار ی

باب اندر سار ی باب اندر سار ی

باب اندر سار ی باب اندر سار ی

باب اندر سار ی باب اندر سار ی

باب اندر سار ی باب اندر سار ی

باب اندر سار ی باب اندر سار ی

باب اندر بیان ی باب اندر بیان ی

باب اندر بیان ی باب اندر بیان ی

باب اندر بیان ی باب اندر بیان ی

باب ل باب لد
 باب لو باب ل
 باب ل باب ل
 باب ل باب ل
 باب ل باب ل
 باب ل باب ل

باب اندر بیان اسرار و معجزات و نامهای بارگاه و تعالی

چنین آورد. انداز نقل در پست که حق خانه و تعالی میباید از آن پست که حق
 عالم را راه نمایند و از تاریکی غفرو ضلالت بنور معرفت کلام غیر مخلوق و ایما
 اعظم بنور که دانید و چون بعضی را از کلام راه رفتند حق خانه و تعالی اثبات
 بعد از اینها و مختلف هر که کانید

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نیتین روایت کنند محمد بن ابراهیم از محمد بن عیاز علیه السلام
 داود از حکم بن علی از محمود بن هوشیار غیری و بن سلیم ابن زید از عبد الله
 ابن عمر از سلمان ابن عثمان از ابو بکر بن محمد از عباس بن محمد از امیر المؤمنین
 عیاز بن لیث طالبی علیه السلام و محمد بن سید کونین رسول ثقلین محمد بن ابی حمزه
 علیه السلام علیه و سلم که روزی جبرئیل علیه السلام از حضرت عباس علیه السلام در
 رسید بصورتی که خبر و بیغایه علیه السلام سلام کرد و گفت یا محمد
 حق تعالی را هدیه فرستاده که هیچ بیغایه در حق تعالی نیست و انسان
 نرادرین نماند است که هر چقدر که اندر خواندن این نامه بخواند حق
 تعالی و تعالی را که در این نامه از عجز و بیگانه است یا بعد هر روز این نامه را
 همه بخواند یکبار بصورت نام خوانده که گناهان او بخوشد و روز قیامت
 بعد هر بیغایه در هر روز عاصی بدو بخشد یا الله تعالی و تعالی دارد یکبار
 در کار بود چون عید عذاب کرد و بودی ایسان کرد و سوال کند و تکیه
 ایسان کرد و در وقت در کور بنویسد و چون روز قیامت باشد در وی تابان
 بود همچو ماه تابان که در بود و همه خلق عیال است در عجب باشند که این فرشته
 است با کدام بیغایه است و من که جبرئیل صادق گفته که این فرشته است که
 در دارد نیا هزار یک نام را بصورت خواندن است حق سبحانه و تعالی او را
 از نور هلال پر خورشید هر یاری نماید در عالم از نور وی منور گردد و روزی که
 هر وقت هفت سال را بود و یا بعد هر روز یکبار یک نام را بخواند اندر شب
 ازین حق تعالی در آن حال او را بر حجت بیامزد و روزی که فرخ کرد

و اگر کسی را عمر در آخر پسندد بکشد طرز وی مرزنگ باشد بیازد طشت و بعد از آن
از جامه های آن طشت خوب بشکند و غزلان نام و بعد از آن بآب بپزدان غسیان
بشورند و بپوشند و باید که مردی یاد بسیار شود بطالع اختیار و مرد را بکتاب است
و است شناساند و زن را بکتاب است و چون در شش پندم بپزدان بپزدان نام و اولیاد در
دهان در انداخته و در دهان زن اندر دهنده حال حق بکتاب و تمام بکتاب
و حق فرماید که موکل را روح که اندر دهن مرد و بپزدان بپزدان نقطه اندر دهن افتاده
باشند که حق بکتاب است و مفتح الایمان است و اگر کسی خواهد که نزدیک
یا اکابر دولت اندر آید از نامها نام خواند و باز بر خردند و بپزدان و در دهن خود
و شکر انداختن خود و خود بخند و بگوید اللهم عولای بحق این نامها را عظم و شرف
و لطیفه فوکی که فلان را محضر کردی و چهار وقت از کف نام و کف اول ناله
چهار بار و انا انزلناه فی لیل لیل و چهار بار و انا اعطینا چهار بار و قل علیه چهار بار
و اندر حقه و م فاقه پنج بار و ایت الکبریٰ پنج بار و اذ انزلت الارض پنج بار
و حاجت بگوید حق فلان بخند و در تن او شفا بحق هدایا الایمان علی
و الرزق از مرد نیز روز که از کبر طالب خود خواسته تقاضا و حد و اگر کسی بجز
بی روز بخود دارد بر دشمن طغیان بدو هر که خواهد روح را بپزدان از میان این
نامها را عظم بپزدان و شش نام است بر کمال اندر دهن و او را بپزدان بپزدان و با قدر
بر سه اصفهان اندر چشم که الله عظمه و حق تقاضا را بپزدان و دعوی که کالب نیز
بدین اسماء توان خوردن که مراد نام را بپزدان و هم کنند هر چه صد چندان
ام بود درین مقام قسم کرد املایعون الله تقاضا و از بپزدان و شش نام را
ایمان الحلال بخورند و اگر کسی را وام باشد بپزدان نام خواند باید صد خواند

۵۹ بنیت حرم حق تعالی اور از ان نام و الاصل دھند و او مال طلاق دھند و اگر کسی را
 از دیوان یاریان آفت سید بود خوانند و باید بروی دھند در طلاق نام
 بعون احد تعالی و اگر کسی بفرماید که بنویسند و از کور و ای نند و بنویسند
 و تبار و تکیات نام باندا التوبه میرد و برهیز کار و بنویسند و اگر کسی را هوس
 که بیغام را اند خواب چند شب بدین نامها خواند و عود و شکر بخورد کند
 و بدست کلید و قبضه بچسباند از شب صبح تا علیہ السلام بیاورد و چند شب
 در میان و اگر کسی از غیب بخرد و کوید اند و خلوت چند چهل روز و روز یکبار
 این نامها را تمام خواند و هر وقت عود و شکر بخورد کند حق سبحانہ و تعالی ارواح را
 بروی بکار دے اور از عالم غیب خبر دھند اما مکرر باید کہ متقی باشد و صاحب
 ریاضت و معصیت و در کہ حق تعالی متقیان را دوست می دارد **ان الله مع الذين**
اتقوا والذين هم محسنون بدین نام حق تعالی بار برهیز کار نیست و خیر
 آورد از مصی و آدم صلی علیہ السلام کہ حق را حمد ذکر صد هزار و بیست و چهار
 هزار است کہ ہر نامی بیغام بر بیغام بر بیافزید و درین بار اعلیٰ ہر یکبار
 و ہر نامی را صد هزار دعا است و تر حشر بطور نیست و علم
لہزار و یک نام اینست **قسم اول**

بسم الله الرحمن الرحيم
 اللهم اني اسئلك باسمك الذي لا ينطق به الله يا قهار يا حي يا قيوم يا عليم يا عظيم
 يا قديم يا قديم يا حي يا قيوم يا عليم يا عظيم يا قديم يا قديم يا حي يا قيوم يا عليم يا عظيم
 يا قديم يا قديم يا حي يا قيوم يا عليم يا عظيم يا قديم يا قديم يا حي يا قيوم يا عليم يا عظيم

يا عظيم البركات يا عظيم الحسنة يا غافر الخطيئة يا باج الصلوات يا
مفتح السبلات يا عالم الغيبات يا دافع البليات **عشرون** يا خير القادرين
يا خير المميزين يا خير المحسين يا خير الذاكرين يا خير الوائمين يا
خير الخائفين يا خير الحافظين يا خير المعزين يا خير الغاضلين يا خير
المحسنين يا خير الرازقين يا خير العاملين **واحد وعشرون** يا ذا العرش الجبار
يا ذا القدرة والكمال يا ذا الوليد للنعمة يا ذا هويته سبحان النجار
يا ذا هويد الكمال يا ذا هوين مع الحساب يا ذا هويد العقاب يا ذا هوي
خير الثواب يا ذا هويد الخلال يا ذا هويد العظيم للكمال **اثنان وعشرون** يا
خار يا مان يا منان يا ميان يا برهان يا سلطان يا غوث يا
ذالان يا مستجاب يا ذا فضل في القوت يا ذا فضل في العزة
يا ذا فضل على طهية يا ذا فضل على المصونة يا ذا فضل على الخلافة يا ذا
انتقام من خيبة يا ذا قات السموم لمن يا ذا سقر الاضغان يا ذا
لافتك يا اهل ملأ يا غافر الخطايا يا لا شئ للملأ يا منبها الدنيا يا
مجز العظام يا ذا ببح الهدايا يا ذا زبر الداي يا قاضي المنايا يا موضع الشكايا
يا مطو الامبارك يا اللهمة الشفاء يا ذا الحمد والثناء يا ذا الفرح والبهاء
ثلاثون يا ذا العبد الوفا يا ذا عفوة الرضا يا ذا المن
والعطاف يا ذا الفضل والقضاء يا ذا القوة والنعم يا ذا البر والبقار يا
يا ذا العود الان يا ذا الرحمة والليق يا ذا الهيبة والليل **تسعين**
يا مانع يا مانع يا رافع يا صانع يا سامع يا جامع يا دافع
يا مويع يا دافع تسعين يا صانع كل صنعة يا ذا كل طرف

[illegible]

قصیدہ ہمارے جنتیوں کو اب

سید احمد علی خان

يا ملاح يا حيد شاه يا معني يا مين يا مين يا
امين يا شهيد يا مندي يا معيد يا حديد يا عبيد يا فضل المار

فصل ششم در بیان انواع قضا و عطا

يا ذا العرش المجيد يا ذا القول السديد يا ذا فضل الوعيد يا ذا الجبر
 الشديد يا ذا الوعد والوعيد يا ذا يا غيب بعيد يا ذا هو الوعد المجيد
 يا ذا هو الجبر على شئ سديد يا ذا هو ليس بظلام المعيد يا ذا هو
 ليس بجل الوعيد **عن** يا ذا شئ لا لا نظير له يا ذا الشئ الشئ
 المنير يا ذا غنى الباسر الكف يا ذا فضل الضعيف يا ذا الجبر
 للكل يا ذا العظم للكل يا ذا نعم لا تعد يا ذا ملك لا ينال يا ذا
 لا جمال لا ينقد يا ذا قضا لا يرد يا ذا صفات تدرك يا ذا
 لا يورث **عن** يا ذا للعالمين يا ذا يوم الدين يا ذا الجبر العاين
 يا ذا جبر القادر يا ذا جبر المحسين يا ذا جبر المظهور يا ذا هو
 عبد الناس يا ذا هو جبر القاسمين يا ذا هو عبد القادر
 يا ذا هو جبر المناكير يا ذا هو علم الغيبين **عن**
 يا ذا هو صمد لا يد يا ذا هو مرد لا صد يا ذا هو تدبير لا كيف يا ذا
 رب لا وزير يا ذا هو ملك لا سيد يا ذا هو ولد لا نظير يا ذا هو
 عزيز لا ذل يا ذا هو غنى لا فقر يا ذا هو ظلم لا عجز يا ذا هو
 لا عمل يا ذا هو جود لا شئ يا ذا هو صمد لا عيب يا ذا هو
 لا زوال **عن** يا ذا من شرف العالمين يا ذا هو جبر
 يا ذا هو جبر جبر يا ذا طاعة يا ذا هو جبر

[illegible]

[illegible]

و چون با ملکان سخن گوید دم بدم بگوید کندنی شکل و مکان بخت و کرد
بیاره نعل و اگر خواهی که ترا بر او حل عالم علم غیبی ات فرستد
از ایشان بیاید بر سید و اما بهر کاری که خواهی که از ایشان بیاید ظهور
که کن و ریاضت و تقوی بخور و اما بیاید قاضی که علم غیبی بطن بر تو
مادر و اگر خواهی این نامهار بر دل تو کس سیاه تو بر دواز
چشم عتد باندی سپرد اصحابی تا جلد ابرو و بافت اشک اندازد
خواهی که از تو ملکی که خود ملکی از این نامهار بر ورق اهو تو بر شکل
روز عزیزی و در دم چند گیرد و بر بازوی راست بندد و بر یون و بر یون
و خشک کند انداخته و بعد از آن با سر بپاید و از چشم خود کشد
و عجایب بعد از میان خطای تو و محتمل باشد و اگر خواهی بنویسد بر غشاد
درد دار و با خود دارد چهل و شصت خلایق و با موی زبر برای کلاه و انداخته
نوازش و قدری و غرض در تو کند و چون از خانه بیرون خواهد رفت از او در غم
بر آید و خود مانده و هر حاجتی که روز دیگر شود و مال کس را وقت
رسیدن باشد بنویسد و او از کس که بنده و ظالم باشد و اگر کس که بد
بود دشمن تصور کرد و از دیو و پری و از دغا و کرم و تپه و ملکی و غی و امیر
که زد و اگر قتال ملکی نمود همچنان کند و اگر خواهی نفس و طبع الملک را
و کاپه جینی و یا بهر شت و فویش و فطران و کلاه و یا با باران نیست
نمود تا او را الهام الهی بیفتد و شود و درون و در به هر چه و بعض
عشق باشد و اگر کس خسته و طالع بسته بود در انداخته
و این امر را انداخته و قبل کند در حال و بخت از طالع

وین بگذرد بامرامه تبار و اگر کسی را درود دهن روی گشتن بازند و کار
در پست خود و بر هر کاری که امکان کند هیچ گونه خطا نکند بامرامه تبار
و نام بر روی خوار قرار اندازن تا ما بخرد و بخت و تر جش مسطور نیست

نامها اینست

یا تمجید و تشبیه و شجاعت یا موشطیا مشطیا

معناه الذي انت الثواب الجيم معناه الذي يسط الرزق على الخلق

این نام اینست که آدم چون از بهشت
بیرون افتاد بدین نام خود را میخواند
این نام اینست که بر هر چه را برسد
بقوة این نام چه بر دانه تبار

یا طینوج طهیرج یا عمیج یاعیج

معناه الذكر معطاء على كل معناه الذكر مصر العصى

این نام اینست که بر کف و کلاه و کت
و بدین نام روان شود و در بهشت
این نام اینست که بر پیشانی بر آید
نوشته اینست و بقوة این نام صورت

یا ملیطنه یا لیخو ثا

معناه الذي يقول لا كن فكون معناه الذي دفع اليه العبد

این نام از نامیست که بر صورت آید
نوشته اینست و بقوة این نام صورت
این نام از نامیست که ایمان را بیاورد
و هر آنچه در دست بامرامه تبار

یا رمو طقف یا کرو حطب و حطب

معناه الذي انت القائد معناه الذي يجمع بين العبد والحق

این نام بر حرمه ملک الموت نوشته
است و جانها بقوة این نام قهر میکند
فرشته طاهر و بر او نوشته
حق تعالی و بر او نوشته

يا جهمتي يا طعنائف

معناه الذك بلاء الظلم للصغار

درها بشت بدین نامها کشود می وند

يا سفيها السيج

معناه الذك عروجي بالعلم كمال

فریشتگان زین وایمان را در این

نام می خواند با هر او تبار

يا سويتكفا يا تقيا يا الله

معناه الذك انت من الهوت ساد

یوسف خواند از جاه رسد

يا مهدئ تلج يلعنك من لا غيا له

معناه الذك اسما صانع كل شئ

این نام را کرمیان می خواند

يا ياركي يا واحد

این نام را ابرهیم علیه السلام خواند

مردود و دوس کشت

يا الله يارباه يا ملح

معناه الذك مع طمان كود

این نام را عیسی علیه السلام خواند

يا شطيع النور يا قطيع النور

معناه الذك النور يا قطيع النور

درها در رخ بدین نام پرستی وند

يا طيعو عتج طيعتو عجم طيعو

معناه الذك بعفون بعفون بعفون

این نام را نامیست که او خواند

از غرقه طوفان ایست

يا طيب هيرج

معناه الذك في هيرج

این نام است که ابرو خواند

يا ايل شدك يزل لا ي مثله

معناه الذك يزل لا ي مثله

این نام را روحانیان می خواند

يا احد يا صديحت

این نام را دانیال علیه السلام خواند

ایست کشت بعون به تبار

يا طعوت يا طوطيا

این نام را عیسی علیه السلام خواند

این کوفت با هر نام

والله

عفج

بلا کرمیان

یا

يَا شَمْعُونِي

يَا سِطْحِي يَا مَعِيدُ فُورِثَا

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

اين نام را خضر بنعابه و اور و جواه

اين نام است كه موسى خواند و در سخن

يا زب و تار و قياست و تد عكلا

اين كشت با مراده تعار

يَلْزَهُ هُوَ يَلْزَهُ هُوَ هُوَ يَا إِلَهَ الْأَهْوِ

يَلْزَعُ وَالْحَرَمِيزُ يَا مَوْلَايَ

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

محمد صلي الله عليه وسلم

اين نام است كه بر حربه اياض بن

اين نامها و بر شتي خا و خواند

عيله اللام نوشته است

و بر چشم كاشان اراخت

با مراده تعار

كه در زند

يَا شَمْعِيثَا يَا إِلَهَ

يَلْزَعُ فِي الْمَلِكِ وَ يَنْقِرُ هُوَ

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

اين نام است كه حطير خواند

اين نام است كه الله عالم فاده

شعبان و در و باز و زك

و خود بنا دارد

با مراده تعار

يَا مَصْصِي يَا طِفْطِفَا لَيْثِي

يَا طُورِطَا يَا هَيْلُهَا اَذُنْ

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

اين نام است كه موسى خواند و در سخن

كه كايون و در دل اهل بيت

و در بيت يافت

و در دهكاه

البل شد اليلو هو دوه و در و دو

الح ملحي ملو حرم

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

معناه انت اله الذي انت اله اسرائيل

اين نام است كه در بيت

لوح اول اندیش از شرایط و ریاضت خاص

سلام ذات طالبان این مطلوب و لغیان این مرغ مرغ شیوه معنی کار بندگست و اما
 درین زمان جمعی جاهلان از کفر این لوح را خوار و خلق کرده اند و بی اثر دانسته
 و تشویش کشیدی خواهند که کار بدعا میران باید بست و گویند و علی المان و بعض
 کفر اندازند و عین دروغی کشند و دیوان خود را سیاه می کشند و کار ایشان تباه
 می شود و عاقبت کار ایشان می گردند و بنورشان نداری که عقل جبین مفهومی اندک دارند
 که خدای کردن اول بنیاد حکم باید نهادن الله عارف کردن که بنیاد حکم باشد
 دیوار را از آن جلوه قرار گیرد و بکل روز خراب می گردد و هیچ هیئت مشهور و مشهور چون
 بنیاد حکم یا بنیان عمارت مدید با کند و یا گمان بسیار انداختن در حکایت
 آوردند **حکایت ملکی نیم روز خود را در بر جان آورد** و مانند اندک کتاب میر
 الملک که از شاه می بود و در الملک نیم روز گفتند و در می صلیت علی و به هیز کار روز
 روزی و زیر خود را پیش خود خواند و فرمود که جهت زهنت و تماشای من باید که
 در فلان مقام قصرها و کا شانه باشد بنیاد می و از هفت طبقه پیازی و هفت
 حدش و هفت طبقه و هفت دیوارش و هفت و اندر هر دیوارش و هفت و دیوارش و هفت
 بنیادش و حکام عالم و هفت کشور در آن دیوارها مشغول حکامان و وزیر
 و جنین و جنین از هفت زمین را بهر ملکی نیم روز از و کد گفت هر یک ملکی
 و کد گفت و کد گفت و کد گفت و کد گفت و کد گفت و کد گفت و کد گفت و کد گفت
 و کد گفت و کد گفت و کد گفت و کد گفت و کد گفت و کد گفت و کد گفت و کد گفت

در دهن بر کثرت و بنایان و او مشاغلان را در کارها و در زمینها شکار کنند
 و با چشمه آب را بنده و کعبه و موی آب که فصد و بعد از آن بنیکمار و عظیم و در بنیاد
 نهادند و چون بنیاد بر روی زمین یکسان گشت بعد از آن و بیرون در کشید و
 و با ستان از اتفاق کرده بود که تا مدت یکسان بنمان شوند و بعد از آن
 بنیاد شوند پس به اتفاق تمام روی در کشیدند و هیچ کس بنیاد را جزو ملک
 نداشتند عظیم طبع گشت گفت اگر بدست من اینده هلاک فرمایم کردن چون
 یکسان نام گشت و بر روی بنیاد کردند و ملک را خبر دادند که وزیر بنیاد شد و برمود
 که وزیر را بیاوردند ملک را و وزیر برمود که ملک را بر روی خاک افکند و چون ملک
 که از بنیاد است و کعبه هر در کردن خود لوقی النور بنمایم که ترا هلاک
 کنند که جهانبیان ملک را و غیرت که وزیر و لوقی ملک را و نه و نه و نه
 دیر سالی پاینده و مسلم دارند و کار حسیب را بماند ملک را معلوم باشد
 که بنیاد بنام صدای بنیاد عظیم حمت انکار این عمارت بر کعبه است و بنیاد و
 هم بر کعبه بنام ملک کاند که نام کعبه بود که بالایل دیوارها را بر آوردی
 و در خلا حرقی بر بنیاد و لوقی بنیاد یکسان را کردیم بنیاد تمام
 خشت لست النور خیر ملک دیوارها بنیاد خود غم بخورد و خیز آورد که آن
 عمارت نامه شد و النور بر روی بنیاد است که از بنیاد نماز انداختند و بنیاد
 و یک بنیاد بر روی بنیاد است از بر حمت عمارت و انصاف و کثرت
 بنیاد و بنیاد حمت آوردیم که کار که آن بنیاد را بنیاد
 خشت کعبه و بر کعبه انصاف بنیاد تمام کعبه
فصل اول اندر بیان طریقت و تقوی معرفه خاص و صلی

معلوم دلی طالبان از علوم که علم معنی علم شریفست و طریقه انبیاست
 جهنم که موانع عالمان باشند و عالمان میراث خود را بفرمانند **قوله علیهم السلام**
 العلماء ورثة الانبیاء قوة این حدیث صحیح مرفوع از خاص طریقه انبیاء دارند
 چنین اوردند که بکنیا سر حکیم که وزیر و القزین بیایند خود علیه السلام
 که هر چند که دین علم را باطل نماید که شرایط کار از دین علم و هفت و طریقت
شرط اول اینست که چنین خود که اصل حیوان نباشد و اصل نباتی باشد
 و نفس خود را مطیع خود دارد و چون حیوانی را که گوش را بدهد تا نفس روح
 قوی ببرد و چون روح غالب شود بعد از آن روح نوری را بنویسد و معزم باید که علم
 به طهارت باشد و با دوزان و اهل فسق مجرم کرد و نه عبادت حق را بطلان بدو
 جایز و دین را بعبیه بسیارست **شرط دوم** اینست که معزم هفت
 قارور خود و بهر قارور نام یکی از روز نوشته باشد و روزی را ملکی هست
 و نام ملکی که قارور و عزیمت و جاسوس و ترجمان و سوال و جایش خود شود و نام
 و یکی از ملکی و نام خواند روز و نام جاسوس و نام ترجمان همه گفته شود
شرط سوم اینست که معزم هفت کرسی و هفت حجر و هفت حبه طلا و هفت
 کوزه جام باشد از هر یکی و هفت ستر و هفت خطبه و هفت مدح و هفت ملکی و هفت
 سبک ملکی حیوان باشد و ده دین کتاب گفته شود از شاه و قمار و من
 و مصنوعات کتاب فیصله از حیران او هم جان گویند که در دیوها
 خراب و در کوهها بلند و در سیاهلر و در حمامها خراب و محو بسیار
 دعوت کرد و در جهل روز و حتی بیستیم و هفت خب و خون و قابل
 اقباب باز خود تا این علم بدین یافته **شرط چهارم** اینست که معزم هفت مقام

جای بلند باشند و کوهت یلها طاقی بزدی آب دوز و باندی کله که بانه در
 چشمه سخن آب دوز و اندر خانه معزم طهر صورتی است به جای بیایه صلوات
 الرحمن علیه و آله نماز باشد و دیوار یا رکعت باشد باشد و در دیوار خانه نماز
 باشد ۱ اتم و حوا ۲ شیت ۳ و فوج ۴ و شعیب ۵ و موسی
 ۶ و لوط ۷ و صالح ۸ و عزیز ۹ و لقمان ۱۰ و ایوب ۱۱ و ابرهیم ۱۲ و داود
 ۱۳ و سلیمان ۱۴ و زکریا ۱۵ و یعقوب ۱۶ و اسحاق ۱۷ و یوسف
 ۱۸ و عیسی ۱۹ و مریم ۲۰ و هود ۲۱ و خضر ۲۲ و یاس ۲۳ و محمد و سید

با چهار بارش و در بیایه یک با چهار صورت صلوات علیه و آله
شرط پنجم آنست که معزم باید که چهار کربه بعد از چهار رکعت و یک رکعت
 و دراز گوش و خرگوش و خرپس و خرپس و مار و فودینه و فینه در خانه
 معزم نباشد و نگذارند که در خانه معزم آید که ارجح این چهار دان
 که ذکر رفت عظیم نیز می شود و در خانه معزم باید که صلاح و عمل
 صالح ایند و ندوالت به از شعیب و تیر و نیز و گز و در قه سم
 باشد که دیوان این صلاح لمایان باشد **شرط ششم** آنست
 که معزم باید که هفت عدد و هفت میمنت و هر شمس که اول اندر آید عهد نامه
 سلمان بیغام کند و خورش بکنند و کلان شد را دعوه کنند و با
 ان قوم آشنای کنند و ان سر و بر او مطیع و محب و از او بر سر او عهد نامه
 سلمان این کار و علیها السلام بخانند و خوراز عهد نامه را بخارند و بخورند
 نام این عهد نامه و شکوه لائق و مصطفی و کند و کند و کند و جنت نامه
 این شرط را بخورند و کند و کند و کند و بخورند **شرط هفتم**

طیچانست

اینست که چون اقباب از برج برج کعبه بگذرند فلان از برج فلان برج تور و چون
 و پس طلف و اسد و سبل و میزان و عقرب و قوس و جد و دلو و حوت
 بدین دوازده برج بپایند معروض این هفت ملک را دعوه کنند
 و دعوه هفت ملک هر یک از آن دوازده اقباب در برج اندازند دعوه ملک را بخر کنند
 و چون در برج خود اندازند دعوه ملک را نفس کنند و چون در برج خود اندازند
 دعوه ملک را بنویسند و چون در برج بر طالع اندازند دعوه ملک را بخر کنند و
 چون در برج اسد اندازند دعوه ملک را بخر کنند و چون در برج سبل اندازند دعوه
 سید و کل کنند و چون در برج میزان اندازند دعوه ملک را بخر کنند و چون در اقباب
 در برج عقرب اندازند دعوه ملک را بخر کنند و آنکه در این دعوه ها بگذرد بعد از آن
 ملک دیگر را که ایشان بخواهند بخرند و دیوان چهار و پانزده و بیست و یک
 که ایشان بخواهند بخرند از میان آنکه در دیوان و نام ایشان در مصی است
 اندرین کتاب گفته شود **فصل اندر بیان چهار فریت و نامش**
 و معلوم باشد که این چهار فریت ایشان شده چهار خنجر حکم ایشان است و هم
 چهار فصل جهان حکم ایشان است اول ملک قو و طایل خوانند ملک انشیر
 و تا بپایان حکم وی کنند و دوم طایل ملک با دست و دو قحطان
 حکم وی کنند و سوم طایل ملک غاکب و درستان حکم وی کنند
 و چهارم طایل ملک است و در میان حکم وی کنند و در
 فصل ایشان را بعد از هر یک در قاضی خوانند انداز فریت کان اجماع
 طایف و علم از خود بپایند و در مصی آدم خود بپایند که اند
 و در مصی آدم خود بپایند که اند و در مصی آدم خود بپایند که اند

[illegible]

والجنير صوبند که بنیاد این شهر را بنیان بخشید و این شهر را بنیان بخشید و این شهر را بنیان بخشید
در اوصاف این شهر بنویسند که این شهر را بنیان بخشید و این شهر را بنیان بخشید و این شهر را بنیان بخشید

و چون این شهر را بنیان بخشید و این شهر را بنیان بخشید و این شهر را بنیان بخشید
و چون این شهر را بنیان بخشید و این شهر را بنیان بخشید و این شهر را بنیان بخشید
و چون این شهر را بنیان بخشید و این شهر را بنیان بخشید و این شهر را بنیان بخشید



وبعد آن چون از دعوه خواهان گشتن افسوس روزی که در کوشش و غم
خوردن و غم و کدکان و میوه شیر و جامه های سرخ قام اندر پوشیدند آنکه سلاح
نبرد اندر پوشید و آنکه ضد آن باشند و بخواهند و غم را غم کنند و اما شرط اینست
که در نزد معزم نباشد و صورتی که در این روز و شب خود بکشاید و آنکه
معزم غم نباشد و آنکه

غریب علی بن ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحيم و یتقوا عزم علیکم و انما الایمان
المبارک للیوم الحزین المحزون عن عیون بن آدم و بنا حوا فاعلوا و اعلوا فاعلوا
المندل للمبارک حق تمام یلمان اثر دارد علیها السلام بحق انزلنا علیک و القدر
و نور المنور و بنور الایمان و المریطه و بحق انبونا و بحق الحیاء
و بحق اسم العظم و مکتوب علی سراج العرش و بحق اسم العظم القدر و مکتوب
فی وجه الشمس و بحق کل اسم مطلق لا یجاء به و لا یفیا و لا یزاد
و لا یقل و کل الصالحین و الصالحات و بحق من یورث فرقان
محمد مصطفی صلوات الله علیه و بحق اسد الله علی البری طاب الله وجهه
تعالوا تعالوا یا علی علیه السلام و بحق علیکم و بحق عیون و بحق طه و بحق
عم و بحق ص و بحق ز و بحق عم و بحق نیر و بحق تبارک الذی تر الفقان
تعالوا تعالوا یا علی علیه السلام و بحق هذه الغریب و این غریب است و این
خوانند یا ندانند و اینست که مژده میبارانند و اینست که در کوشش و غم
دوانند و شمعان از مشرب و میوه شیر و جامه های سرخ قام اندر پوشیدند و آنکه
جهل شیاطین را در هر روز و در هر شب و در هر روز و در هر شب و در هر شب
مطیع ملک را از غم و در روز و در شب و در هر روز و در هر شب و در هر شب

و در زمان ملک جاد خود را معزم می نماید که سر پادشاه عزیمت می نماید
مردان و مردم و هر چه را به جبهه انداخته و چون ملک را همراهی کردند
دیگر می دانند چنانچه در صورت ملک را

اینست



صورت جاسوس

صورت و زمان



لوح اندریازد عورتی ملک الهی عن ملکش

انقلیلهای حکیم وزیر خواجه

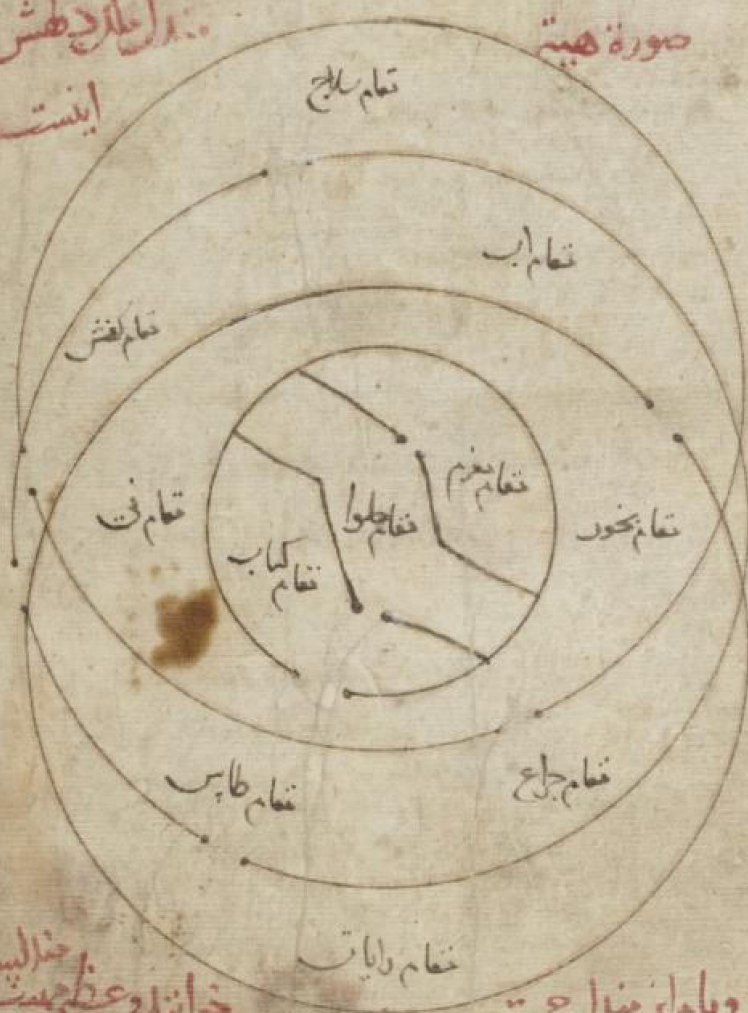
چنین آورده که دو نفرین اسپند علیه السلام و زک بود و خود که مرا
می بایند که لوح را بینم و ایشان را بمن عرضه دار که ایشان چون باشند شکل
ایشان چون باشد و چند کرده اند و مقام ایشان بجا باشد و خود ایشان
چه چیز بخواهند و بپسند ایشان چگونه باشد و ایشان را اصل و عود و ایک
گونه فلان کردن و ایشان را بی آدم نمی چگونه گویند و هیئت ایشان
گونه باشد و اگر پس یافت بسیارند و علاج از چگونه فلان کردن و اعلام
باینکه در چون بلیه حکیم از سخن شنیدند و پیر سرگشته باز شد
حق تعالی تادیر پیاپی پانده داد و معلوم ای ملک اندر لوح را یعنی جنت
را حق تعالی از نور نادا فرید و از زلفانه اش داد و می دانند که از کوه غبار
افزید چنانکه نوری فعال در کلام چنانکه کرد و اینست **خلق الانسان**
من طين الارض و خلق الانسان من ماء زاهر از صله صله کرد و غبار
لطیفه خوانند که از زمین برخیزد و کاهان و بیجان بجان به بلان
اوج هوا رود با امر الله تعالی که قومی بزبان عربی از مصر می خوانند
و بزبان توکی قصه و غنا خوانند و بزبان فارسی یاد بجان می گویند
و ما در زلفانه را نشا خوانند و در زلفانه کوه ما در جمعی است و بعضی
با بر بعضی بر نمایی از زلفانه بر زلفانه یعنی با در دود است و در
زلفانه روشن تر بود اما در لوح را حق تعالی می خواند و اینست

این لوح را
در کتاب
الانسان
در باب
الخلق
در صفحه
۱۵۰
در خط
۱۵۰

جذباید و تمام با آن ارض بولاید باید پیش و این نشان ایوان نشانی و نقش کردن
 و در زمان حجت از خوب آثار اندر آورید و در هر یک از اینها
 و اول صورتی مثل نمود اندر برون استعدال

نور الملک و طش
 اینست

صورت هیت



خوانند و عظیم حیت
 خدایست

و نام این منزل حیت

و چون بدان خواهد گفتند و بی بقیه آورد و از حق تعالی شفقت
 خواهند و بعد از آن از منزل در آید و اسبابی که در آنجا دارند

نور الملک و طش

شرح نزل ملك الحشر و تدبير عزيمت انبیت

للعزیم تلح المبعوث من الوزد البلیس الحکیم لا چون خوابی که عزیمت ملک
دشمن آغاز کنی چون افتاب در برج خود اندر آید باید که اندر صحرای بیرون
رو در جانب مقابلہ قبلہ و بعد از آن مندر را بکشد بر کار و بر کار آن جهت
مند را علامت مزیم را باید که باشد از جو بیید الصعفانی و در قول بر کار پس
خاذه باشد و نزل بر کار این مندر را بکشد و بعضی مندر را بکشد
و بعضی را بشیر بولاد و بعضی بنی و چون مزیم اندر مندر ها نیند
باید که درون جانب صحرای قبلہ باشد و شرا بیک کار دارد و ملاح حشر را
مقام در حرمین بعلبک خود و قبلہ بسیار کار و کوشش کند او ملک
بزرگشت و معرطن را بخت دوستی دارد و دعوت این همه محبت نیک بود
که زبان و خادمان محبت شود **عزیمت دشمن انبیت**

بسم الله الرحمن الرحیم و به استغفار عزیمت علیکم یا اهل البیت
للعالیة الکاملة الیخوة المحرونة بحق و للعالم را بسطرون و بحق بنیت
المحمود و لا یقول الفروع و البحر المجوز و بحق بنیت الامام و شکر الام
و شکر الحرم و بحق جلاله و یکایله و ایزد ایزد و غزایله و جلاله و شکر
و لک و بن و ملائکة المروحات و بحق هذه الایام و مکتوب
و نور کلام و علی الامام و بحق هذه الایام و مکتوب
و بحق بنیت و بحق بنیت و بحق بنیت و بحق بنیت
و بحق بنیت و بحق بنیت و بحق بنیت و بحق بنیت

وحرمت النور القدسي عجلال الملك وحصل في ظل الملك وحرمت جود
من محمد ابل وحرمت هذه العرصة العيون الخضر المبال للذنون
الطهر ورواها عوني حتى خلق لا اروح المغلب وحق نور العلاء وحق
ديان الملك وحرمت الملك المعظم نكالوا نقلوا في هذه المنازل
الحبيب وهدى وهدى مينا نام خاتم سليمان فاراد عجلها السلام وحرمت
سيد الارواح وهدى للصحر للنداء القديم بأمره تغار وانت الملك اللطيف
للشريف وحرمت في ابيهار والمركس في لاجل ولا في الراهه اللع العظيم
وان ياها له درك وكراد من ايد فوشتي انيت

صورت ملک و بخش اینست

هذا طبع المطبع في دار المطبعين
في دار المطبعين في دار المطبعين

الحال الاول اولا اء الله

مدخان الخضر بنار جلوه

صورت

صورت و شجره

نام این ملک در عربی و فارسی

الحمد لله

لوح اندریان دعوت ملک میطرون و عیش

از قول پادشاه حسین و زرد و القس علیهم السلام

چنین فرمایند خورشید از قول پادشاه حسین که ملک میطرون پادشاهی عظیم
بزرگ است مقام وی در هوا باشد مکانی فی الهوا و ابرها و باران و برف
بامر الله تعالی حکم می بخشد چون کسی خواهد که دعوت کند و احوال اسباب و ریاضت
و معلوم و مصور گردد و چون معزم او خواهد خواندن باید که چهل روز تقویت
کند دعوت میطرون را تقوی صبر را بدید روز یکبار افطار کنند نان
جوین و روغن زیتون و عسل سیدنا انور خست و با او یک کوه روزی که مقام خلوت
باشد و اگر در کوه مقام و خانه نباشد اول آن روز تقوی کند و بوقت دعوت بکوه
روز چهارم معزم بخورد برود و صبح و بلام بهم باشد چون معزم اندر منزل
خواهد نشست اول روز یک نام را بخواند بعد از آن طاعت بار سوره قل ارحم الراحمین
و پیش از آن خورد قرم کند و بعد از آن مائیل یا دارالحج بگوید و مائیل یا دارالحج هم
گفته شود و بعد از آن در دعوت در منزل دایره و سپید ها را حکم پندارد و سپید
ان مقام در منزل فرزند معزم اندر می آیند اول قرآن یک سوره بخواند و زبان
باری کلک گویند و زبان تکلی طوز ما و زبان اوستی کسوف کوبند
و چون معزم اول بار دیاید نفس را باز چایکه بکنند و در دم می بخورند
نهند در پیوم جایاب نهند در چهارم جای طعام نقل نهند خرام و شکریه اقام
و در روز هفتم شاه بلوط و نار دان شیرین و شیرین کاه و پیش و چهارم
سلام نهند و پنجم کتاب نهند و ششم و سیمین نهند و هفتم جای معزم سید

صورة ملك ميخائيل



هذه الملكة
تفعل ما
يريد

هذه الملكة
تفعل ما
يريد

الله العظيم

وغيره من
الملك ميخائيل
الملك العظيم

است

الله العظيم

الله العظيم

الله العظيم

و هشتم بار چنان که نمود و جامه را بر سر او بپوشانید و در غایت
کثرت معاینات شش بنویسید **شرح اینست**

یا طشیمها یا کیفه هیشا یا کیفه هیشا یا صلیها
یا کفیطیا یا طعه هیشا و این نامهاست که بر دهن
مانده نوشته اند و صیغی است علیه السلام شرح این نامها بسیار است و معانیها
فراخیزد و جز معنی عریضه را نخواهد که اول اینها را از که میگوید
الله در منزل را بیدار دعوت اعان کند و معلومهای طهارت این سیوه که این
عریضه را جهت علم خود غایت خود را افلاک معزم و کشف کرد
و درین منزل که معزم خواهد و روح را تو اندازند اما کجرا در بره جان
نفرم کند و کل رویه **کل اینست** سوره اصفهانی و چشم کسور

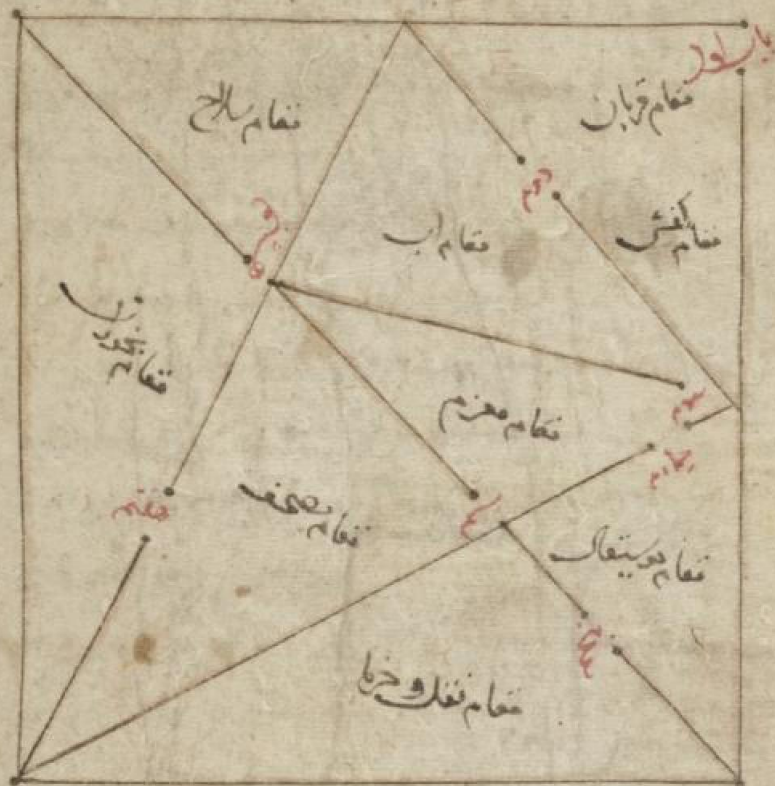
جلت

و چشم کاه کوهی و چشم مار جلی و چشم کبک سیاه و چشم
و دینه و در اینجا جدا بگوید و سوره اصفهانی بیاید و در آن
منزل چون بنشیند آنکه اگر خواهد که از روح بدو جلی کند این کلام در
چشم کشد و بعد از آن خواند دیدن و دیگر اگر در آن منزل خواهد که
یکی را از ملوک عالم مطیع خود کند از ملوک میطهر و آن که در توحید است

کند که کار معزم چون ذکر کردی باید الله تعالی **شرح دیگر اینست**

و این منزل را منزل العشاق خوانند و این منزل از منزل است که
محمدا علیه السلام دعوت هفتاد ملک کرد و هفتاد اقلیم مطیع
خود کرد و مقصد بسیار بیغایت اظهار کرد و خلق را
مطاعان خود قرار داد و نمود با امرای تعالی و حل

صورة من امل ويطرون



نامی که اندر خاک او دفن بایستد اینست

يَسْجُدُ الْوَقْدُ لِلْعُقُوبِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْجُدُ الْقَدِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
يَسْجُدُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْجُدُ الْغَفُورُ الشَّكُورُ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْجُدُ الْبَاطِنُ الْبَاطِنُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْجُدُ الْبَاطِنُ
الْبَاطِنُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْبَاطِنُ الْبَاطِنُ الْبَاطِنُ الْبَاطِنُ الْبَاطِنُ
وَقَدْ جِئْتُ بِالْعِلْمِ الْغَيْبِ يَا سَيِّدُ الْمَسَائِبِ يَا هُوَ
سِرِّي يَا بَاطِلُ نَارِ أَوْ لَحْدِ أَوْ قَوْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَلَالٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ

مصنف کتاب بخود روزی چون بختی دعا کردم و در دل من ازشت کوی
 الکاین ملک جزیل خواهم ارد و حق می کرد کند دران باب پس
 در حال از در خانه مردن میر نورانی در انو سلام داد و فر جواب داد
 و دهانی بل شب بعد از آن من گفتم ای خواجه حکایت و خدمت
 بفرمات گفت حاجتی دارم گفت حق تعالی را و اگر نگو با سپید با شیم
 پس یکسرا با لاری بود و در غوغا ناچار قدوت از رویم در خواست
 کرده بود و اکنون بعد از یکسرا که می یافتم دران روزیم طلب کردم
 یافتیم و درین زمان چند جایگاه داشت گفتم دیدم که نه یافتیم اکنون می باید
 و دان و باید دانستن که چنان هست نامه و انکه الیه است و روزی
 روزی می شود باینه پس همچای من می زدم داشت کل را بت کردم
 و در کتاب اینان نظر کردم و اصطلح را بر گزینم و از انواع اخاب
 را با چشم و بعد از آن در قنطاری و نظر کردم و حیار کردم و در کلیم
 و در کل تمام رفتم پس در میان رفتم و نظر کردم در میان باغ جوی
 دیدم نزدش درخت کاه صوره طریق این بود و صوره قیامه
 طریق صوره جوی ایست و قیامه صوره و غیره پس نزد درخت
 رفتم که زمین را بکنند و قندار و به کرد در حال که چل رویم
 یافتیم به نزل دینار و ده مهر لودم نظر خیانت و از آن مقام بشنیدم
 و صد دینار و ده مهر لودم بمن قنوج شد و بود الیه دعا
 ملا میمون غم و درین باب بسیار بر لست بکنم و بیان
 بیان شود که عمر و کد و انه امر صوره

حکایت شیخ فرهاد معزم چنین آورد اندک در شهر و
مردن بودند نام وک شیخ فرهاد معزم معتقد و مردن عظیمی خوا
و معالاکان خود و در علمهای روحی سر دین و فال و تعبیه و عیفت کردن
می کرد و هم دلائل شد خانه بود و در لایح بود و ایلان و قصرهای
بلند در آن تمام شده و حوضی را در میان سخن پیل و باغچه لطیف ساخته
و اما دیوان در آن تمام آشیانه کلنگه و مگر بریا و پیرت بود همیشه
دلیل مقام اندک و مکرر آگاهی از می نام یافتند در زمان حال کردند
و در وقت مردی غریب می آمد و نام وی یوسف رومی معتقد در شهر و اند
اند و مقام می طلبد و شهر و در آن می غلبه بود و در زمان سلطان طغرل
بن و همدار بود و در آن شهر و یوسف رومی می آمد و دلائل خانه و در
لایح فرو آمد در حال بر زمین چاروب نهاد و زمین را با یک بونق و قندار
خود و شکر کور کرد و چون شب آمد آمد شمع و آفرید خست و قرآن
تخلید و بنشینست و چون نیم شب شد ناگاه آواز عظیمی را می شنید
تمام و در باغچه گشود و گفت و از درهای برین اندواید هان
و می آتش می زند و چون یوسف رومی از این دید در کار بجوید
و ملج و شنا خواند و دعا را بگرد پرس از این درها تا بیداشت
و شبی دیگر مانند صورت شیر می آمد و یوسف دعا می خواند
و ملج می گفت بعد از آن روزی ما پیشین پیری می آمد اینجا
و یوسف سلام کرد و گفت ملا را از تو سلام کرد و گفت که
مرا از دوست دلم و امشب بخوابم و خواهم از تو بپرسم

و چون نیم شب شد که از آنجا چنان بیاید بصورتی که تحت اطمینان
 باشد چهار شب تا آخری که کل خواب بر سر خود نماید و چون بدو جواهر
 مرصع کرده و نیم شب بلام کاذب بطف نام یوسف جاری کند و بای
 بیخوابی در میان و صبح درج و شمار ملاقات نمایند که ششست
 و گفت که نام تو یوسف است و گفت که ای ملکه ملک را که گفتی مرا
 دوست داشته و مانند آن که نزد من تمام بسیار می دهم هلال کردم
 جهت آن که چون نزد من تمام می آید و در میان خود می نمودم ایشان
 قصد می کردند مرا ایشان هلال کردم اما چون را دید و خود بسبب
 نبودادم و نمودم تو ترسیدی و مرا درج و شمار گفتی و تو وضع نمودی
 از من شد که مرا بلام الکون را بنوعی عظیم افتاد الکون
 ای یوسف نزد اعلام من بیاید و ترا چنین ببرد این گفت و ملک را بیاید
 گفت نام من تقی و در روز غلام بیاید و جقه بیاید و از من تمام ببرد
 و از روی بیست و هفت گفت ملک را بیاید از من بیاید و جقه ببرد
 خواهی خرج می کنی که من بگویم که من بگویم و غلام بوقت بیاید از من
 فدای برکت تو که من بگویم که من بگویم و غلام بوقت بیاید از من
 بسیار صلح بخت گفت و از غلامان و کنیزان و ایشان را ببرد و ببرد
 هر دلیست ببرد مردم معجب باشند و می رسیدند و می رسیدند و می رسیدند
 من را ببرد و هر غلامان را ببرد و من بگویم که من بگویم و غلام بوقت
 بیاید و بوقت الفقه چون روزگار است و ببرد و ملک را ببرد و ببرد
 و گفت الکون را ببرد و ببرد و ببرد و ببرد و ببرد و ببرد و ببرد

[illegible]

١١

وحرقت الملائكة المقربين وابيار المبرجلين ولا حول الا بالله

للملك العظيم كنت غرضه ملكي بطور

هذا حله الا اذا عدا سدا العود الح

خاتم الباقي

هذا حله الا اذا عدا سدا العود الح

باز که چون خاتم امر را بخور کند بعد از آن عزیمت را می خواند در هر

حاضر شود و چون مراد حاصل شد باز آنکه مغرم خاتم باقی

را بخور کند و ملکی را بگوید هدی طویق الملک و سوره انا انما

را خواند در هر حال ملکی رود و مغرم باید که شرایط نکند

و با ادب تمام عزیمت بخواند بطالع نیک و نکند باز در کایه

سیار از تقابله و تقارنه و توزیع دو بار سده و تدریس باشد

یا تملیک انکه عمل افکار و سلم مقدمه ابرار این علوم

و اما معلوم شد که علم مغربی بخار بزرگست و کار دوان و جاهلان

نیست حصص صلیحی طبعی کان و پرکان و دهریان و مقولان

و فایان با همین علم هیچ گونه اعتقاد نبوده خود ایشان

بیان و حشر و شمر معتقد باشند حمت اند اولی که در آن شیوه

استند معانی و یک در مغل ایشان راه یافت و بیک لفظ گفتن

که هر که در خیال که در باره نبوده در راه دین و شرع اندر آیند

و می گویند که در چنین حالتی نیست و کلام حق را باطل می کنند

و می گویند که علم و باغ و سفر او بیو کلیت و خبرشان نیست

اولی که بپند باشد انکه بسم الله کلیم و چون از افواج کیه افت پید
 بامر یاریت تعالی از معنی انجور که در صوم و در در سرد در دندان
 و در چشم و در شکم و خین به بار من است و اما که کل بران
 رنج و بیان عضو با ملک باشند یا حسن باشند و خین نیز نیست بنابر
 دعوی است محمد مصطفی علیه السلام که چون حق ذکر کیه رنجی دهد
 ملائکه را بفرستند که یکی ذکر آید و یکی قور را برد و یکی نور
 جشم را برد و یکی کلاهش را برد و چون فضل و رحمة حق
 تعالی اندر ایشان فرستند که زکات را برد است امر اید که اکثر بر جان
 هفت و بنان فرشته دیگر که قور را بجا رهند و بفرستند دیگر که نور
 جشم را بجا رهند و بفرستند که کلاهش را برد است وقت اید که
 بفرستند که کلاهش را بخورگان که حجة تریه نماید و حق در بیخ
 و حق تعالی ملائکه را از برون و کل کره است و جز از درون و جراح
 و اندرین امر بسیار است اما انفا را نه ندارد و بسم

لوح اندر ملکین و ملکین و لایعظم

از قول ابی نقیص و در ذیل القدر علیه السلام

چنین نماید در میان از قول ملکین و حکیم که اگر کسی خواهد که مثل
 بمون اعظم را عر مشقه و دعوی سازد باید که هفت روز و در جسد
 و بعد از آن در صحرای بیرون و فد که آمدن بخواهد آن بلند
 ده نوبت بجا ببرد و بیش و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر

صُورَةُ مَلَكِيْمُوزِ لَا عَظْمِ اَيْتِيسْت ٧٨



وَنَحْنُ عَنْ يَمِينِهِ وَبِأَمْرِ اللَّهِ قَدِيرٌ

هَذَا طَرَاوُكُ الْعَالَمِ إِلَى طَرَفِ الْمَعْرِفَةِ

أَوَّلُ مَرَّةٍ أَيْدِيهِمَا تَمُوتَانِ

مِنْ أَيْدِي مَلَكِيْمُوزِ لَا عَظْمِ اَيْتِيسْت

صُورَةُ جَانِسُو

صُورَةُ تَجَلَّ

عزمت ملك يميني لا عظم ان تقبل مني نصي ادم عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

عزمت عليكم يا ملك الملائكة يميني لا عظم تقولوا نقولوا هذا السلام
للعظام الثقات يا الله عليك يا يميني بحق الله الرحمن الرحيم للكرم للعلم
للقدوم للكرم للعلم وبحق هذا السماؤمكتوب في كتابي للعرض
يا مانع يا دافع يا رافع يا جامع يا شافع يا صاح

يا هو يا هو يا هو يا هو يا هو يا هو
يا دهاب يا تواب يا كاتب يا جامع السموات والارض
يا جامع النظماء عن النور يا تاهي الخجالات يا مجيب الدعوات
يا جامع النظماء عن النور عزمت عليكم يا انصار الارواح الممالك

يميني لا عظم بحق هذا الدعاء بسم الله الاعظم المنظم بسم الله المبارك
الاعلى الذن ليس له والد ولا ولد واسمه يان ادم صفي الله وان
روح نحي اسفان داود خليفة الله فلن يحيى بسم الله وان

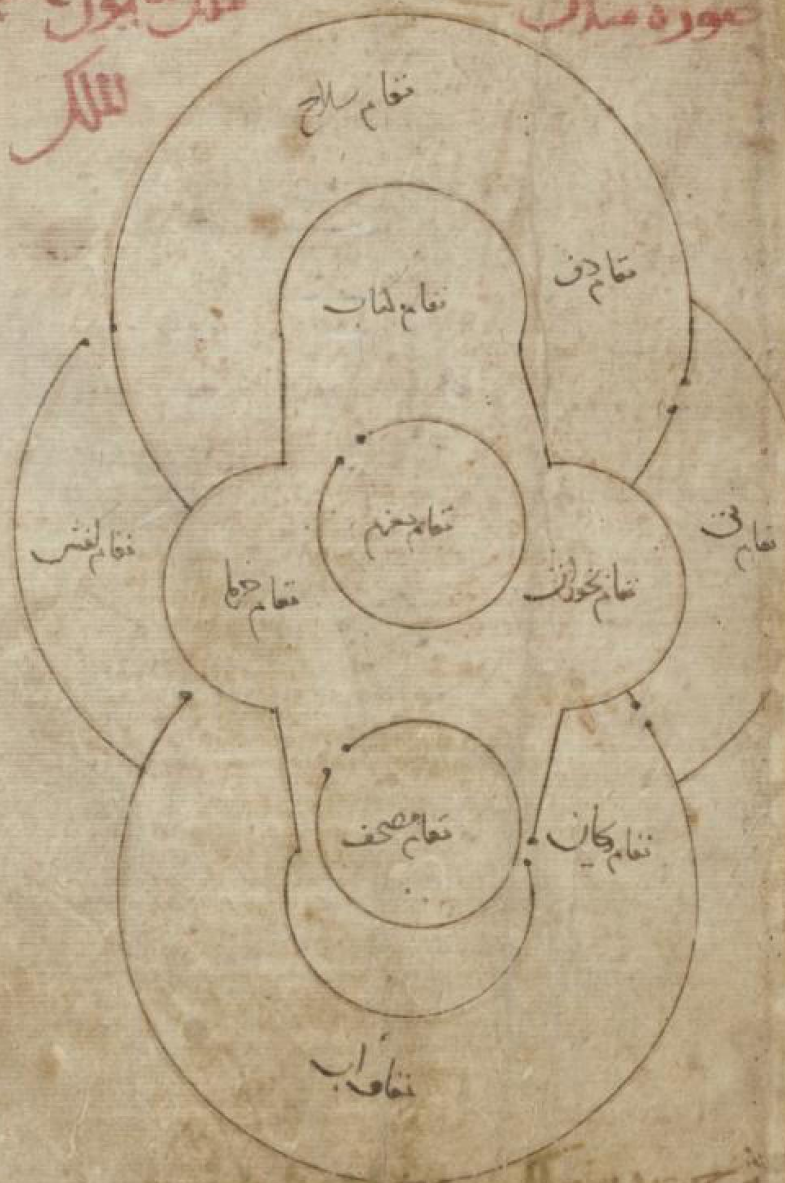
روح الله وان ابراهيم خليل وان محمد حبيب الله صلى الله عليه وسلم
وبحق طه ما انزلنا عليك القرآن وبحق صخره صخره وعشق
وبحق الله الولد القهار واليتار للكرم الجبار بحق جله للعرض

للعظيم والكرمين وبحق شهادته لاله الا هو والملايكه واول
العلم قايما بالقسم نقولوا نقولوا يا ملك الجبر والكرام الارواح يميني
الاعظم بحق هذه المسميات السريه اللطيف نقول يا الله يا محمد

والنور والفرح والامه الله اعلم

ملک میمون اعظم
ملک

سورة منزل



شرح
که طایفه ای از مردم میمانند که در میان ایشان
نزدیک شد و از آن غرضها را کنند و غرضها میطهرند
جهت این که نیز شاید

[illegible]

بدست آوردن سید فام و دین رین خندل مکریمون را نقش کند
 جانکر در کاس آورد. اندر بعد از آن ماه سید اندر پوشد و عام
 و در اعیان سید و خود و خود و شکر و لادن و صفا سازد و طایفه
 سید و پیش خود دهد و اهیته اهیته می نذیرد اهیته بذر
 ملک و لکال اول جو از عوان ملک ایزد بعد از آن از نام معمران
 با پیوس خوانند و ملک معمران اعظم ملک کویمست و مبارک و از حضرت
 وی هیچ نخواهد ماه مرداها حاصل شود بامر الله تعالی اما طالع سود
 انارند که آفتاب در طرف خود یا در اوج و از و بار و هبوط و مقابل
 زحل و مریخ دور بود و اگر پس مای یا نعمت خواهد از حق تعالی بدو
 میمون حاصل شود پس شل و در آن وضع باقی **حکایت محمد**
این امر هم المصنف عفر الله له حق او فی روزها ملک میمون اعظم
 دعوت کردم و از وی می و روزت خواستم پس ملک فرمود که امروز تو مرا دعوت
 ملک تعالی پس مدتی از در خانه اندوالم و پیلام طاد و زمانی نشست و بعد از آن
 زمان بکشود و گفت فلان پیلام می بماند می گوید که کاری دارم که زمانی
 شریف فرماید من و خاستم و کینه و مل و اصل طریقه تقویم را بخود برد
 چون باقی بنشینم از رخ بر شفت که ظاهر و ملی محتاجیم من و مل زده
 و ضمیر را باستم که چشت فیقه است و مل تولید کردم و انقلاب کردم
 و باستم وضع بیان تعالی که بعد از غارت الوضشت و حکمت لا یعلم المقرب
 لا الله نال غیب الان عیب اما تو فیقه نبوت کردی آن شخص است
 استی در زمان که در دارد و باغ در باغ در من که دهو اکنون است

شماره کوروش

لوح اندر سیاه تخت ملک

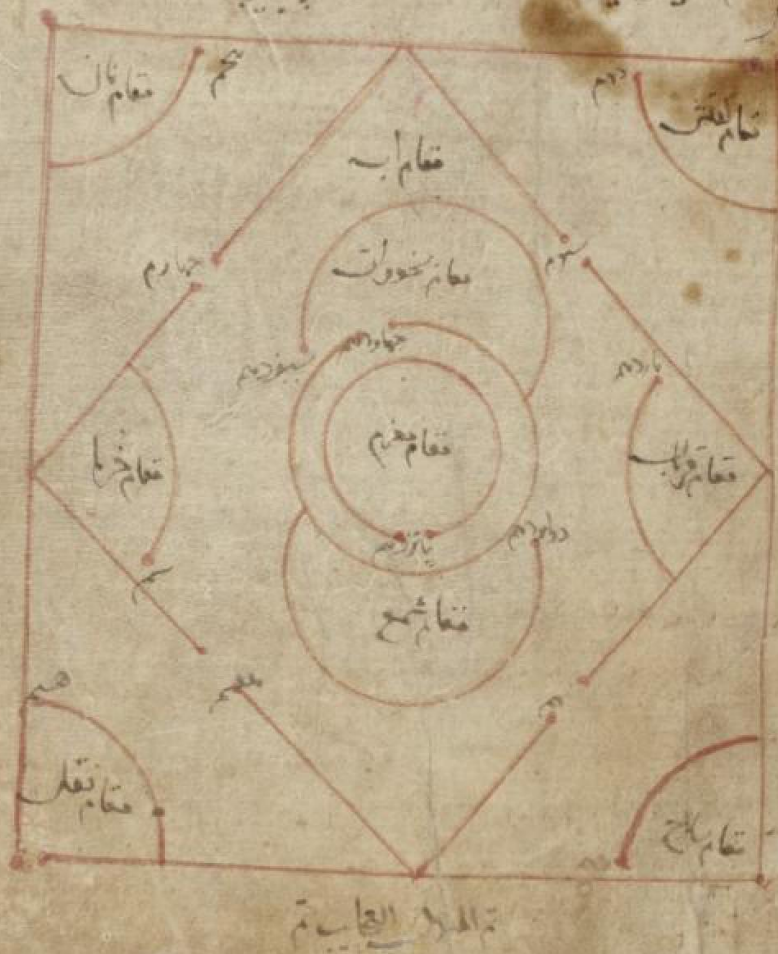
بسم الله الرحمن الرحيم

چنین فرمانید محمد بن ابرهیم البیجستانی از ابو علی الدقاق رحمه الله
 که این ملک مشهور است ملک عظیم هوایست و مقامش در جزیرین بعلبک
 بود و در صورت او مانند صورت سولایست مبارز و از درها را بیک کد
 بزخم شمشیر ما از درها را بدویم کرده است و از درها را بسته است
 بندها را گرفته و هر وقت که دولتگر درون در روی مقابل شوند از ملک
 را حق تعالی بفرماید در آن مقام میان دولتگر ظاهر اید و هر لشکر که غایت
 حق تعالی بود این ملک را از لشکر آمد کنند و دشمنان قهر و کوهانند و اگر
 کسی این ملک را دعوت کند ما نا از صلح دعوت مبارز و مردانه کردن
 بعون الله تعالی و الوجهت کشمیری یا ملک دعوت کند هیچ عوی خطا
 نکند و وقتی دعوت باید که در آن آفتاب اندر برج عقرب اندر اید و ترخ
 هم در آن خود باشد یا چهل یا هجرت و از آن در آن منصرف شد باشد
 و در آن روز و روز دارد و دعوت ترخ می خواند بعد از آن غیبت ملک
 مشهور است که کوروش باید که در آن و غمزد نامه سلیمان بن داود
 را علیه السلام باید خواندن و مندرک بر بالای کوهی بلند
 بنشیند و بعد از آن میان مندرک معراند و اید و عهد نامه سلیمان
 بن داود را علیه السلام بخواند سه بار و چنان گفتند امد بر ره
 اند و یلو سلام الله علیه یا معشر الخیر اخرجونی بحق الله الاعظم

و بعد از آن در منزل خوردند و عزیمت آغاز نمودند و چنین که بدو
 بنابر هم صفای کتاب که در کتاب طبیب چنین یافتیم هرگز
 شب چهارم اول ماه بطالع اختیار نمودن این منزل را بداند و خانه خالی
 که هیچ چیز اندرون نکرده و الا آن زن چیزی نبود و معزم تنها
 بود و هر کار چیزی که نخواهد یافت کرد و ما معلوم شد که این منزل را
 مقام پیشتر در دریاها بود و قوم و قبایل بسیار از آن و ملک میبست
 و بیستم و سیلاب بود و بار الله تعالی بملکهای عالم و حق حکم کند
 و خود اهل فلاسفه این ملک را گویند که حقیقت خضر بنیامین است
 علیه السلام و میظنون الیاس بنیامین بود علیه السلام و هفت بار
 عزیمت باید خواندن و معزم جامه های پالیز باید که نوبت اندر بوشند
 سینه و اندر مندر چهار رگفت تا گفته شود و گفت فلان کبار و ظل موله
 آمد سه بار و بعد از آن بزمی میباشند و در آن ملک را طوق خوانند
 و ملک و حیوانات و فواید معزم او مندر این بیرون نیاید و اندر خود هاله
 شود و با بویها خوشتر چون مثل و عظیم و غالبه خود را معالمانه
 که شرط این ملک را معزمان بنیامین است این منزل را مدللین خوانند
 و اندر این منزل ملک و سیلاب را توان دعوی و محب خود کردن
 بی مثل بی حکمان و الله اعلم **حکایت ابجد فقیه الزکات**
 در شهر تونی در فسیه بود مردی الهامه و صورت خوش و نام
 کا و گفت مرا هوش است که دعوی ارجح حکم من گفتم که دعوی دشوار
 بود و یافت جان نیست خواهی که کتاب غلبه ای طالع الیاس کتاب

خضر الیاس

غیر از این پیش ازین که خود اتفاق می افتد ملک اندون گفت
 اگر بفرمایم این عزیز ملک نمودن را بکنم گفت شاید دستور
 نادم و عزیزیت را فوشت همه خود به بنشیند چهار شنبه
 بجز عزیزیت شعله در صورت نبود ملک بپایانند و عاقلان
 این حکم را از ابلهان خود از مندان بیرون اندود روی بهر هیئت از در عاقلان
 در را بردند و هلاک شدند و باغ خجسته از درند معلوم طالبان
 علوم که این شیوه در شان بود و کار هر کس نیست و مثل اینست



دکتر باری شرح مکتب مشهور بر بیا ضعیف

والا معلوم موهان خاص که احادیث غریب است تحت شواهد و شرایط
بسیار کارند و گویند که مدبر اولی این مکتب بود و اولیها را
حکیم این مکتب شد و تا روز قیامت در دوزخ خواهد شد
و ادعوی کند و در اختیار کند طالع پس خواهد شد افق و طالع
اول اسد و مشی فاطمه و طالع اعطاد و صاحب چه قمر و طالع
و بعد از آن بیاردان بخوار و عورت و مثل کند و رومی
مصطفا لادن تخم لوفیس تخم هندوانه ماه داده
تخت بگوید و هم باب بیامیزد و قضاها سازد و مثل کند
و بر محرم نقلی بخور می کند و وقت طلعت و چهار جاع پیروز
برافزود و بعد از آن کارد موالدی کارد و فل او حی نور اول
بل عشرام بود و جای جای با الله نورید و جای جای با هو
نورید و صفت بار بلوید ملخ ملخ شلهون شلهون با هم
ماهی ماهی فروب فروب حبلم حبلم حاشا کامید و بوب
نوحید و بر نوحید و بوب یس و القرآن الحکیم و با محمد سید
احمد و لی احمد و لی و المیهونی و طبعونی اما اول بخور کند آنکه
از اضمار بلوید اضمار میجویند و بر اینست چنان اضمار بلوید
که است باید گفت در درون دل نیز قرار و بعد از آن
عزیمت مشهورش ملل بخواند باواز لطیف حسن و چون وقت
بار خواند بود طبعیت خواهد که البته روا کرد و السلام



83
خاتم اهل
نظام الملک الاکبر شیخ بهشتی

صورت ملک شمس و زهره

خاتم طوق
و کلام اکام
لله مع الوداد

این کتاب در زمان
پادشاهان و سلاطین
در میان اهل
دین و دولت

۱۸
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
دُعَا جَعْفَرِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ

روایت است از امام دوازدهم صلوات الله علیه و صدوق ابن جعفر الصادق
 رضی الله عنه که من آن حق تعالی در خواب است و مردم که رسولان صلوات الله علیه
 در خواب ببینیم حق سبحانه و تعالی از لطف و لرم به در نفس رسولان بیاورد
 و بدینگونه رسول حق را ببینیم و رسول از عار این در خواب بیاورد
 حق بیدار کنیم و بجان حفظ داشتیم از عجز بدعا به علیه السلام
 و هر که بخواند و بیاورد دارد از آن حق تعالی تا ثلثین بار در هر روز
 که تا کون یا بدید فضل ربانی تا شل و در دعای
دُعَا
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا حَافِظَ الذِّكْرِ بِالذِّكْرِ احْفَظْنِي بِاحْفَظْتِ بِهِ الذِّكْرَ
 وَأَنْصُرْنِي كَمَا أَنْصُرْتَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ أَنْتَ
 قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ أَتَاخِشُ رَبَّنَا الذِّكْرُ
 وَأَمَّا لَئِنْ لَمْ يَنْصُرْنِي وَلَا نَصْرَكَ أَكُنْتُ مِنَ الْخَاسِرِينَ

عَلَى سَهَارِ الدُّرِّ وَوَجْدِنَا

عقلا ما تقدم فرمود اند که ایسم الایما ه الله تعالی و جیه دیگر ابو نصر حافظ
 قدس الله روحه العزیز گفته است که تعالی چیز را عزیز داشته است اول
 عقل بود دوم عبادت را و سوم تسبیح را و چهارم چیز دیگر را فرموده است که
 انک ننبی و هکذا الذی جماعیه تجتنبه و یذکر فی غایم اهل فرمود است
 الایم لی و دوم فرموده است که التبت بهم فرموده است لاصوم لی
 و چهارم فرموده است لایم لی و از این پس از روح را فرموده است
 و هکذا ازین جماعیه اقوی باید ما معین خاص باشد و سیلک بود در سلاک
 انبیا و بعد از آن طلب باید کرد درین راه طاهره طاهره ایست
 و در اسلام اوصاف و چیز فریضه است اول کلام حق تعالی و دوم تأملات اعظم
 و درین کتاب اول تأملات اعظم را شرح و میگوید گفته اند که هر اول الذی تأملات
 باری تعالی را باید و او را مستغول کرد و همانا درون وی شرح و بعد از آن
 هر خلق که خواهد حاصل کند و مقصود دینی و دنیاوی و اینها را الله تعالی
 و این معنی را بالوح فرموده اند و گفته لوح و هر لوحی را نامه گفته شود لوح
 اول لوح الاول خوانند و دوم لوح و لوح لوح الانوار خوانند و سوم لوح
 و لوح الاصل خوانند و چهارم لوح و لوح لوحی خوانند و پنجم لوح و لوح الملک
 خوانند و ششم لوح و لوح الملک خوانند و هفتم لوح و لوح العرش
 خوانند و هفدهم و اسیب و لوح صفی ازینها الله تعالی

شرح لوح اول

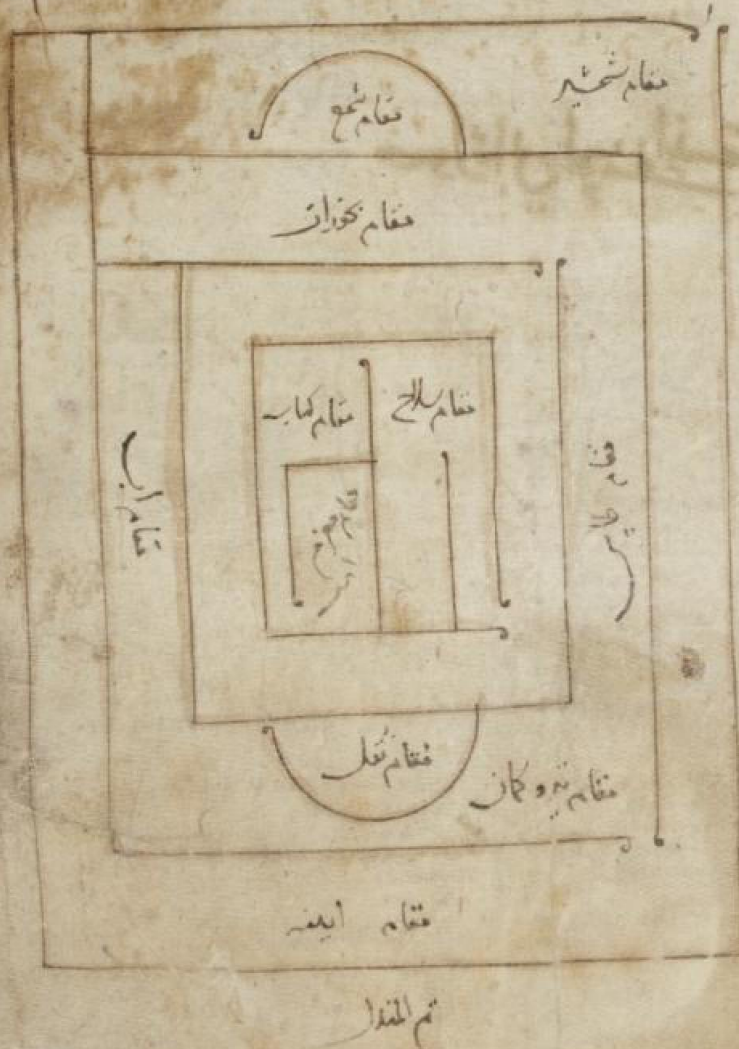
و اینها را الله تعالی

و اولی آنکه در کوه روزی بر زمین سرخ یلید یلید زدند ای که شد
 و اولی بخود کنند و بعد آنکه اندر اندازند و این عجمیت می
 خواند و عجمیت را هفت بیت ترنیا خوانند و در میان مرغ سیاه
 باید کردن خانگی مانا هر جاتی خواستند حق بفار لایق کردند
 و صورتی این چنین گویند در پست بر پست شیر نشسته
 بر پستی شعبان و بدستی بلخی گرفته و چون عجمیت تمام خوانند بعد آن
 چهل باید کردن خدای جل و کرم و سه بار عید نامه را خواندن
 و سر خود رهنه باید کردن **صورتی این چنین است**



مَدَالِيْلُ احْتَفِ

و مندر ایجا که یولاد باید کشیدن و کور که در مندر انا الترنای
لیله القدر نوید و محمد عطار باید کردن و بعد از آن حاجت
باید خواستن یا رخ ضایع نکرد و مفرجه باید پس زود باید
پوشیدن و از وی علم هندیه و علوی باید خواستن و الله اعلم



عزيت لبيت

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
 عرفت عليكم يا اصحاب الارواح المباركة المحزونة المحزنة عن عيون
 الناس بامر الله تعالى وبقوة المنير ويعز الله العظيم الثقال
 في هذه الدعوة الشريفة لللطيفة تعالوا نقولوا يا مملكتي المباركة ابنت
 الجنان الملكة خديجة والاعلى ونحو نور القديم ونحو نور المقلب
 ونحو نور الصانع ونحو نور البائع ونحو نور السوابع ونحو نور
 الواسع ونحو نور الانبياء والمرسلين ونحو نوريت والجيل ونحو
 ورقان العظيم ونحو شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولي
 العلم قائما بالقيسط ونحو جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزائيل وحلم
 العرش والكروبيم ونحو خلقكم وقادكم ونحو بال سلاسل ونور
 لاكبر ونور الكواكب العلوية ونحو عم عيسى ونحو كهيصة
 وطه ويسرى والفلم وما يربحون ويعزيم الله تعالى وتقدست
 اسماءه وحلت كبرياؤه ونحو ارواح الشهداء والصالحين ونحو نور
 الشمس ونورها والقمرا والشمس والنهار ادا حليهما والليل اتي بغشما
 والسمار وما بناها والارض وما طبعها والنفس وما سورها والامها
 فجورها بتقواها لا به ونحو هذه الاسماء والاعزائم الشريفة
 الكبير وحرمنا اسماء اصحاب الكهف ولا حول ولا قوة الا بالله العلي
 العظيم

اللطيف

لوح اندر بیان ملک ابیض

جناب اورد انداز نصف

این برخیا که وی دیزر سلیمان نیز دارد و جود علیها
السلام که ملکی دیگر هست که نام ابیض خوانند و حق تعالی
اود از نفع پیدا فریده و ملکی پخت و جیم و کوفته است و در دود
رند اجابت کنند از جهت آنکه وی عزم بسیار دارد اگر کسی طبعی دارد
و بکرم وی استیانت جوید البته چرم نمائند و نخ وی خالص نکند
و دویست که مر علی را از جا ببردان بیرون آورد و بدینست بقایه
ما بعد مصطفی ایمان آورد و کویان شش وی را تقام در دیار ملک
جود و هک در راه حج اندر بادیه بمانند بامر الله تعالی و بصورت شتر
سوار بروی طاهر شوند و آنکه بیابان بمانند و بقایه رسانند و جود
در بمانند مردیست بیکر کایر و کیت بید و عالم پیر
بولس سرخ زنگ و رود را عه بر اندر و شیک و جود
معنی خاص خود که او را دعوت کند از دین با شکر بیاورد
عقد و شکر و لادن و پوپر و جود بید استیانت و باین
نند و باین پیکر بکشند و اندر دود و شکر اندر باین
عزمتی مع خوانند و اهیست اهیست اهیست اهیست
و قائم نند از برای جود اندر او بوزن و جود تمام

عزمت سيد كل الملوك

الحق لله

وبه نستعين

عزمت عليكم يا اصحاب الارواح الملوك الحق سيدنا على مغز
الارواح للظاهر عماد الاشياء الزاهر عون الضعفاء الباهر
سيد كل الملوك صاحب الجبال العلى اعزوني واجمعوني
حق سيدنا انبيا محمد المصطفى المجتبي المرتضى وحق هذا
لا اله الا الله يا الله يا رحمن يا رحيم يا كريم يا قدير
يا عظيم يا عظيم يا حكيم يا حليم حق هذا سبعة لا اله الا
المخزون وحق نور المقدس وحق كلام الله غير المخلوق
وحق حمله للعز وحق خالق الخلائق وحق ملك الملوك
هذا كتاب يا عا هذ لا ينكر الله تعالى وحق كتاب يا
عظيم الله الاكبر الاعظم ملك الجبر يا معز الجبر والامر
ان لا يتطعن ان تغفل ولا تشغول الا بطلان خلق
الانسان من صدها كذا خلق الخلق من ارج من النار
ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم ثم العلى سيد كل
وان يعرف له ان عزمنا خواصه فانه لا يدركه كره وعبار
رفق وباطن وما يلى هو باطنه معزنا يا معزنا يا
بائس شدة وصور بايز بوزن والله اعلم بالصواب

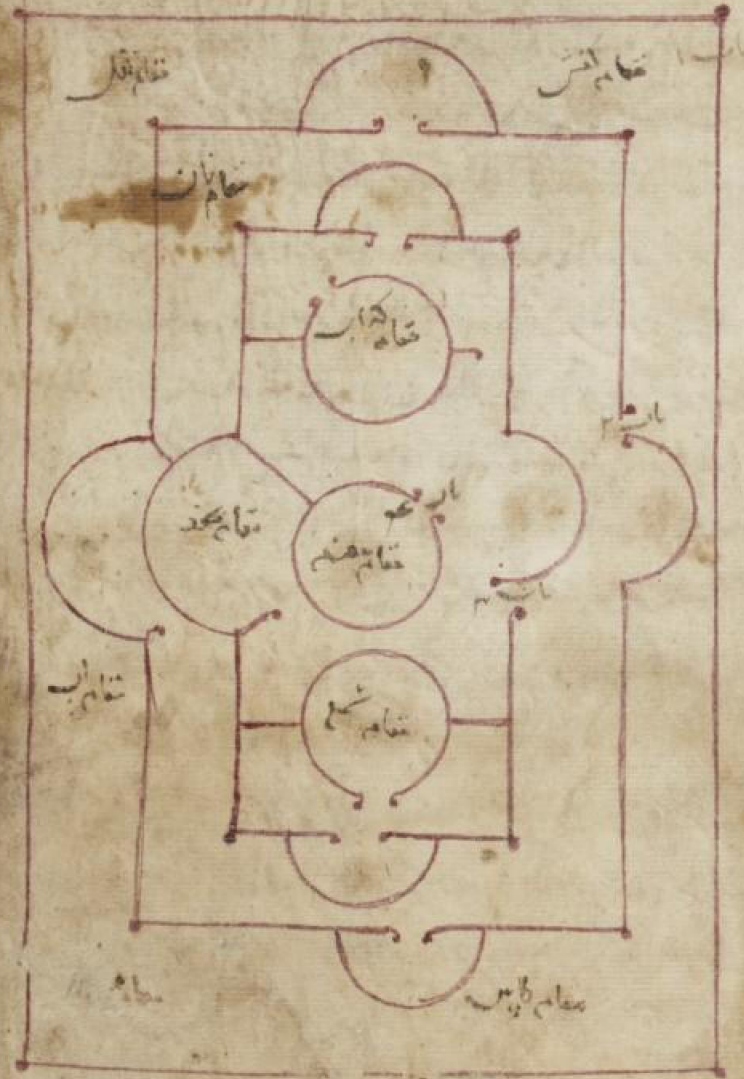
صورت ملک سپید

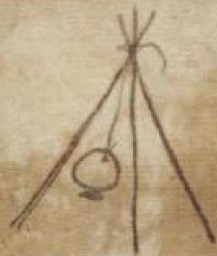
و معلوم باشد که صورت و امیقان بالغ نماید چنانکه ایشان عیالم
میخواستند و منتهای کسند و در میان مندرج نشینند و می
گویند با روح ایزد خود را و صورت های مختلفه بینند و این
تصاویر است که ایشان را روی خود است و لما شاید بیک
معنی را صورت خلاف این نمایند و چنین ابو علی الدقاق که با مردم
نفاق نکرده در حق صورت نماید خلاف یک دیگر و درین باب سخنها
بسیار است اما معین نماید که حضور باشد و از غیبت
دور باشد و مراقب حق جل و علائک. کار و از برای مصالح خلق
و کار خیر درین علوم ندانند اما جماعت را می دانیم که ایشان
درین علم دعوی می کنند اما اگر ایشان هیچ خبر ندارند و بعضی
مردم کان باشند که ایشان طلسم و یا تعویذ و یا یا یا یا
یا بنویسند از کاف و جهل با اختیار نه و از ظلال اختیار نه
و دعوت نه و رویت نه و خور نه و شرایط نه و ریاضت دین باب
نه و بعد از آن چون کار نشود گویند که این علم دروغ است
و محالست درین علم باید که جنات علم کنند که تواند گفتند
و آنکه تواند و قوی یافتند و اگر نه روزگار خود یاد دهد
بافتن ظاری که قرار شود و الله اعلم و احکم

لوح اندرید از ملک سید دل

چیز نماید پیمان از خاک
 که در کتاب بیان لعل و جبین یافتیم که ملک هست که حق تعالی او را
 در زمان جان بخت بیافرید و اکنون نه صد هزار سال است که وی زندگانی
 و ناز و زیارت وی تمام خواهد بود و دوام وی سرور و لذت ماند
 مردی سپید دراز بالا سبزه پوش شجاعتی سخت خودانی و او را مقام
 اندر که همای بلند خود که معلوم آگاهی که بر فکرم بنامند و اگر کسی خواهد
 که او را محبت کند بیارد عود و شکو و کاذن خاص و کمزوری سبزه
 و بعد از آن بیرون رود در کنار جوی میان درختان چای خاکی و این غریبه
 راه رفت عورت خواند اهیسته اهیسته خود می کند و بعد از آن عهد نامه
 سلیمان را بر دارد و علیهما السلام به باز خواند و بر برهنه کند و بعد
 از آن بخت خواهد که هر حاجتی که از وی نخواهد البته اجابت شود
 و چون از خوابان می بایند بصورت سبزه پوش آید مانند ادیبان
 و یا خود بصورت مرغی بیاید عجیب بایند که معنی خاطر باشند و خاطر
 نباشد و معنی بایند که جامه های پاک اند و پوشند سبزه پوشهای خوشتر
 و وقت بر آید مانند شکل و عنبر و انج بدین مانند درین باب
 سخن بسیار است و اما مقصود ما اینست که معنی بایند که
 خود را با هزاران شبای ندوم نگاه دارند و معلوم عهد نامه
 را می خوانند تا که در روز سوسن حکومت و الله اعلم

و چون خواهد که این منزل دعوت کند باید که هشت روز دارد و بعد از آن جامه‌ها را
 پاک بشوید و بعد از آن بیست دعوت از شهر بیرون رود و بخوراید
 که با خود ببرد **و منزل عید و کافیه است**





اندر جنبش اندر اندشتان اجابت يافت
و بعلشان ازین ملك نزدك خود
نخواستند و بعد از آن كه خود متعلقه
و جمله معنای این سخن را دانستند

و بر همه دست دراز نمودند و خود حاصل شدند
بامر الله تعالی و حق

بسم الله الرحمن الرحيم و بیست و نهم

عرفت علیکم یا اعیان الاولیاء الملك المعظم ایضاً الملك
عن قدرة الله تعالی تعالیوا تعالیوا یا اعیان الملك المعظم ایضاً
الملك بحكمه و حکم غشوق و حق و الصالح صفا
و التبرعات زجرانها لیاء ذکوة و حق بیت المعمور و القف
المرفوع و البحر المسجود و حق و القلم و ما یطرون و حق
خاتم النبیا محمد مصطفی و حق ادم و حوا و حق نوح بحی الله
و اود طایفه الله و موسی علیه السلام و جیس روح الله و محمد حبیب
الله صلی الله علیه و آله و سلم و غرمت یا اعیان الاولیاء حاصل

الغفرانیه المذکره ذکر الله تعالی و حق جمله العرش و الله و یز
و حق حریر و کمال و اسرافیل و عزرائیل و حکومت ملک
الکائنات و الاطراف و اطیعونی ایها الخیر المبادک
اسمعوا الحق صاحب البر و البر و صاحب الخیر و النعم
و اعدوا العین و النار و السالین و الاول و الاخر و الاله العاظم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على محمد و آله
این دعوت است که ساخته اند کلام اوایل و
میان مبارک بسیار در و اندوخته می
اید المؤمن المنعم بالله من باران آمد سید بر و
و از داند به قیام و این است که حق تعالی او را به
نادر عون به قیام کند لایست که در کارهای
این دعوت که کتب حساب اهل به و خود
یعنی است بر علم اهل به و این دعوت
خود حاصل از ادای باید که عالم این
کار و از برای خود صلاح خیر کند و به
عالم که در برای امتحان است در علم
کرد و از جهت این عالم که در
قصد اصلاح و علم او کنند و اگر چه
عالم این شکل و این لطیف و صاحب
و نورانی و صاحب طالع نور و در
حساب منور و از شریف نور عظمی
الهی باید که عالم این شکل صورت

بر پستان نزدیک وی رود زیرا که او طالع است و همچون برنجی نخود
که ذایق است ز غلظت میوه کند و زبده جو سووا کلان
دارد عوی خلق چون به راه بیازد پس در هم بگردد و بهم پیامند
و همچون کند بشیرگاه پر خ و یا خن شیر و چهار شان قتل صلیب
بپازد و در همچون بپوزاند و این حکایه خواند لاوتق کافان
در شرف بود و گفته بود که بهر این میخواند و بهر عالم می و حش و حشم
دهد افان درین دعوت

و دعوت را با جان ببلد لطیف باشد خواند همچون در الرافا و افان
دعوت بلیکته فقه بوده و فقه شریع و علم الحیات و حیات و حیات
الله بر شکل بعضا الله تعالی



لوح اندر ساز لی الحنف الملک ایست

چنین فرمایند ابوعلی لم یفارق من الله ورحله عز وجل بقول لیس فی الدنیا
نور الله مضحکه که در کتاب بیان البحر از سلمان بن داود علیهما السلام چنین
آورد. اندک حق تعالی ملک جز را بیازیند که اندک ملک را بیازیند که اندک
ملک را بیازیند که اندک ملک را بیازیند که اندک ملک را بیازیند که اندک
و عارض و قاضی و محاسب و مقرر و مدبر و غیر باشد اما باید دانست
که هر یک از این کتب بگویند دعوت کنند و خودشان و زبان ایشان بگویند
و شش ملک در پیشگاه بر شش جهت و کل است و ایشان حق بر این ملک
باشند چهار ملک دیگر است و چهار غصه و کل است بر این ملک
آب و بر خاک و ایشان خود ملک اند و در روز نام ایشان آورد و است
و حق تعالی ایشان بدین چهار نام خطاب نموده است که طالع و طالع و طالع و طالع
و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع
بعضی بیغایب از این آمده اند و بعضی هنوز کافرند اما بیغایب
با صفین بر خیزد کتاب کنند المؤمنین شرح از گفته است
و بر هر چیزی از جزئی و کلی است بر رخت و لوه و حیوانات و جمادات و اشیاء
و دیر و کورستان و اشیاء و لوه و جاه و دریا و حاکم و خاندان و غیر
در این کتاب گفته شود و بر این است که
اینها دعوت کردن باید که و خداوند

چون خواند باز آید بخود آورد و حاجت خواهد بضرع و شمع
نواضع و این دعا مدح الهی می خواند بخود و کما حاجت
کرد و این شیوه گاه در سجده و گاه در ایستادن
تا مقصود تقاضا شود این صفت گویند و در دعوی
کبار در کتاب خود ذکر کرده است که شده و الله اعلم بالصواب
دعوت مشترک **صورت مشترک**
این صورت مشترک است
درین دو کتب مذکور
و این دو کتب در یک
در هر طایفه بود چنانچه
که سید اندرزجو شده با غفران حق تعالی
در روز نماز استغفار گوید امانت بخدا و انوار
در کتاب خود در توحید سید بر سر نموده و بیوی مانند
نماز و صلاه و طهارت و روزه و زکوة و زهد و صبر
چون شنیدن یا این و سید تمام بحکم ازین یا خیر در پیش خود
به روزه و از این اخلاطها که در جگر
با کمال جود و بخشش
از فقر و غنا و فقر و غنا
و در میان این دو دعا
که در میان این دو دعا
که در میان این دو دعا

بسم الله الرحمن الرحيم

ايها المشرك الحق هو المقدس لا اله الا هو العرش العظيم وبر
العرش وجلته وبالله العظيم ايها الاب سيد الملائكة الحكيم
الراهد الباع عظيم السمعة لا اله الا هو العرش العظيم
المصدق بالكتاب ايها الاب سيد الملائكة الحكيم
ان تنظر معن من عرفت ما في قلبه من نور
جلا عن قلبه ولبه وكنهه
حاجته الى الله تعالى
وجوز دعاء شريف

راحمه ورحمه ورحمته
كنت قد فسر طائفا ما في مقصود طاهر وصور
شرك الازدعور وتليق بحجج الازدعور وصور
عقبت وانه اعلم بصواب

شرح دعوة ترخ وصوره ترخ ايلست

صورة ترخ جن صوره ايلست بر كبره فتيه و
التيه وبتيت جنك وكن يله جن يله جن ككن
اذا بهر جنك وصوره ترخ وصوره ترخ
ملازا هين وصوره ترخ وصوره ترخ
وصوره ترخ وصوره ترخ وصوره ترخ
وصوره ترخ وصوره ترخ وصوره ترخ

دعوه

شرح دعوة زمن انبیا

ایها السیدان خیر المبدل المؤمن المصدق المحزون نیر الاعظم ابدی
 رب المشرقین و رب المغربین و کن النور و فیها کن و النور
 و البحر یجلل و ذات صلات النور ایها السید الجان الیابیه
 الخبیره بقیام الکائنات و سیرها الزیاده النور الذهب النور علی
 هذه الکواکب السیارات النور انیة غللت علیها بقیمة نورک الذی
 فیقینس النجوم الزهره بنورک و کل الفضل علی جمیعاً و انت الطاهر
 و انت الدوله الافلاک السیارات المنه یصلح نورک و انت
 الملک الاعظم علیها و هم و هم لکن اقرب الیک بالحقیر بعد ان یرک قوام
 السموات و الارض و یعونک فضلک و فی نورک تدن جمیع
 الانوار و یرع الخالطه الیه کن من زین السیما الدنیا بمصاویح
 و کن خالق الافلاک و الملکات المعینین و لادن و لادن الیاسه

شرح دعوة زمن انبیا

صورة دنس مانند صورة زانیه و در کل دنس طاهر
 و در کل دنس شبیه و ناجی بر سر می نماز دایسته و چون یاور
 یختر سکونیه باید که جامه یار زمان اندر بوشیدن و زود و زود
 و ناجی بر سر مافق و کشتیها بسیار اندر انکشتان نمازن
 و در میان کرم خود را سطر المور ایدن و حجه و رنجیز با سیر
 و این لیلای و سیر سوزاندن عذوق و قیط
 و این کائنات و مصلح دانه خشن و حجه

۴۴ را بکار بچون کنند و قیها سازد و بعد از آن دست طخت بر آتش
نهد و دود بخور کنند و چون دعوه کنند بگویند ای ایزد که ایضا پادشاه
یعنی حضور پادشاهی بفرماید زدن که این آواز معنی دعوه
در جایست کرد

اللهم بلغنا من كل ملكة الملكة المقدسة وابتدأ الميراث ايسل
حق و بالعرض العظيم ايها السيد الرطبة للعائلة اللطيفة
اجبر الخلق الفخامه صاحب الرية والجملة والذهب والجملة والظلال
واللهو والطرب الغنا يتحرك بها الاواند العبدان والعبء المزاج والمار
والعايلة واللاطفه العادلة لا تشفعه على الناحية محب للعرض والط
وسروران والطيب اكل من زينة الله والطرب تفعل
لذا قلنا ان ما الله تعالى وحده و جود نيز دعوت را بخوانند
کردند کنند تا جایست کرد بعون الله تعالى

شرح دعوه عطار د اینست

صورة عطار مانند صورت مردیست و یاهاجن پای و نشان
در دست چپ و ران دایست نهاده و در تن او جامه زرد و بر
پروانه ای نهاده و خروسی در پیش وی ایستاده و دوازده قلم
و در بر کمر وی نسیخته و چشمه ابرو او از بالای سر و چون
خواهد که او را دعوه کنند از وی بخواهند که بگوید
دینان خویش را بیاواید و انست چنانست که اینست
و چون دعا کند چنانکه بگوید و انست چنانست که بگوید

وراق عثر

ازین سبب بوجوب اظلالها دو الک انیل کفران
 کفر تلخ تخم کم از تخم شامید غم تدرار و غم بازمان
 مدهد ابرار بگویند و بهم بگویند و بگویند این کار اجمع خوانند
 تا کار به صلاح آید و با آنکه دعوت از دعوتی باشد یا در
 یاف یا طبعی یا ربی و آنکه دعوت را خوانند و بعد از دعوت
 عجم نامده سلمان نیز دارد علیهما السلام بیاید خواندن بخبار
 اساتذک باسمه الواحد الاحد الصمد الذی لا تدله ایها الید القاهر
 الصادق العادل الفصیح الناطق المناظر العالم للکاتب الحاسب
 الجبیه باحوال السموات والارض العظیم المذله طاف الجود علی جمیع
 الاولاد و التجارات و علی اهل العلم و الکتاب صلیب الذکا و الفطنة
 و الخیل و الخداع و الخبث جفس مع الخناس مجمل الخبايا مع
 الکوکب النهاریه بالکنهاریه یا مجمل الخیل و الخداع الممزوج مع
 طبایع الکوکب النهاریه بالکنهاریه و المنسایه با شطالهم یلزم
 الفاظ الغلا السیمیه و الخله و الباقی ایضا الذی تشریفه الله
 هن الشفل و انجی اهل الجبیه و الراجح علی من دمان حق
 جاکلم و صانعکم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
دعوت قرآنیست بآنکه صوره قرآنیست
 صوره ایست و درین صوره و بدستی کیانی و در پای او و در چون
 باو که سخن گوید و بدست باو که بخود کار بیاید و جامه سبزه
 در پوشد و در آن خوشه کار دارد و آنکه در حق ده گفت کند و بگویند

بسم رب البشر خذ هذه ماهية لحيته فكله فان دعا را باذيه كند
و لا اظها اليك مقل ازرق كندر عجب سبل نفل
استخوان خنجر رعنان به بابر كند بون و هم بيامد دوا ب
كل و صها يار د هشت قصه و وقتي كوان على كند ايد ك ماه
در نور بود يعني در برج شرفش و روز دوشنبه طهر كه هيج كونه
خطا نكند اللهم يا مجيب الدعوات المضطرين و يا معز
الدنيا و رحيمهم انت الودود العطوف تاضي الحاجات و مضاعف
الحسنات و منزل البركات ايها الملك الكبير ابره للعظيم شانه
الوديع تدويرة البرج للطف الحركات و ابره الطيف الفلك
يا منتهى الافلاك خركاته قريب الى الخلائق قريب الى الارواح مجل القصار
حيز الفضل بفتح التمجيد مع سعة بعد مع خسر خيرة انت شريف
الدين طيف الافعال سريع البصار خرمه نورك و سعة
بيرك و سعة في الطلوع و هي منتظر و بالذات اذ تسوق ان تقضي
ما جئني حق خالقك و بارك و بنورك الباطع بالليل و انت صديق
الايالي لظلمة ان تقضي ما جئني بفتح لي يا خير يا مزين للناس الدنيا
بضوك يا محرم الفلاك يا ماسه تعال اقضي ما جئني يا ملك الدج
المبارك حق اسم الله العظيم المبارك اسما و بطله صبرا و بحرمته
الملك المالك علي فوكل و خرمه نورك يا ماسه
ولا قوة الا بالله العظيم و اعلم ان كل يوم و جريد كان
ايزه يوم كه كل ذواته كه دين معلوم و بارك و سعة

برو سلام کند آن سبک و نماند بر هیچ طریقی
از صلب در آنست که در این راه در این
سکه زطل و در این درج زطل و در این درج
مراد که در این درج و در این درج
قرقری که در این درج
مفر که در این درج
کند و از این درج

در این درج

بسم الله الرحمن الرحيم
ایها الکامل ایها الزکى
و از هر یک بنور جلاله
ایها العظیم
العالیه و درجه الرفعة
صاحب النصیحة
و الفرح مختار الکمال
و الحیة و السعید
حق الیک العظام
و نورک بنور تدبیر
افضل حاجتی

و نیز آن سخن گفتن ناما که در آن لوح بود اینست
یا بلوغة یا جلوة یا لم العرش یا رب الوحد
یا رب اللد و الحافط یا صوع یا جوع یا صروع
یا عس الحر و الا اس اس طاعة
لا و دو و دو و دو لا و دو و دو و دو

و لا جفا صله مدرا

و هر گاه این نامها را بخواند و یا بخواند دارد از همه بلاها ایمن بود
و ازلخ نیز او را دوست دارند و میان نیایق عز و محرم
باشد و سخن در بر عهد خلق و آن بود با امر الله تعالی و صل
حکایت ادم و حواء در جنة فردوس

چون ادم و حواء در جنة فردوس بودند روزی که دویم در کنار
حوض طویل نشسته بودند و طعام جنة فردوس می خوردند
ادم گفت یا حواء از چند بار که گفت که چون بتو میل من بنشین
کتاب دستت بزم نشین و سخن با ادب بگو و جود
اول بطعام بکنی نام حق تعالی بر زبان بیاوردی و حواء گفت
ای ادم چند گوی و مرا چند بخانی و جوابها بر سر در رو
ادم بگفت و لذت ادم بر خاست و خشم رفت و مهر خوربان
با حواء هم رفتند و ادم علیه السلام تنها حیات ماند بر کف
حلت بنامید و گفت که باز خدایا من از دست حواء خوربان علی
کشم پس در حال حیات علیه السلام با امر ربانی خواهم داد

و بر آدم سلام داد و گفت ای آدم برای خایه است و حور
 سجود کرد و بعد از آن جدایلی گفت حور جان عزوجل می فرماید که یا آدم
 از لطیفی خواهم داد از لطف حکم خود که هیچ مخلوق از جز او مگر نداند
 آدم و زایل غریز و محترم کرد نام الشرف این نامها را بیایند خواندن
 و تقدیر می بین چون آدم این نامها را از جدایلی می خوانست و چند
 کس بخند و چند مان بران بگذشت جدایلی غایب شدند آدم را خواب
 برفت چون از خواب بیدار شد دست در روی خود کرد و طاری را
 عزیمت کرد و بیدار خود از روی و شدت کار بار خدایان را که حکم
 که روی خود را بیدار می دو جای جدایلی بیایند و این از جز نیست حق تعالی بیاید
 و بیست آدم داد آدم چون در ایستگاه کرد صوره خود را دید و محراب
 ماند جدایلی رفت و چون در ایستگاه شد آدم در ایستگاه گاه کرد
 در روی خود اثر ریش دید که در زمین خود و آن خلقت را بی خود و چون
 مدتی بگذشت نام ریش آدم اندر انداخته اند روی آدم بر انداخته و نام گاه
 با حوریان بر آدم را دیدند و از آدم حجابها کشیدند و می پرسیدند و آدم
 با حور سخن گفت که ای حور کجا بودی حورنها که شرمها که جواب داد
 و گفت من از تو می ترسم و حوریان نیز آدم را حرم می کردند و می پرسیدند
 و آدم این نامها را می خواند و بر این نامها را می خواند یا با حور داد
 میان خلق حرم باشد و او را مان حق تعالی باشد **الحمد لله**
 بسم الله الرحمن الرحیم و یستغفر
 یا یسوع علیه السلام یا عیسی یا صلی علیک و علی آئینک و علی الهیة
 یا یسوع علیه السلام یا عیسی یا صلی علیک و علی آئینک و علی الهیة

یا غفران • یا ملتجئ • یا بیان • یا برهان • یا سلطان • یا یگان
اللهم یا غفار • یا مدبر الأمور • یا عالم ما فی الصدور • یا کریم • یا علیم
یا قديم • یا عظیم • یا حظیم • یا علیم • یا معین • یا سید البیاد
یا محیب الدعوات • یا ذی الجلال • یا ذی الشان
یا عظیم البرکات • یا غافر الخطیئات • یا سامع الأصوات
یا عظیم السوات • یا عالم الخفیات • یا ذی البلیات
یا خیر الناصین • یا خیر الفاعلین • یا خیر المأمورین
یا خیر المأمورین • یا خیر المأمورین • یا خیر المأمورین
یا خیر المحسنین • یا خیر المأمورین • یا خیر المأمورین
و این اما جمله و یک اسم و هر کس این نامها را بر آید و روز
نور شود در مقابل خود دارد روز آیدند و اول روز و خود خود
و هر کس بعد از آن اما از لغات را هفت بار بخواند در حال ملائکه
انها نماز دل کنند یا امر الله تعالی و طاعتها و در وقت
بعد از آن در آن مقام نازل شود و اینست خود را ملائکه از مقام برودند
و هر کس را مصیبتی باشد بشکرت بخواند و این باران پندار
بوی زبر کاغذ و باغز دارد میان خلاق و غیره محتشم باشد
بفضل الله تعالی **حکایت ادم و حیلان در زمین**
هندوستان چنین آورده اند اما آن فاضل که ادم صلی الله علیه و آله
روزی در دیار هندوستان می گزید ناگاه از میان شیشه حیات اندر رسید
که چو درختان خود را بنور و غم بود و ده سرخان و غنای طوطی

[illegible]

و از نیکو جان این بخرد و هر که خواهد که جیانی را دعوت کند از نامها
بر پاره ورق نویسد و اندر معمر کند و اندر شیشه اندازد و شیشه را بر آب
بازان نیشان بخندد یا بر جمعه کوهها بکند و عهد نامه سلیمان را
هفت بار بخواند در هر یک از این طرازیها بخندد و بخند که هیچ
گونه خطا نکند و هر که بشکند اندر بلای هر که کوفتار کرد و بکشد
نامها که دعوت جیانی **بکند اینست**

بسم الله الرحمن الرحیم و بیعتی اللهم یا ذی الجلال
والاكرام ، اللهم یا رب الارواح للعالمین العالین ، اللهم یا خالق البیار
والناس ، اللهم یا رب الدیاب و الصادقین ، اللهم یا ذی الجلال
والاكرام ، اللهم یا منیر المظلمین ، اللهم یا خالق الخیر
من نار المارجرین ، اللهم یا نور التوکل العالین ، اللهم یا منیر
سایمون ما هم مما اكل مما اكل قیوم قیوم **حسبکم**
حسبکم حاتمک حاتمک رب توحید و رب توحید
و رب یس و القرآن الحکم یا محمد سید المرسلین
احمدی و الطیغونی و الحیدونی و عود و ان من المضرش
حق و حماله لطیف لا شرف من ملک الخیر یا صمد یا منیر
یا منیر و یزید و صانع کل کل و کلوه الیاسه نعم العظیم
حکایت ادم علیه السلام و صخر النار اینست
از آنکه ادم علیه السلام که حق را در قیامش از یادش میبرد
بیاید و نزد حق آید و بگوید که نام من صخر النار بود و او را بگوید

بقید شرح اینجایگاه مکتوب گشت

[illegible]



پیدا میکند ایست

وینا آمدند و الفیض علیه السلام این سوار ایست گفت چنان
 و لکن نه فارغ شدیم از غرض این اول وقت مکرر حق تعالی را
 بگویم که این سوار اخباری که در بلاد و معز و از حسن کسی است
 از سوار اخباری که در این به احوال خود در دین است
 حکایت این خود به طایفه و مومنان و بر سر راه
 احوال به کفایت و این است

صورة من النار

بن جارية



يا

امروز که از قیام

بسم الله الرحمن الرحيم

19

ی صاحب علم و ادب

حکم بود

سطالع كورد. جود و هم

وَلَدُ كَثِيرًا ب

داشت و نفی عزرو

ایازق بود

کرد و بخود و به علم خود صورت

معنای اردو

تفانک و قدر کجور کردی

ان کے لئے انعام

میرزا کا نام ہے کہ جو لڑا ہے

در زمان

1848

کلاز کف

۱۰۰

...

...مستقر...

بردی و

عنور

یادون بیادون

٥٠

ہوئی ہے

10

12. 1. 1880

٢٠

121

ساخته

10

...

156



11. 11. 11.

سید محمد علی

کتابخانه عمومی

بسم الله الرحمن الرحيم

7

و اگر جهت عادت کردن عذر کردن و اگر جهت دعوت جزین کردن
 عذر است پس عذر کردن و اگر جهت دفع ماذون کردن در هیچ جزا کردن
 و چون اخای برج محل اندر سیدک بیستم هجرت اخای با فراز کردن
 طرز صورت ادبی توختی و در و نشخوری و لغتی و اندران صنعتها و غیر
 همه دین میانه گفته شد لکن کس را اعتقاد کامل باین معلوم کرد و الله اعلم

ساز عیال و عیال

چنین آورده اند که ذوالقینز اسب کدر علیه السلام روزی بر تخت خود
 نشسته بود ناگاه بانگ و تغیر برآمد حجاب را فرو برد که چهره دریا شد
 که این چه حاکم است چون حجاب بیرون آمدند احوال را از زیر پستان
 بر سیدند از زیر پستان گفتند که قومی از جانب شرق بر حضرت پادشاه
 تو نماز خواندند و چون حجاب احوال را نیکو خسی کرد اندام قومی
 بود از سر ضرورت بر حضرت پادشاه خواندند و بداندن پیری با بر خود خواندند
 و احوال را باز فانی کردند کایشان از پیر سالها آمدن خود ندارد دست
 با جوج و با جوج بر حجاب بدو القی معلوم کردند و القی نیز همان باب
 فرو ماند و نیل نیک کرد و بعد از آن حجاب خود که آدم صغی مانع بود
 و نام از حجاب الله بود و قاف عیال و عیال عرب مصحح آدم خوانند
 و بعد از آن گفتند و القی در آن کتاب عیال و عیال با جوج و با جوج
 را در آن کتاب حق تعالی یاد کرده بود و هم در آن کتاب فرموده بود که
 اسب کدر عیال و عیال قوم بکنند و بعد از آن فرمود که آن قوم عیال و عیال را

نیک دارند و تبار کنند از جای دور این بودند و بعد از آن به نوح حاجت نامه نام
جمع ایند و لشکر ها به خاطر شوند و به هفت کشور فرما نهای معبد در ستاد
تامت یکسای **مناجاة** لشکر ها بسو حد مشرق جمع شوند و ملک از آن
فرمان بکافوز نماید همانا موجب خبر و کوشا که در در حجاب فرما تبار بنام خدا
بر آید که روز و چون یکسای تمام و امن بند نه صد هزار ملک با لشکر خود
به بایر حد مشرق جمع اند و در واپس کند و فالتویر با عاده چنان بود
که هر جا در لشکر کشید و در آن شکر یا رستی که پیش از آن با کاردادی فرد
اندر مردی یک تویر خاک را بر جای ریختند و در دیگر روز کوهی
از خاک بر آوردند و بعد از آن با کاردادی ریختند و خاک بر پای کردند
و چون در خیمه نشستی بر سر لشکر خود نگاه کردی و تماشا کردی و
چون در آن لشکر کردی و آنکه چون یکسای تمام بر اندازد و در آن
که بسو حد مشرق است با خدا بنام خدا و در جمع اند و در آن که اهنار
بسیار بپارند که **اوقی** **بیر الحید** در میان بسیار راه فرار و در آن که
ان اهنای مانند خشر چهار سو گردند و بر هر طرف طایفه و بعد از آن
نزدیکان بنشیند که یا حرج و یا حرج اند و در عالم را بنام می کرد که بنشیند
عیا الارض و بعد از آن کویر و نقر و نای و تیر و در آن در آن زمان
تصفی شود و چهار صد خور و کویر و یا و صد خور و نای را و صد
خور و در آن دو پست و در آن و صد خور و در آن و صد خور
بسیار یک بار بر زدند و اهل آن بنشیند و در آن و یا حرج و یا حرج
بوده و او را های مهیب و بنشیند و از آنکه و فرغ هلاک شدند و او را هفت

نمادند و الله بیک بخند و روی باز برین دهند کردند که از جایه من این خوند که
 نعل کوهی ازین است بمختارند دیو و پیکر جانبد و پیکر جانبد
 و میان آن کو مخری است خند که یا جوج و یا جوج به من اندا بلند و الدین
 علیه السلام بنمود کلان اینها را میاورند و درین در بند میافزایند و به جوج
 بند که بنمود نماید دو جوج بر دو جانب بالا که و یک جوج در میان
 و جلوه جوج را محض کند و بنشیند که اینها و بطلمانی بیاید و بر سر
 بر جوج سولی را خنجر با چهار دست و در دستها بوق و دهل گرفته
 و اینها را و یا جوج و یا جوج نماند که در میان خنجر که در آن جانب
 یا جوج و یا جوج و صدان کنند باین مقام که پای نهادن مقام ثقیل کرد
 و پسما که در زیر او چهار دست کشید شود و بوق و دهل که در دهل
 و دوازده که و در جوج کنند اما با جوج و یا جوج بشوند
 و پسندند که اینها میاید باز روی بفرستند و اینها را و یا جوج
 سلیمان که اینها را با خنجر اند و اینها را باید که یا جوج و یا جوج
 اینها کنند و در آن مقام که همرا جمع آیند و نحو
 و آن سودا خراب کنند از آن مقام بیرون و در آن
 پس جوج قدم برین لوحهای بنشیند و در آن لوحها را بقیه کنند
 اینها در کشیدند شود و اواز بوق و دهل بر میاید و صد
 این در کوههای بلند و کوههای بلند و اوازهای بوق و دهل
 بر میاید از آن قوم یا جوج و یا جوج میاید و در آن مقام که در آن
 علیه السلام اندا است و باز نشاند و در آن مقام که بنشیند

بارگاه ايسلندر و الفريب

عليه السلام



الا قوله تعالى رضى و خدار يندركه الخ و لا خوار الا باسمه العظمى و معنى ان
 اينست در اين حليمه ايلو به ارضيان و شياطين اينست حركه
 و انرا خود مانده اند و بخار خالص نمى شود و مى لادند و ايشان فلان
 به كسند و به رجا اند و اهل جاسى املكان را جمع كنند اينست
 لبره را ايند كسند و اهل و ايمان را و خود كردن در لوه بلند با خود
 خود و نكر و لادن خاص به فلان **معدل كبرى القدر**



اينست كسى و نكر
 معدل كبرى القدر ادم كسند و بعد از ان اهل بيضا مى كسند

باب اندر بیان عجایب بار کوه قاف ید

بقدره بای جان و تعالی عوۀ قاف را از یک طایفه یا قوت بیافرید و در آنجا که
عجایب بسیار است و میتوان درین کتاب بیان کرد اما قدری یاد کنیم
نام جوانان که در آنجا بودند و چون این عجایب را مشاهده کنند قاف را جله
دگر و شک کنند و خود کنند و عظمیای آنجا را بدانند چنانکه گویند از قول
آن امام فاضل کامل و ارغ بارغ راه عابد علی السلام و گفته اند که از راه
عجوبه الدوران طالب الهیة منیع المعشایق سید الشاقین ملوقیا
این یلخی این اسرار ایل علیها السلام المعجوز و را بدزدند و جز این را اول
را بدزدند و عرض کردند من منتهی خواران نیامد و کلیدک زیر را بوی
کاد و در پس بلوقیا امام نهاد بلوقیا برید از آن کجور که این
جه کلید است که در من و من کرد در آن و گفت یا امیر المومنین
احمل این کلید را منی جانیم الیه روز که او را از خر بریزد و در پس این
کلید را بپندک و طایفه خانه رفتی و دهان خنجر کردی و بعد از آن مرد
انداختن و بستن است که این کلید را نگاه می دارم اما در روز ترا
رفتم و بلوقیا این کلید را بپند و در حال بپند و کلید شد
و بعد از آن با بلوقیا و در روزی که آنها را بپند و کلید شد
پند نهاد و کلید را نهاد و در آن صندوق بپند و کلید شد
پند و چون آن کلید را بپند و کلید شد و بپند و کلید شد
دفعه من دفعه را که شود بپند و کلید شد و بپند و کلید شد

درین بیرون آورد. بود و بدین حق و حقیقت حق را می پوشانید چون بلوقیا
از راه طالع کورد و شرح و تفصیل را بشنید و محبت با تدوار انجایک بدرون
در دلمان بود و همان ساعه بر بالین میزد و قوم را جمع می کرد و وقت و شرح
عمر مصطفی را و بیان را بر خواند و حلال گفت و قصه انکار حق نمیداد و محبت
با تدویر طالع و انرا تا اول و مدت می کرد و بدین بلوقیا افزین می کرد و بلوقیا
انرا با تدویر تا در شش می انداخت و انرا با تدویر می کرد و در شش می انداخت
سال روز بخار می کرد و بدین طالع بدین طالع و در میان دریا ساجلیاب
دید از بخار ساجلیاب و در میان ساجلیاب و در میان ساجلیاب
دشمن رسید و عغان حکیم را بدین طالع و در میان ساجلیاب
و عغان او را بدین مقام و در میان ساجلیاب و در میان ساجلیاب
اهنیم بلوم آورد و جملها چیز و خشیاش و در خان باور بر مان و صبح
بشمار اندوار انجایک مقام و بدین طالع از اجزیه الطاعه و بدین طالع که
سلمان از راه و علیها از راه و در میان انجایک خفته است و مقصود عغان
خاتم سلمان بود و مقصود بلوقیا دیدار مصطفی بود و انفسه از درها
انتر زد و عغان را بست و بلوقیا را جبریل را و عغان را بست و عغان را بست
در آورد و در میان بلوقیا و بدین طالع و جملها در عالم متحیر می
گردید و بلوقیا سید و از انجایک ساجلیاب و در میان ساجلیاب
بدین طالع که منور شد و در میان ساجلیاب و در میان ساجلیاب
با تدویر و محمد مصطفی را و بدین طالع و در میان ساجلیاب و در میان ساجلیاب
نموده مانند از راه و در میان ساجلیاب و در میان ساجلیاب

و سلمان باری میگوید که اینست از تفکرات است که کتاب شاطبی
 و حکوة قاضی با حق تعالی عظیم برکت افزیده است و حق تعالی در عالم
 مجید یابد کرده است و بدان گویند میفرماید و قرآن که **ق و القرآن**
المجید و در کوه قاف شهر هشتاد و
 حیوان و در حق هشت که از اسرار الهی است خوانند که هر روز از بابل تا شب
 هنگام میوه روی برسد و شب باری بر آید و در هر روز و در هر روز و در هر روز
 حاد در آن از تو یابد و ایندوان میوه را پاک بخورند که هیچ نماند و چون روز
 گردد و کریان میوه برسد از آن میوه در آن درخت باشد
 و حیوان میوه در آن درخت باشد که اگر خلق عالم همه میگیرند در آن درخت
 جمع شوند و صد سالی غنای آنها و کردنی از میوه را نتوانند جمع کردن
 و بدین که درخت بگویند که عمو در آن چهار صد میل است در آن و سطر
 و آن که صد و بیست میل است و اگر صد و پنجاه و صد و پانجاه
 و صد و هشتاد و صد و نود و صد و نود و صد و نود و صد و نود
 برسد و آن روز که در آن درخت حق تعالی داند و میوه آن درخت را
 حق تعالی روزی از جانوران خورد بپشت و هم در آنجا بپشت
 و در کتاب آن را چون بخورند در حال نشوند و جمعه روز آن شوند
 باشند و این است که در آنجا بپشت و در آنجا بپشت و در آنجا بپشت
 حیوان در آنجا بپشت و در آنجا بپشت و در آنجا بپشت و در آنجا بپشت
 و در آنجا بپشت و در آنجا بپشت و در آنجا بپشت و در آنجا بپشت

[illegible]

صورة اسان دينا اينست

107



شاه جهان

کوه

و در کتاب بیان الحیات گویند که حق سبحانه و تعالی سکه قاف را از درازین
است و بعضی گویند که از یاقوت سرخ افریند و بعضی گویند
که همچون سکه ها باید یک پست اما پستلوس سرخ است و در وی معانی در
و نقره و یاقوت و لعل بسیار است و در کوه قاف مردی هفت پاهای
چهار پهلوی بر علمه السلام دارنوی را پستل است و آن حکماء و تلمذ است
و در آن کتاب می خواند تا قیامت و تلمذ است تلمذانیان بدانند که
حق تعالی قادر است که در این حیوان فوائدی بدارد و اما آب حیوان بسیار
عالم بخود و بلوقیا بنوع قاف رسیده و با چرخ میل می کند و در آن
نعمت بالا بگذشت و بالا تر رفت و تا حدی که بر بالا کوه قاف رفت
و در آن درختی است سال که کوه قاف از آن می رسد که این درخت است
آن درخت را داد که این درخت را پستان و سر فرشته هستیم
و این درخت را کل بلوقیا گفتند و می خواهند که در آن درخت روم فرشته
گفتند و پستان است بلوقیا گفتند و می خواهند که در آن درخت است که
که او را شمشیر بلوقیا است و حق تعالی می تواند که آن را ببرد
حق تعالی را پستان کرد و جبریل را پستان کرد و بلوقیا در آن درخت
رفت و ملک ماهیان داد و ملک مودان را بداد و از آنجا که رسید
ملک مودان و ملک ماهیان گفتند ما نیز خود را بده و مستقیم
و آنرا خود را بدهی سلام ما شد بر پستان و او را از آنجا که رفت
و مودان و ماهیان در پستان و پستان ماهیان را بداد و از آنجا
که او را کردیم تا کتاب به طویل نکرد و در آنجا که تمام شد

مصلح تصویر و اتصال من اینست

جنین حکوید مولانا مع الفاء علی الذقار مدرسه
الغریز که در کتاب بیان النجوم جنین خواندم که حق تعالی از انوار
خود زهره را میافریده است و چهار دست دارد و بدست
چپش دف و بدست راستش طبل و بدست کلامی



۱	نیکبخت دیدار زنان و خادمان و نو بریدن
۲	نیکبخت برده خریدن و نهات و نهی کردن
۳	نیکبخت عمارت و ساز و نقاشی و زینت ساختن
۴	نیکبخت عمارت و صنعت و زینت و باغ خریدن
۵	نیکبخت عمارت و صنعت و زینت و باغ خریدن

فصل ششم در صورت و اتمال عطار اینست

بقدره باری تعالی عطار از پیمان دوم ازین پست اریز چون
یا احباب کفو نمی از پیش و نمی از پست و اما اورا چهار دست
خود بیل دست کلم بیل نامه و بیک دست انش بیل دست پرف

مجنون من حال



۱	نیکست درد خیزن و تعلیم نرغان و صیدان
۲	نیکست دیدار و زاهد و کتاب و کمال را
۳	نیکست دین و درو و تعلیم هنر و علم
۴	نیکست مناظر کردن و علوم بایده و اشعار
۵	نیکست نام و اول و ثان و خط و موقت

وانگار و ازین برهید باید کردن جدولی تا ایله نموده شودن
 و این شش فصل است بین صد و نهم
فصل اول صوره زجل ایلست



۱	بیت تا فغان و عتقا خزل و دیوار و ساد و شاخ
۲	ازین تا کاه و کاهات و کاهها و کاه و کاه
۳	کاهیت تا کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
۴	کاهیت تا کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
۵	کاهیت تا کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
۶	کاهیت تا کاه و کاه و کاه و کاه و کاه

فصل دوم صورت و اتصال مشترک نیست

و چون ما مشترک بیوند احکام و دلائل این بیوند از مردم که
از جمیع شایع این بیوند از دست و پای هر یک میخاند
علیه السلام از قدم العهد و عهد این بیوند و الله اعلم
چهار دین دارد عبادت و ابرق و مصحف



۱	بیست و نه رضاء و علم و ارباب و رخ و نظار و...
۲	بیست و نه رضاء و علم و ارباب و رخ و نظار و...
۳	بیست و نه رضاء و علم و ارباب و رخ و نظار و...
۴	بیست و نه رضاء و علم و ارباب و رخ و نظار و...
۵	بیست و نه رضاء و علم و ارباب و رخ و نظار و...

فصل بیومر صورة واتصال متخ اینست

و این نهادار بگویند در کتاب جفا عروین چنین آورد اندک
 و این تفار از چشم و غضب خا و این است و اول چهار است
 بود در دست اول نمایی گرفته و در دست دوم شکر گرفته
 و در دست سوم شکر برین و در دست چهارم شکر گرفته و الله اعلم



۱	بست لشکر و بماندن دیوار و بپشتان و بپشتان
۲	از بهار و بهار و بهار و بهار و بهار و بهار
۳	بست و بست و بست و بست و بست و بست
۴	از بهار و بهار و بهار و بهار و بهار و بهار
۵	بست و بست و بست و بست و بست و بست

فصل چهارم صورت و اتصال اقطاب اینست

چنین آورده از قطب حقه قمر که ازین کار عرasedه اقطاب را
 انداخته صورت فرشته افزیده است و او را در اقطاب است اما
 چهار دست دارد بدش تاج و بدش کلوی و بدش کلید
 و بدش شمع از فخره و بر سرش شمشیر میخیزد



۱	مکتب و تخت نشین و عهد و پیمان میسر و جوامع
۲	یزدات ازین امور و مهلت حد و بایه صدور
۳	نیکیست و ازین داد و تدبیر کیمیا کردن
۴	نیکیست و در یکت و امانت نهادن و اقطاب
۵	نیکیست و در پیمان و کارهای کردن

و این لوح را لوح نقایه خوانند که در باب حجب مجرای میگذرد و الله اعلم
و این نگاره بنام قصط اخوه میخوانند خوانند الله بدین صورت
مآمد اهو و دوسر داری بل شش میوز ترا هو و یک بر شش مانند پیر پیران
درین شبند و میها فرو خد اشتد و دیشب وار و یک در شش
و یک پست بر نای با شرا به سینه خج و در حق سپرد
دیده صورت جنی که نگاره خوانند



و اما اگر کسی از صورت کوبن و لیون و دودیان و سگ و اندر باغ و جنگ
باز صفت کوبن بفرماید که کوبن کوبن کوبن و کوبن و کوبن و کوبن
و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن
و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن
و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن و کوبن

باب اول در بیان آنچه از پیشین آمده است

و این کتاب از پیشین آمده است

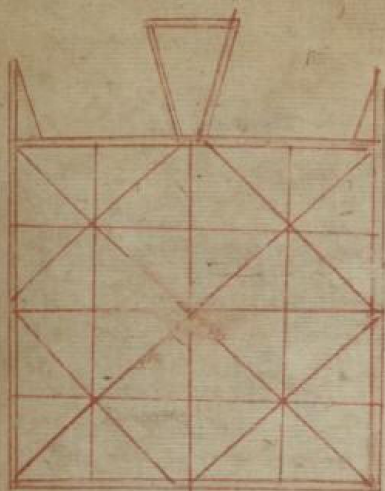
يا رب العالمين يا ذا الجلال والإكرام
يا ذا الشرف والهيبة يا ذا القوة والمهابة
يا ذا الملكوت والسيادة يا ذا الفضل والجليل
يا ذا الحكمة والعلم يا ذا الغنى والجود
يا ذا الرحمة والبر يا ذا العزة والكرام
يا ذا النور والهدى يا ذا السلام واليمن
يا ذا المجد والسمو يا ذا القدر العظيم

ایلیت



و یوک و اهل کمال از آن خادمان و غیب دیان و حجت دارند میان
اهل طایفه شهره یافتند و علم و پستی و بالا و حکیرند و دلان باب و التوف
کود و یازد کجور و هنر و این صورت و این صورت خود مدد دل زمان
که آفتاب اندر صبح زده اند و سیریل اندر اید و نود و درجه گذشته و نظام
نقد ارکان گنبد و آفتاب که در این اتصال بد و نور و قرینه انور و نور
و منکر و چود و نور و بتلیک در بند و از تنافس و در بند و شمارگان
معذب باشند بلکه یازد بار و مثل در غفلت و کلاب و بر کاغذ بسیار
این طایفه را بویند و در بازو و کج بندند

[illegible]



و لوح این رسم بویستد در خانه
 این را بزنند که مکتب افغان خانه
 سادگی و نفیست خود فلان و هر که
 در این خانه انداید شاد دل شود
 با ما این خانه و لوح را بکار و کافور

و در عفت این نویسنده و جوب با نام بطالع شود و سخته قوس و کعبه
 زنی و دعوه مستور باین خواندن و عهده نامه را در همه علمها باید
 خواند اگر چه ما با جز ذکرش کنیم اما این علمها را باید که بدین
 اندک اند که این بخود و این علمها به هیچ کار نشاید که در تمام این
 و نه تلوین خود اما خواهی نوشتن خود و الله اعلم بالصواب

باب اول در بیان خویشتن افغان از عینان یعقوب

بفرموده باری تعالی خویشتن افغان را در عینان یعقوب این انعام
 سکویان فرشته زحل کند و افغان بوحل گردد با شصت
 هزار و شصت و شش هزار فرشته حکیم هر یک از فرشتگان
 هزار صد هزار و چهار صد و دوازده و در حکیم هر یک از این
 حکیمان ازین سیصد و هشتاد و پنج هزار و بیست و هشت
 نام باشد و ما بر این سیصد و هشتاد و پنج هزار و بیست و هشت
 نام و در این بود با به هر یک از این سیصد و هشتاد و پنج
 نام و در این بود با به هر یک از این سیصد و هشتاد و پنج

وہی کہ ہے یوحنا در کتب کائنات و نام **ایلیت**
 کا علاطہ ہے تب بخیرا ہوں نماز بارگاہین مسعود و اولاد
 ۵۵۵۵۵۵۵۵ حق تعالیٰ بود و مسیح این نزد **ایلیت**

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله
 یا رب الجباد یلر هو رب کل شیء یلر هو اله کل شیء یلر هو خلق کل شیء
 یلر هو صانع کل شیء یلر هو فوق کل شیء یلر هو قبل کل شیء یلر
 هو بعد کل شیء یلر هو عالم کل شیء یلر هو قادر علی کل شیء یلر هو
 یغفر و یغفر کل شیء یا الہ الا انت رب و رب الرحیم و الاول و
 الاکبر اللہ العلی العظیم و صمد و کائنات و شہاد اول **ایلیت**



وہی کہ ہے یوحنا در کتب کائنات و نام **ایلیت**
 کا علاطہ ہے تب بخیرا ہوں نماز بارگاہین مسعود و اولاد

[illegible]

كتاب في بيان الخلق

نمایند و کتابها را در این کتابخانه بزرگوار
توسعه بخشد و از این جهت از این علمین و
دو کتابخانه و از این جهت از این علمین و

تان و کوه دارد و اندر مقابل دهان آن از درها به اندازد و تیر در
 نام و دهان آن از درها زد. است و از قمار از درها بیرون انداخت
 نوکیستان برین مثال و صورتش



به ای بیتر ایندی می خواهد که اندر می چواری و تیران را بپاشد و
 در بر مارش خود بپزد و اندر احوال فارغ کرد و هیچ غم نخورد و بزم

باب اندر بیان تحویل افتاب از بزرگداشت

البته باری بخت و تقا چون افتاب از بزرگ قوس بیخ جان فصل پیش
 منار و دیار و انبار بهبوط بود اما اول صفر در جمعه تحویل افتاب
 از بالاییان هفت باغاب و محل اید و نام و قن عکاسی از بال
 در هشت روز منار و هشتان منار و هشت منار و هشت منار و هشت
 منار و هشت منار و هشت منار و هشت منار و هشت منار و هشت
 منار و هشت منار و هشت منار و هشت منار و هشت منار و هشت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



ماتو کیم را که پسند را که و یا چنان دیگر را درخ با اندام خود را بود
مثل و چون برای کاعده و دواب افزون و در خوردن میجاست

دهند در حال شایانند بعون اله
تعالی و هیچ شل نباشند از سر و
است و لوح را از یونانیان
دانشمند و اولاد طویلی
از زبان کتاب اندکی لوح شفا

[illegible]

[illegible]

این منجنگ نام دارد یا نام میزدان باب صوره این نوز

[illegible]

دین و دین را نیز باید نوشتن باب
آمد در عفران و دین خود را با قدر
اب و بیاض و پاره کفر که از مردمان
دین و نقد این تمام است و دین
دین و دین و دین و دین و دین و دین

والمعنى ان الله عز وجل هو الذي خلقنا من غير حساب ولا عيلة

الله قدوس اقدس سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

خون امان خلق بدانی از بود دلوار زبان بله از و میرج خون فشان
و ناز و مقام عرویل ویت نه نزل نمود و برایت و کل خود و نام و
نامها هاست و در پیشه و قلم بیان و حق و حق و حق

طلیحان که عظیم است بطالع سعد و یزدان دوازده طلسم است
 هر طلسم را هزار و بیست و نه مرتبه هر یک بخواند و بعضی گویند از مغرب
 تا شمس این دعا را دوازده بار بخواند و برهنه بپوشد و از آنکه برفان عرب
 بر نه خیمه خوانند و اول طلسم را بخواند و بگوید و کوهها در کل کرد است
 و خدم را بر درختان و سیوم را بر آب و جهانم بر بادها و بنجم را بر نزار و
 ششم را کجها و هفتم را بر طاهها و هشتم را بر دیوها و نهم را بر کلبها و
 دهم را بر اعداها و یازدهم را بر دیوانه و دوازدهم معادن و طلسم
 هفتم را بر شمشیر و نهم را بر کوهها و دهم را بر کوهها و طلسم هفتم
 را در تنه چوب عذرا و هفتم شمع کفایت است **ایست**

- ۱ اسم الله اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
- ۲ اسم الله اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
- ۳ اسم الله اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
- ۴ اسم الله اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
- ۵ اسم الله اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
- ۶ اسم الله اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
- ۷ اسم الله اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
- ۸ اسم الله اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
- ۹ اسم الله اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
- ۱۰ اسم الله اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد

والله اعلم
والله اعلم
والله اعلم
والله اعلم

والله اعلم

والله اعلم

و لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
و صور دكان خريشته مانند صعدۀ اديت بادور و در
و در يك ديت باجي كوفه و در يك ديت منشور كوفه كوفه
و در يك ديت كوفه و در يك ديت منشور كوفه و در يك
و در يك ديت كوفه و در يك ديت منشور كوفه و در يك
اسمان كوفه و باج ازدها بافته جمله كوفه در كوفه منشور
و منشور نيز پديد يازدك يا نيز نوشته و بعد از آن
همچون لوح كودكان مكتب و در يك پلنگه و در كوفه منشور
برقان عديت و بعد از آن صعدۀ تكوين ساخته و اين است
استادان بار و كوفه پيدا نوزده اند جهت اكل اكلات
و رايحه عظيم و در يك ديت و در يك ديت و در يك ديت
داشتن كه از جمله عظيم است و در يك ديت و در يك ديت
اند و در يك ديت و در يك ديت و در يك ديت و در يك ديت
و در يك ديت و در يك ديت و در يك ديت و در يك ديت
و در يك ديت و در يك ديت و در يك ديت و در يك ديت

و در وقت بیاوی یا بخواهیم منت هر دو نامها **اینست**
 یا طشیعها یا کیهیجیها یا کیهیجیها
 یا صکیهیا یا کیهیجیها یا طشیعها
 و گویند که آن نامهاست بر قرص ماه و در کتاب انجیل
 شرحش بطوریت تمام و صورتی تلویز **اینست**



و صورتی که در وقت بهشت کدکان تحت بکار اندوزید

الله	الله	الله
الله	الله	الله
الله	الله	الله
الله	الله	الله
الله	الله	الله
الله	الله	الله
الله	الله	الله
الله	الله	الله

بر لوح نقر و در کدن کدکل
 بنزد که از دیو و پیران این
 بود و هیچ بیاوردند و بیاورد
 ببرد و عظیم برین و صبح
 آمدند و بیاوردند و هیچ خواب
 برین حاصل شود و هفتان
 عمل برین لوح توان کرد

و هر که از دیو و پیران این
 آمدند و بیاوردند و هیچ خواب

وصورة ان فرشته اول كه خفيق ملاس

هده کیوز رنگ جود



و صورت موکل که تلواری خوانند به این صورت بوده است

خوشنم گفته و در ادب علم و صنعت کما گفته و بعد از آن

ناما شينو ولف

١٧٧٦

دهر خواهی که این را مستقیم بگویند و بگویند که این

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بیت که مانند فضا و صور و کلون



طابوت النفاط هيلينوش غرا اند المندى بازه انقرو نقر
 رنن سم و نگرین غرا نفاط نفاط کند و طابوت اب
 لا یزد و برانق اهود طابوت **ایست**
 طابوت اهود و اهود
 طابوت اهود و اهود
 طابوت اهود و اهود
 طابوت اهود و اهود

طعنا و الله يا حذر العباد يا الله يا الله يا الله
يا الله يا الله يا الله يا الله يا الله يا الله
ولا حول ولا قوة الا بالله العظيم والوحيد المنصور

دلاح با دامن باید پیلختن

بربان نقره و نقش را بقلم بوالاد بایند

خاویدن و بوقت حاج اندر

مکتبہ امیر خاندان اہل

برامشانند و این لوح و اکبر

نور حوامل بنده خضر خاں جہ

بسم الله الرحمن الرحيم

عابدین ایدیم مرسله نقل واد

البراقعة

١٢

بعضی باری میگویند و قیاب که عید

برج خرد نقل کند بامریای خرد

یاند و بد اخلاق و کما شوز با هم

صوره از هر یک (۱)

کازند و با دوازده یازده بنام

بالله محمد وآله

چندین سال در آنجا بود

[illegible]

از کجای این در (السلامه) با این است

اسم الاول هو الاعراب الاعراب الثاني هو الاعراب

$\phi(1) = 1$

اهيائى اذ فائى اصباذ الشداى الوهم بوشى يا الله

بِاللهِ بِاللهِ ياربنا ياربنا يا حوله يا حوله

يا بيد يا بيد يا بيد دلو جينا مناه مددا تم

سوره ان فريشه اين خود **صوره ايلنيسيه**



والله اعلم

مات في سنة ١٠٠٠ هـ

کتابخانه عمومی و موزه ملی ایران

و منادو گمان بافتن نعل با درویشان خاکن و آلهه مان با اختیار طالع این
 لوح را بر ارض بولاد بکاشند و دعوه ترخ را دوازده مرتبه خوانند
 و بعد از آن لوح را در خون گسل هفت روز بخارین و بوقت عصا در
 حرد خود بستر که بقدره باری

لا اله الا هو الاحی الدود
 لا اله الا هو الاحی الدود
 لا اله الا هو الاحی الدود
 لا اله الا هو الاحی الدود
 لا اله الا هو الاحی الدود
 لا اله الا هو الاحی الدود

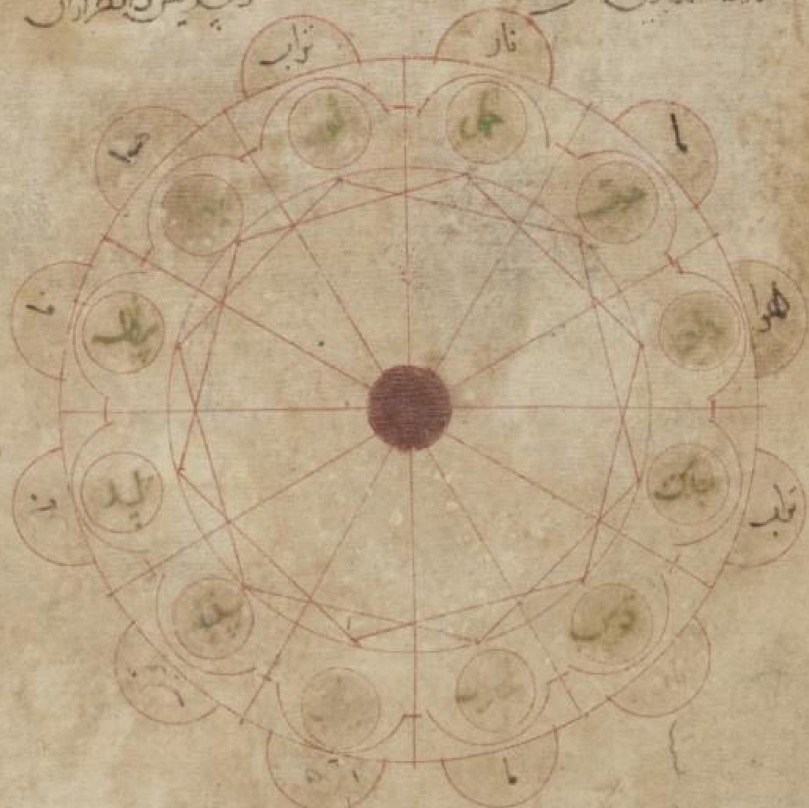
و این را در
 پنج روز

من این کار بوسیله مراد کردند
 و چون روی در قلبه عصا نهاده
 از وی بقطعه حق هر بیان و سخن
 و حکایتین عمل در کل عالم بود و است
 و خواهد بودن امیر ایط را بجای باید در دل تا کار با نام سپه و سلم

باب اندر بیان کتابی که در این دنیا

بوده و در کار عالم چون انقباب که جمیع عالم افروزیست از روح خود
 نشانه صفات او در دستان خانه نقل کنند و باقی عمل ذکر فرشتگان رخت
 و موی و نعل و خنجر و راقب و کل کردند و با نصد و نجاه و پنج هزار
 فرشته با وی می آیند و در حکم هر یک از این فرشتگان دو بیت می آید
 و در هر یک دو بیت می آید و در حکم هر یک از این فرشتگان یک بیت
 می آید و از هر یک یکی می آیند و با ایشان بر ملا می آید و صورتی که در
 وقت دعوت می آید و در کتابی عالم تا ایشان می آیند نام آن فرشته
 است که با ایشان می آید و در صورتی که می آیند و صورتی که در
 می آید و در صورتی که می آید و در صورتی که می آید و در صورتی که می آید

طبع یکدیگرند و صدی در یک نیست حمل باید و قمر شش باشد
 از قبل قنار و قنار و نور تا جدت و از جدت تا پند هم طها
 اند و تدویر این هم جو تقدیر از بر جیاست که یاد کرده شد و
 هر سه را که بر جی تا بر جی خط یک شش اند و این هر سه را نور و پند
 شش فانی خوانند و خدا و میزان و دلو و شش هوی و باز و خاست
 پرگان و عقرب و حوت و شش این خوانند و اینست که درین طر
 آورده اند و برین مثال



سبب این طر و کس و قمر و شش و قنار و قنار و قنار
 و این سبب این طر و کس و قمر و شش و قنار و قنار و قنار

[illegible]

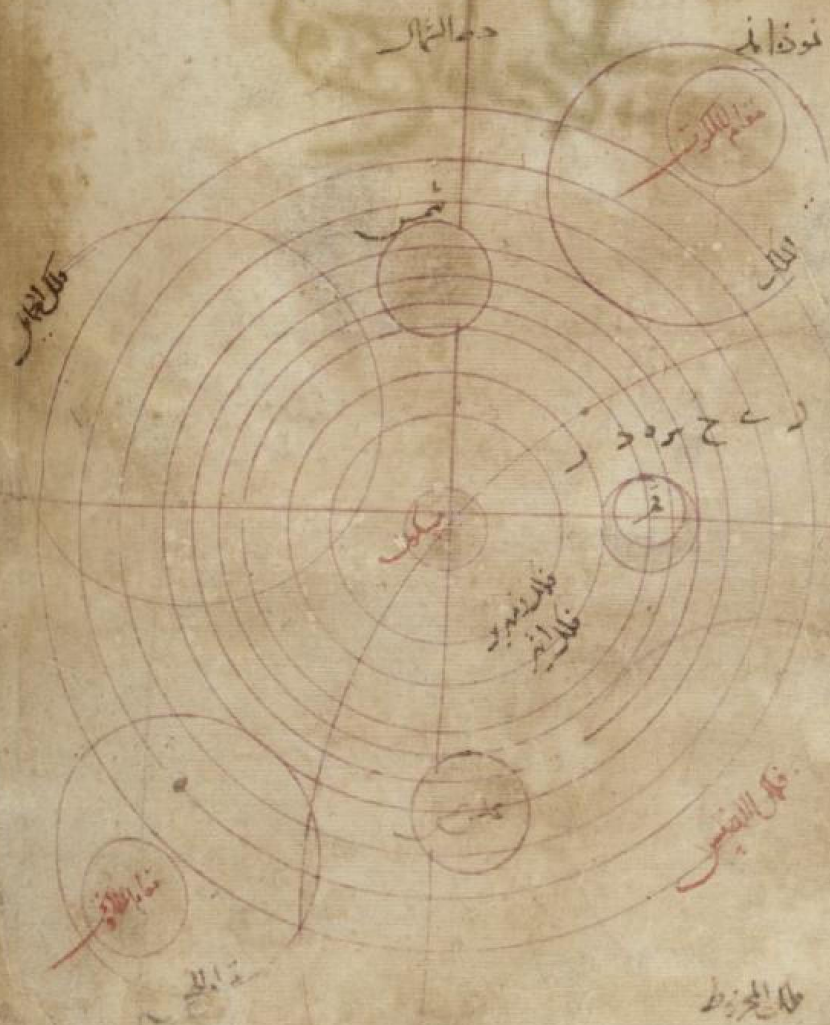
قدم باینکه خدایا شیاء را در دوزخ و بریاض و شقی که شد
و ملازم بطالعات و صوم باشد و لباس و درون پادشاه
این علم بیغایر نیست و هر جاهلی و نادانی که بدین فکرند و بایند
که عالم را از شغل خود را خالی کند و بر خلق توکل نماید و بگوید
و علم در خلقتهاست و الله اعلم بالصواب

لوح اندر پیرایه

هیه افلاک و قیول و سلوک

شک و سبب از هر خدای را جل و ذکر که آثار ایشان را در جهان و دوزخ و بریاض
و افلاک و اظهار در یافت او بیرون و صف و ملاک نیست و قدرت و قدیم الوهیه
او به علم علایم و جوهرش عجز و ماه تابانست و اشیاء حسی را طاهر که
در دوزخ و نیکان و کزانی و صلا و بر بیغایر که خاتم مد بیغایر نیست
و جلال و زین و ایمان نیست و شفیق اهل عاصیانست و رحمت و اللعابین
انسانیت و در دوزخ و اهل قیامت آباد و بریالین که بادی منه و خود
و معلوم و فضل از این علوم که قدر این عالم او بیست و
و جنت و عوید و العزیز است که در علم و علم که ایمان و ایمان
نکات از دوزخ و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان
نکات از دوزخ و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان
نکات از دوزخ و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان
نکات از دوزخ و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان و ایمان

و اینست که هر چه در این کتاب است
 با خود عقیده است یا خود نیست یا پند است یا بجا است جهت آن
 که گویند که فلک اطلیس و بطری هر زمان با نصد هزار ساله راه است
 و آن سال که صد و بیست سال با الجالیلی است جهت آن که از آن
 فرود یعنی الوار و از آن غایب شود و در آن بیش تر باشد و زمان
 آن عالم اوسط یعنی فلک فرج و جگه و پیرش سوخته و از وی همه



غزل اندر محبت و محبت طریق عشق باورت

129

لطفیست از حق جویت و مهر ز جنت جویت تو
 بهی چون رسیدن سلطان جان جویت تو
 طغیارت قدرت کاخ هم نشو از شاهان دم بدم
 خضر است پیکر دان بزم لب حیوان جویت تو
 بالکافی سیرت کست عهد از نظر
 خوشست و نصیر طراز بریز از کوه جویت تو
 در کون عشاق دل نایز و کیس چون جان
 در ناخجیون غازیان لشکر شکر جویت تو
 خواب بزم جوی سر کشته نیست عشق
 از غلط کفم چید هستن نه هند و تو
 عشق شد چون طغیان نایز و کمر ز باطلان
 قدیر بردان بنیان میلان شد دل سپور تو
 از رخ و همی چل اندر دیار غیر بکل
 مسکین نصیر جان و دل شمع افروز تو

شعوت بر سیم ناله بر چیل دیستان بجانب افراس

خلادت چار ضرر و هجران
 دهان از نعمت حقیقت یقین
 خلادت از ارجان افرین
 فرساده رحمت بیونان زمین
 رنجور طالع تراز و جود
 که زهر شور است باز او جود
 شقیم و خدای اختر شایم
 حقیقت که علمت از او قیاس
 طایر و همد جمع امکاب را
 جویری و همد مردم شاب را
 باول جدای دهند و گمان
 باخر ملاقات بخش جان
 رنج و دکان مراد و جود
 مجلس و ایمان یاران بود
 راند خدایند محبوب تبار
 حرفند عاقل و ناک تبار
 افریدین نامداران بزرگ
 سر و روان یاد کار بزرگ

دگر برین آتش دل
دگر فیلسوف جهان یار من
برادر ملایر جان او بود
خردمند دانا مشهور مرد
لقبش الیراسن بکدر نام
ان نور دین علی سید دل
دگر شیخ عاقل خردمند
که در شیخ صدیق جز افلاک
برادر دادانم آخر یقین
بجای عالی برادر مسود
سلام رساند پهلوان علم
المهم بر سر پروردان
که در اهل علمت هم نیک دل
غلام من او را یزدان پاک
نان دو عاقل شیخ دین نام
دگر هرگز پندیده کان
برادر مرا قاصد نیک دای
نظر و سواد والا کند
لما نیک برام کرم حکمت
الکرامت نیک ایضا کند

که اعداش با دامن زو جمل
که خواند حقیقت و اشعار من
بدینار و جانم عیان او بود
که او را سباز بیکیش در د
بیاض فرستد و این غلام
شرف داد و دین او را عیان
که دشمن شود پیش او چون صیر
که اعداش باشد همیشه خراب
سلام رساند با صهار دین
جوشید پست هر جا وقت بود
معین چو افروز جویای حلم
کجا هست شفق ایر طالبان
بدختر با دم کنون من خجل
چنین با جام ایر روی خاک
که پندهای او غلام
اگر هست شوی پاکر ز کان
که صدمه مانده از دیر بای
ز بقیه عیانت بد کجا کند
ز برای آن بدل من غمیت
ز برای یزدان تو لا کند

[illegible]

[illegible]

بنام پسر کشتایند کشتا

بپای از پادشاهان محاربا که مردم را بیدار و جان را
آوردن بیدار و کوه که دانا خواند از این کوه
جان جوهره او کانی باشد جزا و بدان قوی دانی باشد
نور و جوهره خاکس نمودش بشوق خود جهان از خود نمودش
جوهره از هیبت کوه پادشاه لولک نور او کف همین خاک
خاکش این جوهره ملک شد ز تو کف دکان از ملک شد
لعل و کوه دلی پادشاه ز سر قمر در سر عده کیوان شد و سر
پادشاه و لولک بیج لولک سخن مقلوب و دوزخ و کاف
پادشاه و لولک بیج لولک را بدست قمر و لولک پادشاه
پادشاه و لولک بیج لولک را دلم و لولک بیج لولک
پادشاه و لولک بیج لولک را دلم و لولک بیج لولک
پادشاه و لولک بیج لولک را دلم و لولک بیج لولک
پادشاه و لولک بیج لولک را دلم و لولک بیج لولک
پادشاه و لولک بیج لولک را دلم و لولک بیج لولک

نشیند هر کس بر قصر بالا	یکم
نوشند از شراب کوزه شیر	یکم
یکی چو در کوفته در کنارش	یکم
یکی در زیر طوق خوش نشسته	یکم
یکی خورده در کوزه شویب چش	یکم
یکی یاد زاده اش تباری	یکم
یکی زانکه با بد باشند اجا	یکم
نم خاک مقدسگاه بجز	یکم
نم خاک علی و جد یاران	یکم
ملکین عزیز بر جان عمر	یکم
ابو یکم است یار و فادار	یکم
دگر بر اهل بیت صفح یاز	یکم
نصیر بعد ازین (جهان کن)	یکم

کجا ندادم مصنی کجا ند

کجا ندخند و شادان

کجا ندخند و شادان	کجا ندخند و شادان
کجا ندخند و شادان	کجا ندخند و شادان
کجا ندخند و شادان	کجا ندخند و شادان
کجا ندخند و شادان	کجا ندخند و شادان
کجا ندخند و شادان	کجا ندخند و شادان

کجا بیرون شاه صفیان
 کجا عیسی مریم نور برهان
 کجا هارون و موسی و عمران
 کجا اکبر شاپر طووس و شامایران
 کجا عیون و یوش و یوشا عیان
 کجا سلطان نیکان و نیکان
 کجا سلطان محمدان و سلطان
 کجا ایللی نعمت و بوستان
 کجا دیو به مان و دیو تان
 کجا ان غنطنور و منوشان
 کجا شیرین و کافران
 نماند در جهان حرام ایشان

کجا بیرون شاه صفیان
 کجا عیسی مریم نور برهان
 کجا هارون و موسی و عمران
 کجا اکبر شاپر طووس و شامایران
 کجا عیون و یوش و یوشا عیان
 کجا سلطان نیکان و نیکان
 کجا سلطان محمدان و سلطان
 کجا ایللی نعمت و بوستان
 کجا دیو به مان و دیو تان
 کجا ان غنطنور و منوشان
 کجا شیرین و کافران
 نماند در جهان حرام ایشان

شرح حیات و معجزة حیات سید عالم مخدوم و ملا محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم

کجا بیرون شاه صفیان
 کجا عیسی مریم نور برهان
 کجا هارون و موسی و عمران
 کجا اکبر شاپر طووس و شامایران
 کجا عیون و یوش و یوشا عیان
 کجا سلطان نیکان و نیکان
 کجا سلطان محمدان و سلطان
 کجا ایللی نعمت و بوستان
 کجا دیو به مان و دیو تان
 کجا ان غنطنور و منوشان
 کجا شیرین و کافران
 نماند در جهان حرام ایشان

[illegible]

136

میان چاقی
 کلاه بپوشید
 بکاف چو شیدیل
 که درین علق و غار
 که کتمینه درین
 خنک اندازید
 علق و غار
 میان درخت
 سوزان بپوشید
 با سر خنک
 بپوشید
 علق و غار
 اندازد
 و درین
 درین
 درین
 درین

[illegible]

مظهری در این عالم
 می بیند که همه را
 خود بپای کبریا
 خدای عز و جل
 نظام خود بهم زدین
 فراخی بیزد بهمت جهان
 در هر جگه گفت او یاید نجات
 زابروان و صفا فروز
 مظهری در این عالم

الداء طایفها

احکام مدی و کلص بادشاه وقت غیاب الدین

کنند در عالم همیشه مدار

نمراهد عمر جاریه باد

بدن طایفه و الاظ نیلو بهر

که مملکت یار یا فر برون

باشد که زاده هم بوی

بواز در جوار و جوش هلاک

بوز در معبر بزرگ او

که علم که نیکو دان سخن

بگیر جهان را امر خدای

چیز گفت استاز تجسس کنند

که لغت و باد ناجا و دان

که از عهد این بختش است

کنند روان

که طایفه و باد

که در جوار و جوش هلاک

که از عهد این بختش است

که از عهد این بختش است

که از عهد این بختش است

نمراهد عمر جاریه باد

بدن طایفه و الاظ نیلو بهر

که مملکت یار یا فر برون

باشد که زاده هم بوی

بواز در جوار و جوش هلاک

بوز در معبر بزرگ او

که علم که نیکو دان سخن

بگیر جهان را امر خدای

چیز گفت استاز تجسس کنند

که لغت و باد ناجا و دان

که از عهد این بختش است

کنند روان

که طایفه و باد

که در جوار و جوش هلاک

که از عهد این بختش است

که از عهد این بختش است

که از عهد این بختش است

شود مرد بیگانه از خویش
 کار و بارش بیرون بود
 شود مرد عاجز از آن زندگن
 جوید در دریا زند شو
 اگر راه کوهن تو بداند شو
 جوهر کار ترکان سبک باشد
 او جزو تو نباشد و جان جان بود
 نظریک باید چو دل پاک شد
 نباید خردن کینه بر کینه
 کجایا گفتند دنیا بود
 چنانام دنیا جو مردار شد
 اگر ترک باشد جو دلاهر
 بود ترک دلاهی ز راه را
 خبر از آن از خاک لایق
 طلب کار شواز جاودان را
وفات اسپند و مثل نذر در توده و بوی گلستان

و در میان مردم
 باقیه و بوی گلستان
 و در میان مردم
 باقیه و بوی گلستان

دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است

مثل حکیم اول

دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است

مثل حکیم دوم

دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است

مثل

دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است

مثل حکیم چهارم

دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است
دشمن شاه منور است

به بیدارید و بیدارید
در بیدارید و بیدارید

مثل حکیم نهم

ز بخت شدم حکیم دگر
که بیدار خواند شمع بل بخت
به خلق خوش بود که ز تو
کنون شمع بیا که در دلت

مثل حکیم ششم

ششم گفت داند چه که هست
کین جاه ظلمات باشد دلم
اگر عمر کرد ز دو صفره هزار
کنون ای خردمند ای و دان

ششم گفت که گفت خود
که در دلم و دلم
میسوزد و میسوزد
که در دلم و دلم

ششم گفت که گفت خود
که در دلم و دلم
میسوزد و میسوزد
که در دلم و دلم

دور از چشم پادشاه در روز بار
دور از چشم پادشاه در روز بار

مثل حکیم نهم

که ایزد دین را نه بپنداشت	که ایزد دین را نه بپنداشت
ز تابوت پادشاه پشم برودن	ز تابوت پادشاه پشم برودن
که پنداشتند قیامت را نیکو	که پنداشتند قیامت را نیکو
چو دیدند جهنم را که غمناک تر	چو دیدند جهنم را که غمناک تر

مثل حکیم دهم

کار رفتن از دست و رخسار	کار رفتن از دست و رخسار
چگونه بود کار در روز و کفت	چگونه بود کار در روز و کفت
بجان پیواران بیایست کنند	بجان پیواران بیایست کنند
بشدن جهان بملک بدر	بشدن جهان بملک بدر

مثل حکیم یازدهم

که یزدان درخت را بپنداشت	که یزدان درخت را بپنداشت
که یزدان درخت را بپنداشت	که یزدان درخت را بپنداشت
که یزدان درخت را بپنداشت	که یزدان درخت را بپنداشت
که یزدان درخت را بپنداشت	که یزدان درخت را بپنداشت

نیمه کوفه در از یک کوفه خنجر اینک زوایا

نیمه کوفه در از یک کوفه خنجر اینک زوایا
نیمه کوفه در از یک کوفه خنجر اینک زوایا
نیمه کوفه در از یک کوفه خنجر اینک زوایا

جو صبحی شود فرد شام او / که در این عالم بر کام جهان
 غلایان در پندید یکی چیز / همچو شیر لایق در این
 نم پندید آن که از نذران / بهر جرات طایفه از ان
 جلد کاران جهان چون بهشت / درویشیم از نذران بهشت
شکایت کردن از طالع خود بحضرت حسان بن علی طاک بقاه
 بخیر در دلمه اندیشه ما پس / کجا دارد همی ایام و بایس
 غلط کنیم سخن دیوانه خاص / که شاعر مرد جلالیست خاص
 غلط هستیم بنظم بزد و بویس / شراب خور و دم پر شدن طایس
 بخاتم قهر داد این خرج کردن / کار نرسد سخن و جامه بیرون
 خزانده بفرم لطف خشای / کلمه از حمت این قلم بشار
 به عالم بنویسد دارند / نه از بهرام و نه از نور بنده دارند
 نوام بهر چه که جز ندانیم / درون لور کنون از هیچ درون
 بالان را کوم مایان رحمت / بکس نروند کان بیکبار نفعند
 از لطف مایان رحمت / عجز و کمال اندوم انور رحمت
 که در این رحمت / چه گویم بهر که در این رحمت
 که در این رحمت / که در این رحمت
 به طعم او هم کار و کولان / هم از عالم و هم از طایفه
 جو کافه پیام داد و مقام / که در این رحمت
 و از این شکایت / که در این رحمت
 که در این رحمت / که در این رحمت

فرد بیت سخن هم زد
 چنین جای خاکی مالک
 یکی در خفته از شیر دل
 بختیاد ز جگر جلد بارش
 بر قناد محرم همان بار جای
 چون شاه بیدار گفتند جل
 بر آنکه بوفقی پر سلیله
 که ناهل از هر داند اندک
 گفتند اوی صوبان خلق
 بنیسان گفتند شمشیر
 مان به که زنجیرد کور غم
 جویردان بخواند بر این خرد
 اشر که دهم در زمان
 که بر داند بر دهم

کلیله چند در مجای خانی بتعصب گفتند

فلک که در دست است
 یو لود از این خاکی
 که در دست است
 که در دست است

[illegible]

[illegible]

کوهش سوز پهلوان
 کوهش سوز در بزم مشور
 کوهش عشق در باغ رفیق
 کوهش آری بر آرزو زلفان را
 کوهش کوی از حقیقت
 کوهش در بزم ازین حقیق کثر
 کوهش در بزم شریف
 کوهش در بزم شکوه دکت سواد
 کوهش در بزم دل خضایه
 کوهش در بزم دیار هفت
 کوهش در بزم با اوصاف
 کوهش در بزم در بزم
 کوهش در بزم در بزم
 کوهش در بزم در بزم
 کوهش در بزم در بزم

سکون

سکون

سکون

سکون

سکون

سکون

المرز عشق می کرد

غبار پیش کن از نماند

دا کرد عشق ای می

هر جیکه در اندیشه جری

نصیرت در در بزدان قاشو

از غولانی که در در عیان

بگو صدان که در در عیان

بیان حال عالم و از هر خوردم

تو شمر از در در در در

از عشق رسیدن میوز به

تو پر طوریست می بر بزدان

در در فاقم که می از

المرز عشق می کرد

از غولانی که در در عیان

بگو صدان که در در عیان

بیان حال عالم و از هر خوردم

تو شمر از در در در در

از عشق رسیدن میوز به

تو پر طوریست می بر بزدان

در در فاقم که می از

المرز عشق می کرد

۱. در این شهر که در این شهر
 ۲. در این شهر که در این شهر
 ۳. در این شهر که در این شهر
 ۴. در این شهر که در این شهر
 ۵. در این شهر که در این شهر
 ۶. در این شهر که در این شهر
 ۷. در این شهر که در این شهر
 ۸. در این شهر که در این شهر
 ۹. در این شهر که در این شهر
 ۱۰. در این شهر که در این شهر

عجائب طائر کوید

(Faint handwritten Persian text, likely bleed-through from the reverse side)

چو بخت بد من تو در دست
 نهادم سر خمار بر روی
 مگر بخت بد من تو در دست
 نهادم سر خمار بر روی

در کلمات سنایی گوید

سر آینه در رخسار
 ناله و زاری در آید
 مرا عشق فلان در مقابل
 بی بیم و در دوزخ باد
 برون ارم در از درای
 پیوست ز عشق بی عیب
 تنم در میان در غایت
 از غم و غمش ناید
 صد روز و شب در عشق طمان
 در غم و غمش ناید
 در غم و غمش ناید
 در غم و غمش ناید

در احوال روز جانا و تصدیق آن

در احوال روز جانا و تصدیق آن
 در احوال روز جانا و تصدیق آن
 در احوال روز جانا و تصدیق آن
 در احوال روز جانا و تصدیق آن

همانا چهره اینها را طاق و رخ در این
 یاز بقصد سید که در مقصودش
 نماز کفر و شون رخ در این
 و بیست نفر به هر یک نیکو ماند
 این را بر این دو انظار شون
 که در این

کذیب اندا بر این حقیق و تقوی گوید

تو هستی باش تا عشیار کردن	بدر نقطه بر کار کردن
ماز او عمل حیل و عا جز	چو نقش بر در و دیوار کردن
بیمار خودی بودت ندارد	زبان کار شون جا کردن
ز غفلت او در جای طالب	جز بر خویشش عذر کردن
بویس دارد که در آنش بسوزد	ز نظر چنین بد کار کردن
غریبان سخت عاجز در جهنم	خیرت مانده ابرو حاکم کردن
بعضی است که از کاهان	پس آنکه این دنیا را
تکلیف است بر او خسر	تغافلها خودی زور کردن
مان او در این	نجل است زان او کردن
نماز عیسی	بدر است عیسی کردن
سعیست بر او میر عیش	پس در نیمه و در شون
ارغاشی شون بر روی این	در جعفر و بر این
ارغاشی شون بر این	و الرقاع و بر این
الای شون و بر این	و بر این



لمدادی برادرش و فرزندش
جولشودن فان سپار کردن

چون منصور شو بدار کردی

دخان و بیدار بجز افغان که تا این بدان احزاب و کدو

جوابی فریب دادارکودی

بایست عشق تار مولا کردن

الماشع شون جوف خفلا

سپاس از دستان چار کبودی

نمایان دایه نتم بیتی در پیرا طهار کردی

و مطلقاً هر سزاوار کو دکت

و اگر نه در بیست و نه روز که در دین

باشد و اگر حاضری حقیقت را در کتب

این سخن نوی که را داری و آنچه نوی زار گدایت

والمزبذخه والارواح

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بکامنه کاغذ قفسه

Volume de 146 Feuilletts
Les Feuilletts 93. 101 sont Mutilés
29 Novembre 1873.

